ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ
نسخہ معدن الفوائد
معروف
رقعات مرزا قتیل
در مطبع مصطفائی محمد مصطفی خان طبع نمود
۱۲۵۹

بسم الله الرحمن الرحیم

اشرع بحمد محمود الذي اعطانا انحاء الآلاء والنعم واسأل الله تبليغ بجود وكرم

شروع میکنم بستایش ستوده که داد ما را اقسام نعمتها [illegible] و [illegible] بخشش و کرم

اي خلق لنا وهيأ لنا الاغذية اللذيذة الكثيرة ليذوق بها اللسان والالبسة

یعنی آفرید ما را و مهیا کرد برای ما غذاهای خوش مزه بسیار را تا بچشد آن غذاها زبان و لباسهای

النفيسة المتلونة ليتزين بها الابدان ومعهما القصور الرفيعة الوسيعة

پاکیزه رنگارنگ را تا زینت یابند بدنها و با آن هر دو کوشکها ی بلند کشاده

للسكونة والارتياح والحدائق النضرة الخضرة لارواء العيون و

برای سکونت و آرام و نیز مهیا ساخت باغهای تازه سبز برای سیرابی چشمها و

تفريح الارواح فجعلنا اغنياء باعطاء النقود لقضاء الحاجات وصاننا

راحت دادن روحها پس گردانید ما را توانگر ببخشش نقدها برای [illegible] حاجتها و نگه داشت

ليلا ونهارا من كل الصدمات والآفات وشرفنا بتشريف

شب و روز از هر آسیب و آفت و [illegible]

العلوم بخصوص التفوّق على سائر المخلوقات والمشاركات وجعلنا

[illegible] بر تمام آفریدگان و شریکان وگردانید ما را

نميّز بين المرارة والحلاوة بتوديع الحواس والمدركات

تمیز کننده میان تلخی و شیرینی از سپردن حواس و قوت مدرکه

ثم امرنا بعبادته وفرض علينا تأدية الصوم والصلوة ونبّهنا

پس حکم کرد ما را بعبادت خود و مقرر ساخت بما گزاردن روزه و نماز و آگاه کرد ما را

بإرسال الرسل عن فوائد الحيوة والممات فاحمده حمدا كثيرا

بفرستادن پیغامبران از فائدهای زندگانی و مرگ پس شکر میکنم آن خدا را شکر کردنی بسیار

وافيا خارجا عن حد التقرير واشكره شكرا مبسوطا

و تمام بیرون از حد بیان و سپاس میکنم سپاس کردنی زیاده بسیار

متجاوزا عن حصر التحرير هو الله العزيز القدير الغفور

گذرنده از حیطه نوشتن اوست خدای غالب توانا بخشنده

الرحيم هو الله الخبير البصير السميع العليم هو الذي احسن

مهربان اوست خدا خبردار بینا شنوا دانا اوست خدای که احسان کرد

الينا احسانا غير محصور ومنّ علينا بامتنان موفور لا اله

بسوی ما احسان کردنی بی نهایت و منت نهاد بر ما منت بسیار نیست معبود

الا هو المعبود المسجود وليس لغيره البقاء الدائم الا هو العزيز

مگر او پرستیده شده سجده کرده شده و نیست قائم همیشه مگر اوست غالب

الحمید المحمود هو محسن منعم مکرم بکل حال و نحن المجرمون [illegible] ذوو ذنوب

ستوده شکر کرده شده او است احسان کننده نعمت دهنده بخشش کننده بهر حال و ما گنهگاران صاحبان گناهان هستیم

بقبح الاعمال هو سلطان اکبر السلاطین بمالك الارض والسماء ونحن عباد احقرهم

به بدی اعمال آن پادشاه بزرگترین پادشاهان مالك زمین و آسمان است و ما بندگان حقیرترین ایشانیم

قابلون للعدم والفناء ما ادینا شکر عشر من عشیر الوف احسانه بساعة من

قبول کنندگان نیست و نابود شدن نگزاردیم سپاس دهم حصه از ده هزار احسانهایش در ساعتی از

الساعات وما جمعنا بضاعات السعادات بصرف الاوقات [illegible]

ساعات عمر خوب نگردآوردیم مایه‌های نیکی را در گزاردن وقتها در ...

لا سبیل لمغفرة ذنوبنا یوم الدین دون الطافه ولا باعث على عفو جرائمنا غیر

نیست راهی برای بخشش گناهان ما روز قیامت بجز لطفهایش و نیست سببی بر عفو عصیان ما سوا

اعطافه انا قمینون بالملائم المتنوعة عند انفسنا بالتحقیق ونحن حریون

بخشش سزاواریم بملامتهای گوناگون نزدیك خود ما تحقیق و ما لائقیم

بمكافاة الاعمال التي تنسب الینا بنظر التدقیق یا مولای انت

بعوض‌های اعمالی که نسبت کرده شده اند بسوی ما بنظر تامل ای مولای من تو

کریم جلیل وقیاسی انت رحیم ولطفك جزیل لا ملاذ لنا غیر

بخشنده بزرگ و ای پناه من تو مهربانی و لطف تو بسیار است پناهی نیست ما را بجز

دهلیزك في الحیوة والممات ولا مفر دون عتبتك في دار الدنیا

دهلیز تو در حیات و ممات و جای گریز نیست سوا آستانهٔ تو در دنیا

کہ نہرین تشنگی رو زنونا لب بہتی اونکی وہ خرابی بہانی والی ہین اور جیسی درخت کہ زمین
سی رواج احکام شریعت کی اوگی اونکی وہ جڑ تھانی والی ہین اگر وہ بلبل اور قمری کی طرح
گل اور سرو چمن سعادت کی عاشق نہی توکیون نالہ زار اونکی زمزمون یعنی مواعظ کے
سامعین نی اوسوقت کی اپنی کانونکو سنائی اور اگر نہر کی پانیکی مانند کیاریون مین حق و
انصاف کی روان نتہی توکیون تماشائیون نی اوسوقت کی اس سیر یعنی زیارت سی اونکی آنکھونکو
ٹھنڈک پہنچائی اگر وہ مستحق علو رتبت نہوتی توکیون نسیم سحری کی طرح عنایت ایزدی اونکی
تنقیح رواج کی گلزار کو کہلاتی اور جو وہ برسر باطل ہوتی توکیون خلقت خدا کی اونکی قبول الطاعت کی
پودی اپنی زمین خاطر مین جمہلاتی اونکی سعی کی تیشون نی جب خارزار شک کو جڑ سی صاف کیا
تب ہر ایک کا پانو اونکی راہ مین پڑا اور جب اونکی عدالت کی بیلچون نی بدعت کی گڑہون
اور نالونکو بالکل بہر دیا تب سبکا قدم ثبات ویقین اوس زمین پر گڑا اگر اونکی قدم میدان اطاعت
دین مین سب سی آگی نہ پڑتی تو شایان نزول آیہ کریمہ السابقون السابقون حضرت حقسی نہوتی
اور زبان رسول سی کسواسطی اصحابی کالنجوم کہی جاتی اگر اپنی مشعل سعی کی روشنی سی ظلمت
کفر کو نکہوتی پیشوائی اگر نصیب اونکی ہوتی تو نبی کی پیروی مین اور صدارت اگر پاتی تو ضراعت
گستری اور پیغمبر کی دنبالہ روی مین

نظم

وہ ہین منبع بخشش بیزوال
صدف جیسی ہو در غلطان سی پر
وہ ہین معدن فضل و علم و کمال
جہان اونکی ہی عدل و احسان سی پر

آغاز مدعا اما بعد فقیر پر تقصیر خواجہ
امام الدین معروف بخواجہ امامی غازہ طراز چہرۂ شاہد این بیان است کہ چون این خاکسار
بمقدار را شرف سعادت تلمذ حضرت پیر و مرشد برحق مسجود طائفہ خیر مطلق قبلۂ قبلہ پرستان
و کعبۂ ارباب ایقان جناب مرزا محمد حسن متخلص بقتیل بسط اللہ ظلال افادتہ علی رؤس

المستشدین الی الزبان الطویل در تحریر نثر روزی گردید اکثر رقعات کوچک و طویل چکیده
خامهٔ اعجاز شمامهٔ ملازمان ممدوح مشتمل بر اشباه از صحت و سقم عبارات و فوائد اصطلاحات
و تعلیم طریق وصل و پیوند الفاظ و فقدان و حسن و قبح ترکیبات و اجتناب از اغلاط و دیگر
مذمومات و تحفظ مقام نشست و برخاست اصطلاحات و محاورات که متمسک رسانیدن
تا نقصان بیانهٔ کالان ضبط این مدارج تواند شد مع دیگر حالات زمانه و احکامات بزرگانه و استفسار
بعضی مراتب و جواب بعضی مطالب میرسید و هرگاه بعد حصول فراغ از تحریر نثر بضرورت سیر
رهبر کار روانگی نواح مغرب صورت بست و چند سال بذریعهٔ بابت قیام مضافات ضلع
اثناء اتفاق افتاد خطوط طویل محتوی بر آداب دربار و تالیف اصحاب بر روی کار و طریقه
تلاش و سلیقهٔ معاش و دیگر لوازم و ضروریات دنیوی و صفات غیوری و فوائد صبوری و
درستی عزیمت و استقلال طبیعت که دلیل راه تهذیب اخلاق و عزیزی در آفاق توان گفت
با دیگر وقائع غریبه و سوانح عجیبه و حکایات موافق مقام و منتخبات نیک انجام قدر افزای
ساعات میمنت آیات نور و دو کرامت آمود میشد از انجا که این بیسروپا از ابتدا مرتبه وصول
هر رقعهٔ کوچک و خط طویل را بمنزلهٔ شان نزول سورهٔ اخلاص و سورهٔ رحمان شمرده بقصد
ترتیب عزیز تر از جان نگاه میداشت وقتیکه نوبت بپر شدن یک جزودانی رسید شوق
خاطر بتجدید مطالعه و تکرار استفاده بتکلیف صاف کردن آن بر اجزای ساده نمود مگر بسبب
موانعی چند مدت درازی دست این آرزو حائل گردن خریدهٔ حصول نگردید تا آنکه شوق
دامن مراد نرسید آخرها در سنهٔ هزار و دو صد و سی و دو هجری بعهد حکومت تاج الامرا
اشرف الوزرا بندگان والا دودمان رفعت الدوله رفیع الملک نواب غازی الدین حیدر خان بهادر
شهامت جنگ دام اقباله وزیر اعظم گردید و کوچک زیر ظل عاطفتش مراد دلها دست

ذکر بیان و بحصول اطمینان از ہیچ پریشانی بکران انداز انصرام این مہم فراغت دست داد

وازین جہت کہ اجزای کتاب مرقع نصاب بر رقعات عربی و ترکی و فارسی و ہندی نتیجه

طبع جناب ممدوح بشمول نظم ضروری المقام است نظم ہم رعایت این براعة الاستہلال

بکار رفت یعنی حمد بزبان عرب و نعت بزبان اتراک و منقبت بزبان فارسی و تعریف اصحاب

بزبان ہند بانضمام نظم طراز تحریر پذیرفت و نظر بر فوائد مندرجه مکاتیب نام نسخه معدن

الفوائد قرار یافت تا طالبان فن بمطالعه آن فائدہا بردارند و دعای خیری در حق این

کمتر زبان بیزبان کنند آغاز مکاتیب رقعه اول سرآمد خواجگان عالی شان

و مقتدیه الجیش لوذعیان بلاغت نشان سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق لقای شریف

که بعصافیر تحریر گوناگون را مالش پنجه شاہباز بیانش فشاری میدهد پوشیده

نماند که تا امروز در جاییکه خیام دولت جناب عالی دام اقباله شرف افزا بود و آن قطعه زمین

سوای مقام مجبوری نامی ندارد بدعای عمر و دولت آن صاحب مشغولم بست و یکم ربیع الاول

اینجا رسیده پانزدهم کنار الطرف آب ہم که مسافت آن نیم کروه بیش نیست داخل حساب

کرده آید ہیجدہم ربیع الاول شما بہر سید صاحبا از ہیجدہم ماه گذشته تا چهارم ربیع الثانی

که امروز است شمار نمایند و ہنوز لوندی کوش آشنا نیست بعضی ہفدہم شہر حال کرج

بلکه هنوز نشان میدهند و بعضی بتاریخ نوزدهم العلم عند الله مکتوبیکه بدست والد شما

نوشته بودید الی یومنا هذا جوابش نرسیده وقتیکه می آید در لف مکتوب خودم نزد صاحب

روانه خواهم نمود تازه اینکه راجه بلاس سنگه برادر راجه نواز سنگه متوفی که عامل این سرکار

بود پری روز مقید شد و بیشتر سواران چار طرف برای آوردن زمینداران داخل معامله

رفته اند تا به دیده چه می شود تا وقتیکه اینها نمی آیند و انتظام این ضلع صورت نمی بندد

مایم و آفتاب گرم از خیمه چه پیشم کنده می شود ایضاً یکی از اخبار تازه اینست که بسر آمسنگ
نام زمینداری بود که بحسب ظاهر رجوع بعامل سرکار داشت و زر معامله بلا تامل ادا میساند
لیکن در باطن معنوی زمینداران سرکش و سردار و حامی قطاع الطریق بوده است در این
روزها صاحب توه شده در حویلی خود مشغول تماشای رقص و محو آواز خنیاگران بود دفعةً
سواران رساله قندهاری غافل بسر وقتش در رسیدند و مرد که را با چند رفیق بر نهادش
گرفتار کرده آوردند طرفه اینست که مردکه مید نیست که شیوه طراری و رفاقت او با دزدان
در هر زمان معروض حضور پر نور شده است و با اینهمه نکر بخت دقتیکه سواران قندهاری
نزدیک رسیدند الوقت اراده گریز کرد آنها برای اینکه بجای خود بماند و قصد گریز نکند
راه را بر گرداندند و بطرف قلعه دیگر متوجه شدند مردکه باز تسلی شده مشغول رقص شد
حریفان وقت شب از اطراف بر گشته جلو ریز بر سرش می آیند و مردکه را میگیرند آدمی
نیست برای خود بچه فیل است پیر پیروز یا دیروز زنجیر گرانی زیب پایش کردند زیاده خیر
از حضور اقدس دعا و از آغا صاحب سلام برسد و عمو صاحب خود را تسلیم نیاز
باید گفت که البته شب در اینجا روی آسایش می بینم باقی تمام روز آفتاب گرم مصاحب
و سهیم ما ست خصوصاً و باس رنذر **رقعه دوم** نور جبین مروت و گلگونه عارض
فتوت سلمکم الله تعالی لفافه خطوط دو برزه که پانزدهم شهر حال بود بمطالعه در آمد بسیار بجا
کردید که از حکم حضور عدول نکردید هزار آفرین بر سلیقه و شعور شما باشد که مرضی بزرگان
شما بر قتش صاحب شکوه آباد نموده است و نیست و حق بجانب این صاحبان است زیرا که
عالی دودمان ایشان مقتضی آن نیست که فرزندان ایشان اطاعت عمال بکنند لیکن
نزد من این اطاعت در اصل انقیاد حکم حضور است با اطاعت عامل چه کار ...

۱۴

ازینمعنی بعینه انحراف از حکم ولی نعمت است حالا هرچه از حضور ارشاد میشود بجا آرید این نیابت در اصل تربیت شما است البته دو چندی از کار تحصیلداری آگاه خواهید شد و سه پیروز که چهارشنبه بود از خلاصت خانصاحب مرخص شدم زبانی آدم خود دیروز دریافت کردم که اسباب خانصاحب همه روانه شده بود و خود برای رخصت در خانه رفته بودند شاید یکپاس روز برآمده خود هم روانه شدند یعنی دیروز که پنجشنبه و تاریخ پانزدهم بود خانصاحب مع الخیر از لکهنؤ روانه پرگنه شدند دیگر آنکه من اینوقت تنگ فرصت بودم ازین سبب بهمین اکتفا ورزیده شد بعد ازین خط طویل خواهد رسید از تفضلات حضور چه عجب که وقت روانگی خود هرجا که بدولت و اقبال تشریف برند شما را نیز در رکاب خود سرفراز فرمایند زیاده خیریت رقعهٔ سوم معدن الفصاحت و منبع الرشادت سلمکم الله تعالی عنایت نامهٔ والد ماجد شما میر یوسف علی خان داروغهٔ جیب خاص حضور پر نور رسانید چون عبارتش عربیت معلوم نیست که مطلب آن حالی شما شد یا نشد عربی آن چندان مغلق نبود لیکن غور نکرده باشید و الا از اکثر جا معلوم میشد انشاء الله العزیز بعد یاد کردن رسالهٔ قانون مجدد شما نیز عبارت عربی خوب و دلخواه خواهید نوشت محنت شرط است معلوم نیست که از یاد گرفتن ابواب مزید فیه فراغت شد یا خیر بعد از ابواب مصادر است وقتیکه مصادر یاد می شود از صرف مطمئن میشوید باقیماند نحو آنهم زود تر یاد خواهید گرفت قاضی صاحب جیحق جو و قتحا مرزا اشرف نوشته بودند البته سوای یکدو عیب صفات حسنه هم دارند دیگر از اخبار تازه اینکه روز جمعه که پنجم ذیحجه است ضیافت جناب عالی و سرکار مرشدزاده خود ما قرار پذیرفته لیکن صبحدم تشریف خواهند آورد و تا شب بکرهٔ دو هر جهن خواهند شد ازینجهت کیفیتی که دل میخواهست نماند از حضور باستشاره حکم

رسیده بود و هرگز در گمان نبود که اول روز تشریف می آرند و هر روز یکپاس روز بر آمده
عرضداشت جناب عالی متضمن تعیین یوم و وقت رسید بالجمله چون اینجا هم خانهٔ تماشا است
بر تماشا چه موقوف است یکجا نشسته صحبتها خواهم کرد و شما را خواهم طلبید و آغا صادق
صاحب و مرزا ابو الحسن صاحب خیلی سعی دارند که این بار بکربلا باید رفت و سوای اینها
مرزا احمد داماد میر اسد الله خانصاحب چندبار گفته است که من کربلا را ندیده ام و
خانصاحب هم گفته اند که یکبار این مرا همراه خود ببرید بپاس خاطر صاحبان از حضور
رخصت طلب خواهم کرد اگر عرض من پذیرا شد میبردم والا مجبوریست و باعث اینهمه تردد
در رخصت آمد آمد جناب عالی بروز جمعه است هر چند من خود ازین چیزها دامن برچیده میباشم
لیکن چکنم که چنین امور تعلق برای من دارد زیاده خیریت الحاصل اگر مناسب بدانم
شما را می طلبم والاخیر **رقعهٔ چهارم** کوکب برج شرافت و سعادت و یاسمین
بهارستان اهلیت و رشادت گوهر بی قیمت صدف قابلیت و نکته دانی و یاقوت
شاهوار معدن فصاحت و خوش بیانی فارس مضمار انشا پردازی [illegible] الجیش
معرکهٔ نغمه طرازی عندلیبان خوش آواز شاخسار بلاغت را حسن صوت آموز و
طوطیان شیرین مقال هند خوش کلامی ازو بهره اندوز یعنی سکه آرای نقد نکونامی
و رنگ [illegible] و طراز تصویر خجسته سرانجامی عارج معارج بلند مقامی خواجه محمد [illegible]
سلمه الله تعالی الحمد لله که ابر سیاه کلک عنبر سلک شما در [illegible] عبارات
رو در هر اهل زبان که نشیمان بلاغت نشان زمانه و عبارت آرایان [illegible] خود
یگانه از نرگس شهلای این بوستان تا گل حمرا سبزه فرق نکرده اند کما ینبغی میبارید
و تردستی طبیعت آن [illegible] سر سبزان [illegible] شگوفهٔ نوبهار فضل بی زوال از ما باید [illegible]

نمی شود در بندیت همگی دو خط صاحب رسیده است خط دیگر که جناب عالی تلف نمی شود
مشکور دو سه خط سوای ولایت فرستادم سبب این است که در خانهٔ تاج الدین حسین خان
نوشته بایشان دادم که تلف شد مگر خط خود که بسمی غلام حسین خانصاحب روانه می نمایم
بفرستند معلوم نیست که سوای این دو خط هم خطی بشما رسید یا خیر اگر میرسید البته
در خطی می نوشتند لیکن نمیدانم که هم خانصاحب را چه بلا زد که خط نرسانید خلاصه
پنج مسوده پیشتر فرستاده شد حالا دو مسوده حال هم ترجمه شده میرسد نه ده یا یازده ترجمه
دیگر مانده باشد پیشتر در خطی احوال دربار نوشته بودم خدا داند رسید یا نرسید این بود که
جناب عالی روزی نشسته بودند اشرف علی خان داروغهٔ داغ و تصحیح پرسید که خواجه پادشاه خان
را چه حیثیت که به دربار نمی آیند جناب عالی فرمودند که ایشان بلشکر نمی آیند طرف ثانی عرض کرد که در
شهر هم ندیده ام خود بدولت تبسم کرده فرمودند که من با ایشان رنجش دارم خان مزبور
گفت حالا معلوم شد که مورد عتاب اند ارشاد شد استغفر الله این چه حرف است ایشان با من
علاقهٔ روحانی دارند و من هم با ایشان همین علاقه دارم آدمی بلیاقت خواجه پادشاه خان
کجا پیدا میشود از فتوت و مروت و امانت و دیانت و صدق کلام و اکل حلال هر چه
بگوئید بر ایشان ختم است در هزار سال مثل ایشان یک کس باین صفات بهم میرسد بعد
ازان تا دیر ذکر خواجه محمود خان صاحب و ذکر خواجه وزیر خانصاحب و بخشی صاحب و
قاضی صاحب و خواجه صوبه مرحوم ماند و ارشاد شد که خاندان ایشان مثل آفتاب روشن
در هند است و من بزرگ و کوچک اینخانه را میدانم من بعد ذکر انگشتر باز به جناب
قبله و کعبه و تبدیل رنگ ایشان در انحال یعنی گاهی سرخ شدن و گاهی زرد شدن
و گاهی کبود شدن را بیان کرده فرمودند که هیچ تماشائی باین نمیرسد با نزار نهاد شیخ

که این تبدیل بودن هم از سبب صدق و دیانت بسیار زیاده حیرت این گفتگو یاد ما در منزل
سوم بکنار نهر کلیانی اتفاق افتاده

رقعهٔ ششم

بهم ان بهارستان براعت طال الله بقاکم بعد اشتیاق محقق نماند که دیروز ابد دیگر شهر حال روز شنبه مکتوب
شما در جواب نوشتهٔ فقیر که بتاریخ نهم محرم الحرام غلام حسین خانصاحب رسانیده بود رسید
مسرور ساخت از عبارت این خط بسیار حظ برداشتم از اول تا آخر فارسی آن همه چست
و درست و لایق پسند اهل زبان بوده است آفرین صد آفرین در یک عبارت قدری
شک در صحت محاوره بخاطر من رسیده بود چون بتامل نظر کردم من خودم غلط
کرده بودم شما همه خوب نوشته بودید خلاصه از روزیکه از مقامگاه روانه شده ایم
الی یومنا هذا سه قطعه خط اسمی صاحب روانه شده و تا پیشتر یعنی بستم و بست و یکم خط
بستم در ڈاک ملفوف خط خانگی میر انشاء الله خانصاحب بود از میر محمد تقی صاحب
گرفته باشید و خط بست و یکم مولوی مصاحب علی صاحب خواهند رسانید جناب
مولوی صاحب ممدوح از بنارس ارادهٔ فیض آباد کرده بودند چون باظهار مسافران
دریافت نمودند که در راه بنارس و فیض آباد زمینداران مسافران را میکشند
و لشکر هم قریب بود بخط مستقیم همین جا آمدند و دو کوچ در اوباق تاج الدین حسین خان
صاحب همراه ما بوده اند از جهت اختصار کوچ فوج دریا موج جناب عالی دام اقباله
روانه پیشتر شدند البته دو روز یا سه روز پیش از ما آنجا خواهند رسید و خط
سوم همین خط امروز است که بتاریخ بست و دوم روز یکشنبه نوشته می آید هم
در ڈاک انگریزی ملفوف خط غلام حسین خانصاحب روانه خواهد شد تمام شد
اینها قصه بعد ازین بشنوید که اینمعنی بمرتبهٔ یقین رسیده است که یا خاطر من ...

شما نرسیده یا جواب در راه تلف شد یا فرصت تحریر از بعضی موانع دست نداد و شما
از راه بی تکلفی نوشته اند در جمیع صورتها اتحاد روحانی که میانهٔ من و قاضی صاحب است
شکوه را نمیگذارد که راه بخاطر یابد الا خط فقیر مشتمل بر مطلب ضروری نبود ادم اجیر جواب
گرفته میرسید انچه از ارادهٔ خود در خصوص تحصیل وجه معاش و خدمت والدین و دیگر [illegible]
نوشته اید خدا زیاده ازین توفیق رفیق گرداناد جای من قلت و کثرت وجه معیشت موقوف
بر بخت و اتفاق است لیکن آدمی را باید که از سعی باز نایستد درینصورت اگر کاشتهٔ او
خوشه داد یا بار آورد فهو المطلوب والا مطعون امثال و اکفا نخواهد شد و در سستی همت
جفاکش دشنام و سیتوف(?) طعن و ملامت خواهد بود الحاصل عزم درست با عقل صحیح شرط
است همین انسان است که چنگیز و ذوالقرنین میشود و پیغمبر و ولی نیز و بعضی از همین
فرقه دزد و بیحیا و مسخره و قرمساق پس بر هر فرد بشر واجب است که ارادهٔ خود را تابع عقل
سلیم داشته باشد یعنی هرچه بکند بفرمان عقل بکند تا گرفتار دام مذلت و رسوائی نشود
هنوز شما طفل نازپرور در گهواره هستید نیک و بد و پست و بلند دنیا را چه دیده اید هزار
آفرین بر همت شما که درین عمر این اراده بخاطر دارید خدا حامی و یاور شما باد حالا خود
شما این اراده با دارید بعد ازین ترقی و تنزل باختیار خدا است همین عقل و اراده
بسلامت باشید از حضور دعا برسد زیاده خیریت رقعهٔ هفتم خواجه [illegible]
سمرقندی سلمه الله تعالی مسودهٔ صاحب میرسد لیکن احوال حق را از من جهالت نموده
بر کاغذ دیگر صاف خواهند کرد و بعد از صاف کردن و ملاحظهٔ من در آوردن نقل آن
نزد مکتوب الیه روانه خواهند نمود من هم فردا می آیم باینصورت که اول مرزا جیو
را خواهیم دید چرا که از روز پنجشنبه نوشته حال ایشان را ندیده ام سست شکوه(?) اراده

وسوای ازدی جمعه مرزای ممدوح فرصت دست نمیدهد خواسته بودم که این مهم را حوالهٔ
محمد تا اینده کنم لیکن دل باین راضی نشد زیراکه طرف ثانی خواهش ملاقات از تهٔ دل دارد
اینقدر بی التفاتی خوب نیست الحاصل مرزا را دیده آنجا می ایم و امروز از صبح جلسهٔ یاران
نزد فقیر بود محمد اکرام خان پسرِ خانساماں جناب عالی و محمد کامل خان لاهوری و سیدی
حسین خان آمده بودند آن هر دو صاحب خود از وقت رخصت شدند سیدی حسین خان
نشسته اند دیگر خیریت

رقعه هشتم

مهر سپهر بهجت نور برج شمس اقبالکم
اشتیاق فراوان مخفی نماند که رقیمهٔ مسرت طراز بزبان ترکی که عبارتش روح امیر علی شیر
نوائی تازه میکرد هفدهم شهر حال رسیده دل را بهجت تازه و روان را راحت بی اندازه
ارزانی داشت درین محبت نامه از سبب تعجیل بجای لفظ جائزه جاریه از قلم شما
مترشح شده بود در جناب والا می شاگمان غلطی کفرایست و خوب شد که مفتی خفقان تحریر
در آورده اید والله خفقان شما از بعضی مشهور و مروج که خدا نکند می بود خیلی رنج برسید اشتم
الحمدلله که شما ازان خفقان که امیرزادهای نازک طبع نازپرور بآن متصف اند محفوظ
هستید خدا همیشه برکران دارد و از مصروف بودن آن اقبال نشان بتحریر و مطالعهٔ
کتب کمال شگفتگی بخاطر دست داد آفرین صد آفرین هرچه میکنید خوب میکنید و برای
خود میکنید روزی بکار خواهد آمد جهان را گمان اینست که تحصیل علم و کسب کمال برای
بهم رسانیدن مبلغ خطیر است و نزد عقلا اینمعنی از سر غلط زیراکه از کسب فضائل تکمیل
ذات و رفعت نفس و سرور خاطر ارباب بصیرت می باشد و آنچه در خصوص رسیدن
جواب مکتوب بطرف والد ماجد خود نگاشته اید نزد فقیر ربط کلی با صداقت
ندارد از دو حال بیرون نیست یا خط راقم در ڈاک انگریزی تلف شد یا جواب آن از

غفلت سرکار را خاصیت عنقا پیدا کرد لیکن حیران اینم اما این امر بدیهی است که خط اخذ کی
در ڈاک انگریزی تلف نمی شود و اگر مکتوب الیه که خط برای او هست هم بجا نی حرکت کند
باز خط را ضائع نمیکنند یا بمکتوب الیه میرسد اگر در میان قرب و جوار تردد دارد
الا بهر که نوشته است پس میرسد بخلاف ڈاک جناب عالی که همیشه در چهار خط دو خط با
خیر و بالجمله با اینهمه از نیامدن جواب اضطراب کلی دارم امروز خط دیگر بعد عصر روانه خواهم کرد
درین عرض مدت که تا اینجا داریم اگر جواب فی الفور بصاحب میرسد و الا بلکهنو خواهم فرستید
طول این سفر بانمرتبه دردسر نبود من اینقدر که میگویم از سفر تنگ آمده حرف نمی زنم
بلکه از بیشغلی تر آمده ام و الا عیش من لکهنو و صحرای لق و دق هر دو برابر است لیکن بشرطیکه
امید حصول منفعتی باشد و الا دیوانه نیستم که مغز استخوان پیشکش آفتاب کرم نمایم
و احوال فرخ آباد و الکل توز ابچه که تا انیکر بیار رسا تو تا ار بولدی لیکن اگر خواجه قاضی خان
بوز بیک بیار سون لارین قوریماس بین بعد زیکه آن زرخدمت نشان از شخص بیگانه
در جلدی خدمت حاصل نموده روپیه خواهند فرستاد خوش خواهم شد قبله و کعبه را بندگی
و وزیر صاحب اسلام نیاز و قار داشن لاریکرنی دعا و بارچه سیوکوچی لار یمنی سلام
دیگر اسباب ارماق دین فی قانده در

رقعه نهم

آغوش چشم طلاقت و شیرین کلام
شیر ذلاقت طالعه بعد اشتیاق دیدار شریف مخفی نماند که دیروز که پانزدهم ماه حال
بود از فیض آباد کوچ پنج کرده بی اتفاق افتاد و امروز باز همینقدر کوچ شد پس فردا
بسلطان پور میرسیم از انجا بهر طرف که آب و دانه طلبکشد میروم درین سفر سوا
بار دیگر دوم و خبر با چیزی دیگر از قسم شکار رفیست میرزا مهدی علی خان صاحبزاده که از بطن
خاص محل است یک روز پیش از کوچ در فیض آباد مغضوب پدر شده روانه لکهنو شد

گردید سبب مقهور شدن آنکه تنخواهی هیچ سردار و بدست خاص بزداری گله ایشان رسید
سرکاره مفصل خبر بحضور برد چون نوبت بتحقیق آن خودش رسید نام یکی از رفقای خود ظاهر
کرد و شخص نزده ام او نیزده است شاید او را مبلغی راضی کرده باشد لیکن چون از اول
بحضور دریافت شده بود تیغ او نبریدوا از لشکر بیرون کردند پوشیده نماند که چند روز
پیش ازین وکیل عامل سلطان پور را بر سر سوال و جوابی از لشکر رانده بودند معلوم می‌شود
که حالا خود با رادهٔ برق چشم سرکشان گرفتن و تهدید دیگر اشرار داخل شدند و زیاد زبان
ضلع می روند دیگر آنکه دو مسودهٔ دیگر که هر دو عربی است مترجم شده در لف همین رقیمه می رسد
رقعهٔ اول که در ذکر اسپ است خیلی مختصر بود و در رقعهٔ رقطا که زیر این رقعه نوشته بود دیده
احتیاج بترجمه ندارد الفاظش همه صاف است هیچ یک از آن ها لغت نیست مگر در ما فقش
ترکیب آن قدری غور می خواهد شما بجای خود غور بکنید هر چه دریافت می نشود آنرا حواله
ذهن نمائید و آنچه نخواهید فهمید من خواهم فهمانید اما رقعه دومین طویل بوده است ترجمه
آن درین کاغذ نگنجید مجبور ترجمهٔ عبارتی که باقی مانده بود بر پارچه دیگر نوشته شد سر
کاغذ را ملاحظه نمائید همه بخوبی حالی خواهد شد و در رقعه های فارسی بعضی عبارتها که مشتمل
بر ذکر مسئله علم ریاضی است البته بفهم شما درست نخواهد آمد زیرا که من راه اختصار پیموده ام
و شرح آن طول را میخواهد انشاءالله القدیر اینهم بوقت رسیدن فقیر آسانی خواهد شد
دیگر آنکه شخصی جد بنواله فرمایش بر فقیر کرده است که یک رقعه در تهنیت سرفراز شدن
شخصی بخدمت پدر از حضور پادشاه و تعزیت پدر او بنویسید من خود البته نوشته
خواهم داد لیکن بخدمت صاحب متصدع می شوم که صاحب این رقعه را سرانجام
نموده مسودهٔ آن نزد من بفرستید نام خدا شهرت شما شهر بشهر رسیده است

رقعهٔ دهم بنواده بوستان امارت و جلالت سلّمکم الله تعالی بعد اشتیاق ما لا یحصی
که مضمون عرضی اسمی قبله و کعبه و خط اسمی مخدوم که بصحابت حسین بیک خدمتگار رسید
امروز که پنجشنبه غرهٔ ماه است عزّ اسمت حالی من گردید آفرین بر همت عالی شما که هرگز تن نمی آسید
نشستن و برخاستن چه حقیقت دارد وی روز است که رو بروی بزرگان شما هنوز ا
ایستاده می مانند لیکن بنای دولت انسان همین سعی در کار خود و خدمت گزاری و در رضای
داشتن آقا است شما سرو باغ امارت هستید از ایستاده شدن صاحب چمن دولت
زیب و زینت دارد خدا کند که شما بهمین ایستاده ماندن دست افتادگان بگیرید و صلاح را
که از ما می پرسید بخدا که صلاح ما همه صلاح خود شما است عقل و شعور شما محل اعتماد است
هرچه خواهید کرد خوب خواهید کرد من از پیری روز مولوی شیر علی و میر نصیر الدین مرید خاص
شما را تا اینجا که بنابر سر رسانیده بحضور آمده ام هنوز تاج الدین حسین خان صاحب را ندیده
ام بعد ملاقات و مشوره با همدگر هرچه قرار خواهد یافت نوشته خواهد شد و آقائی همین را میخواهد
که اطاعت آقای خود پسند باید کرد لیکن خدا کند که شما را رفیق خود نماید بهر حال امور دنیا
اتفاقیست هرچه بظهور رسد اینوقت در جلدی همین قدر اکتفا رفت احوال باقر بیگ خدمتگار
دریافت شد خدا کند که باشد عمو صاحب شما نیز تعریف تاج گنج اکبرآباد را تمام کرده اند من هم
از اول تا آخر دیده کم و بیشی که مناسب بود بعمل آورده ام نقل آن نزد صاحب هم خواهد رسید
و خط سابق با آقا صاحبان مخدوم رسانیده شد جواب آن هم درین خط ملفوف است
و دو خط که امروز آمده است جواب آن بعد ازین خواهد رسید و رقعهٔ میر نصیر الدین
لفافه درین خط است مسکین مراتب حقیقت و نقل خط نموده من هم برای [illegible] لفافه
نکرده ام جائیکه اینقدر اشخاص را یاد میکنید کاهی [illegible] و سطر امرت لال را هم یاد کنید

باشید که از هواخواهان است و مقدمات زلزله هیچ حقیقتی ندارد میان حاجی مهماندار
من قدم بقدم شما هستند بعد رخصت تا بدروازه همی رسانید از تا هر سنگ نیاز مندی
و اشتیاق بار سد خط شما که اسمی ایشان است وقتیکه آقا صاحبان خط خود را خواهند کرد
بایشان خواهد رسید **رقعهٔ یازدهم** متقارسید طوطیان شکرخا شیرین گفتار
و قلم از کف عنان بلیغان در فن نثاری میرزا امامی صاحب دام کماله از رقعهٔ دی
احوال خیر مآل ذهن نشین این خیر سگال گردید خرب بی پیر را بهر نوعی که باشد روغن قاز مالیده
راضی برین باید ساخت که راه عدم پیش گیرد و الا باعزان اینقدر خون کجا دارند که
هر روز از ضیافت آن گرسنه طبع ازلی عهده برآ شوند همین قدر باید گفت که مروارید
شاهوار دانه‌های تر یا اشخاص ضعیف البنیه که نقدی غیر از هزال در بساط نداریم خریدار
نمی توانیم کرد اگر میروی برو و الا بکلند ناخن بیخ تو کنده خواهد شد دیگر آنکه جزو متمم بدست
رستم مرسل است فرستادن جزوی که بخدمت شریف است چه ضرور هم اینجا باشد من
خودم آمده میگیرم و لفظ مفرس بجای فارس راقم نیز ندیده معلوم نیست که طرف ثانی بطور
خود نوشته آورده بود یا مستمسکی هم بدست خود داشت لیکن چون مردکم استعداد و هزار ساله
مسافت دور از کوچهٔ تحقیق است تحریرا قابل اعتبار نیست صاحب چرا قلم بران نکشیدند
و اینهم دریافت نشد که او را از ایراد لفظ مفرس بجای فارس چه فائده بود فرض کردم
که هر دو بیک معنی در لغت مذکور است لیکن جائیکه لفظ فصیح مستعمل یافته شود چه ضرور
که آدم دنبال غیر مشهور دود دیگر مخفی نماند که در رقعهٔ ملازمان که دو سه روز پیش ازین
چکیدهٔ خامهٔ براعت شمامه بود این عبارت ما را ازین قصه‌ها چکار سخت متحیر شدم
زیرا که هیچ رازی از رازهای صحت و سقم زبان فارسی از انصاحب مخفی نیست

پس با وجود این معلومات ازین قصه با بجای باین قصه با خیلی استبعاد دارد و گمان نمی رود
که در عالم التخییل بتحریر اتفاق افتاده والا این مقدمه مقدمهٔ نیست که از صاحب کمالات پنهان
بوده باشد آینده عنان بدست بی پروائی نباید سپرد و قصهٔ خوبی آقا صاحبان که هر گاه اسید و
صاحب برای خودی خواهند باز حواله بتحریر نمایند که من آن مطلب را به ایشان تفویض نمودم
مخترعه بعد مطالعه حواله البقوت دستی شد از با سر قدر که عرق ریزی امکان دارد بیاض خاطر
شریف بظهور خواهد رسید زیاده حیرت بر محرومی ملازمان جناب امیر صاحب که آتش
افروزی ایشان ته دیگ مدعا را گرم نمی کند تأسف کلی دارم اینوقت طعام سال گرهٔ
جناب عالی از خانهٔ خاص محل آمده بود قدری بخدمت شریف هم میرسد **رقعه دوازدهم**
نهال نورس حدیقهٔ معانی و در دانهٔ صدف نکته دانی سلمکم الله تعالی خطی در جواب مکتوب
والد ماجد شما میرسد در خط خانگی ملفوف نموده باید فرستاد جدا در ڈاک نباید داد هر گاه
خط سرکار نوشته شود در همان خط بگذارید دیگر آنکه فی الواقع مجلس شب سیر کیفیت تراز
مجلس روز است هر جا که این صحبتها سوای مجلس فقرای صوفیه انعقاد می پذیرد شبانه اتفاق
می افتد روزانه خیر و الحق که شما طائفه های خوب را که در لکهنو هستند کم تر شنیده اید
اینها هر که هست مصرف ندارد لائق شهوت پرستان بی لیاقت است و صاحب
ذوقان را همین می باید که فریفتهٔ این چیزها بنوعی نشوند که قدر و منزلت دین و دنیا از دست
دهند الحاصل اراده اینست که روز پنجشنبه از اینجا سوار شده شما را با این اراده همراه بگیرم
و در کربلا چند ساعت مکث نموده هر گاه برگردیم باتفاق اینجا بیائیم و خیمهٔ سرخ سلطانی
که ساخته شده است بشما بنمائیم خیمه یک روز پیش از ورود جناب عالی ایستاده خواهد شد
که ملازمان جناب وزارت مآب اول روز که هنوز دو گهری یا سه گهری گذ

بر نخوا[illegible] ...ب خواهند آورد لهذا چنین قرار پذیرفته که روز پنجشنبه خیمه‌ها استاده
[illegible] درشش‌ها درست نمیشد بار و زحمه بوقت مذکور بکار آید جناب عالی زیاده از
یک پاس بلکه کمتر نخواهند نشست باقی زنها تا سه پهر خواهند خواند لیکن بودنِ شما قبول
شما در مجلس روزنی لطف مخصوص است اگر شب می‌بود مضایقه نداشت هر کار را هم هستند
چه ضرور که آدم حرکتی بکند که فایده نداشته باشد لیکن از بسکه دل مشتاق دیدنِ شماست
و هنوز در آمدنِ فقیر بسبب بعضی امور ضروری توقف معلوم می‌شود لهذا دل همین میخواهد
که روز پنجشنبه شما را کربلا برده اینجا بیاریم و شب یکجا بسر بریم و پیش از طلوع آفتاب
بسواری فیل بدولتخانه برسانیم باشد که من درین امور زیاده از شما اندیشه دارم دیگر
خیریت بخدمت عمو صاحب والاقدر خود سلام نیاز میرسانید و دیگر صاحبان را نیز که
پرسندهٔ حالِ فقیر اند مکرر آنکه هرگاه خط بکالپی بزبانِ ترکی بنویسید مسودهٔ آن اول
بمن باید نمود و یک روپیه برای زنِ لعبتا سفارشی عموی شما فرستاده شد از رستم
گرفته باو برسانید و فردا به بنگله رخت پوشیده منتظرِ من خواهید نشست از همین راه
شما را سوار خواهم کرد رقعهٔ سیزدهم گوهر معدنِ والا دودمانی و نهالِ حدیقهٔ
نکته دانی سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق تنها مخفی نماند که دی روز بتاریخ بیستم رمضان خطِ
فرحت نمط در لفِ عرضی اسمی جد امجد شما وصول آورده خاطر را مسرور و مرقومات
را حالی کرد هر دو خط ملفوف یکی از طرفِ دلوالصاحب کرم فرما و دوم نوشتهٔ خلاصهٔ احباب
صداقت اندیش منشی محمد صادق صاحب نیز بمطالعه در آمد نوید حصولِ رخصت لکهنو
بعد دسهره موجب مزید بهبود یابندگی گردید دهم شوال دو سال بر رفتنِ صاحب
خواهند شد و رخصت خانه در ایام شیرم برای هر کار بهت مخصوص یک کس نیست در حضور

نیامدن و بزرگان خود و دیگر مشتاقان را بملاقات خود خرسند نساختن و خود از تکلیف
شان حظی بر نداشتن جای حیف است کسانیکه از طفلیت شما را دیده هستند آنها بگفته های
می شوند بجانه رو میکنند شما خود بعنایت الهی کاری نکرده آمده اید که کسی بنگاه کمی او را ندیده
در ایام تیرم بیائید و تا مدت موعوده اینجا بمانید اگر پنج شش روز زیاده بر وعده
هم خواهد گذشت مخل حاضر باشی در نوکری نخواهد شد من آمدن شما برای این بسیار میخواهم
که احسن خیلی سخرگی میکند و روبروی شما زبانش هم وا نشده بود بلکه شاید بپای
خود راه هم نمی رفت با میر صاحب میگوید کہ امیر صاحب کی تلامتی یعنی سلامتی چینی مرمری
کہاں دنگا و وقتی میگوید کہ مرزا صاحب یعنی مرزا صاحب کی تلامتی چینی مرمری کہاں دنگا و خواجہ
صالح را خواجه صادی میگوید و هر کس که او را ورق گفته صدا میدهد جواب میدهد گویا
نامش ورق شده است لیکن محسن دلچسپیهای دیگر دارد هر گاه بیائید و بنول گنج برسید
سرشام یحیی خان را از اینجا نزد با بقر سعید که صباح باستقبال شما تا کرنال بیائیم و بخط
مستقیم شما را در چهاونی بیاریم خواه اول در مکان حضور بیائید و اینجا چیز خورده باز
بحویلی نو تعمیر خود که از اینجا قریب تر است خواه در همان حویلی نو خود بروید لیکن مناسب
همین است تا هم همانجا میرویم آنچه نوشته ام همین بعمل باید آورد و خانصاحب کرم فرما
تاج الدین حسین خان از بست و شش روز وارد شهر اند درین عرصه چند بار اراده
بر کنار کردند و از سبب بعضی موانع هر بار فسخ عزیمت صورت بست دی روز که جمعه بود هم
روانگی ایشان تقرر پذیرفته بود و امروز که شنبه است هم خبر گرم بود لیکن از سه روز
باران رحمت می بارد و فرصت ستاره دیدن نمیدهد در ینحالت امروز هم نمی توانند
آداب بندگی از طرف شما رسانیده شد خان موصوف خیلی تعریف شما نزد جد

غلام حسین خانصاحب میکنند والد [illegible] صاحب از چندی بیمار اند و بیماری این است
که با کسی حرف نمی زنند [illegible] کیفیت دارند خدا انجام بخیر کند و سبحان علی خانصاحب
[illegible] در این شهر [illegible] رسیده باشید که آن کلکتر آتش مزاج با غوای بعضی
مخالفان با ایشان دشمن شد و تمام املاک را بخاک برابر کرد دیگر اینکه شخصی که دیوان
میر انشاء الله خانصاحب نوشته میفروخت در ایامیکه لاله چرنجی لال صاحب خط بجهت
خود نوشته اند مشار الیه بیمار بود آخر از عسرت خرج تنگ آمده بفیض آباد نزد برادر کلان
خود رفت از من پول قیمت باین شرط طلب کرده بود که بعد چاق شدن نوشته خواهیم داد
من هیچ جواب ندادم بار پیغام بسیلچند کردم که حالا آن دیوان فروش خود رفت
من دیوان خانصاحب را از خانصاحب برای نقل طلبیده ام خواه ما کاتب را طلبیده
اینجا بنویسانیم و شما پول بدهید خواه شما کاتب را پیدا کرده دیوان را از من طلبیده
و در مکان خود بنویسانید لاله موصوف گفت که رقعه بهمین مضمون بخواجه آغا میر صاحب
بنویسید و بمن بدهید که در خط خود بفرستم چنانچه موافق گفته معزی الیه رقعه بشما نوشته
در لف خط شان فرستاده شد شاید که رسیده باشد یا برسد

رقعهٔ چهارم

سرو بوستان رشادت عالی قدر منیع الشان سلمکم الله تعالی بعد ما یلیق تشا نگم می
و اشتیاق صحبتها که حسب الخواه میسر شواد محقق نماند که دو قطعه خط صاحب بفقیر و
سه قطعه عرضی برای قبله و کعبه رسید و جواب هر یک فرستاده شد یقین که رسیده
باشد آنچه در خط حال احوال بی رونقی کار منشی و بیجا خندیدن رب النوع او نوشته
بود دید دریافت شد کار منشی گری کاری سرگنه نیست که موجب مرجعیت باشد و هر
خدمت موقوف بر شفقت آقا بحال نوکر خدمت گزار است و فی الواقع محکوم چنین

بودن کار صاحب عزتان نیست این هیچ مضائقه ندارد که او منشی اول و کلان گفته
شود و شما منشی دوم و مهر دو فرمان مهر دار صاحب کلان اینکه حکم دیوان
باشد این را دل من هم گوارا نمی کند و شما هرگز اندیشه نکنید برای شما
را تا بکلکته و لندن یکی خواهیم کرد و آنچه مرقوم بود که عبث کرسی خود را از دست دادم
حماقت است اگر تقریب بانیطور رسید باز استاده شدن برای چه بود لیکن شما خود
گفتید که این چیز پیش دانایان حقیقتی ندارد اقبال نشان من بدانید که یک بلای زن
تحیه پیش پادشاهی نشیند و وزیر اعظم استاده می ماند لیکن بلا پیش وزیر چه حقیقت
دارد این استاده شدن برای شما خوب شد و من بسیار خوش شدم برای اینکه
شما از خاندان مجد و علا هستید و هنوز آغاز شباب و امید نام و نشان بزرگان
هم بگوش شما خورده گمان ان بود که شاید از سبب خود غروری در سر داشته باشید
حالا که این استاده شدن پیش آمد گمان ضعیف هم بغرور شما باقی نماند مرد دانا از این
می باید اگرچه گمان من غلط بود چرا که شما گاهی در بند این نام و نشان نبوده اید و بارها
گفته اید که از نام بزرگان ما را چه فائده نامی که برای ما باشد البته بکار ما می آید و روزیکه
خانصاحب بشما گفتند که صاحب خدمت منشی گری رو بروی صاحبان عالیشان
نمی نشیند شما بکمال شگفتگی گفتید که در نوکری و آقائی این شرطها مثل نکاح چه حقیقت
دارد ع عرض صد آفرین بر ظرفیت ای مرد * لازم که آینده هیچگونه اندیشه بدل
نیاورده بخدمت آقا میرفته باشید هندوی دیگر فردا روانه خواهد شد ده روپیه
مشاهره برای اوقات گذاری کافی است شما خود بفضل الهی در امر معاش
سلیقه کلی دارید نصیحت درین امور بصاحب حکمت لقمان آموختن است بیشتر

هم خطی بمرزا اینکا صاحب فرستاده شد رسانیده باشید حالا خط دیگر میرسد
اینهم رسانیده بدهید از صاحب آشنای قدیم و مهربان بحال فقیر اند ملاقات
با ایشان خواهد بود چون ایشان را مضایقه ندارد و اینکه شما اندیشه از طرف خانصاحب
در دل دارید خانصاحب هرگز بد نخواهند برد خانصاحب را فراغت معاش شما
منظور است بهر طور که اتفاق افتد خطِ دیگر برای جناب ممدوح هم نزد میر رمضان علی
صاحب رسانیده خواهد شد ایشان خود برای ملاقات مرزا اینکا صاحب رخصت خواهند
داد و خطوط صاحب جابجا رسانیده شد جواب بعد ازین خواهد رسید تا هر سکه در همین
خط پارچه کاغذی گذاشته است ملاحظه باید کرد آقا صاحبان هنوز در چهاونی هستند
و من هم در حضور فردا اراده نخاس دارم و آقا صاحبان هم یقین که فردا در حوالی بروند
و آغا صاحب مشفق خود ما از خط صاحب بسیار خوش شده اند و جواب را بذمه من تفویض
نموده اند من بعد ازین خواهم نوشت در حضور هم دعا در جواب کورنش ارشاد شده

رقعهٔ پانزدهم بردل صفا منزل حضرت خواجهٔ ما مخفی نماند که خطی پیش ازین هم
از خانصاحب رسیده بود لیکن چون جدِ امجد و والدِ ماجد صاحب فرمودند که در سه
چهار روز نزدیک است که خط دیگر هم بیاید پس بهتر این است که بعد وصول خط دیگر جواب
هر دو مکتوب یکجا نگاشته آید چون مرسوم همین است که محبت نامهٔ فقیر هم در لفافهٔ
خط خانگی می آید و مطلبی هم سوای بیان صحت و عافیت اینجا و دریافت خیر و خوبی
آن نوباوهٔ بوستان مجد و علا نبوده است من هم بتجربه نیز داختم لیکن این قدر
وقوع تعویق در رسیدن مکتوب بلاغت اسلوب در خیال نبود اگرچه اینهم بی
سببی نبود معلوم شد که از باعث تشریف آوری خانصاحب خود ما بود و نیز تحریر

خطوط سبیل تواتر رسمی پیش نیست ان را انجا باید اورد والا هیچ نمیشود حالی حاجت

بتکلفات ظاهریه بوسمیه ندارد اهدم بر مطلب [illegible] و فکر [illegible]

شهر حال بود رقیمه فصاحت عنوان متضمن نوید صحت جسمانی دریافتن [illegible] باعث

و بمصرف رسیدن مبلغ مذکور ور آمدن حسین بیک بد نفس اشر الناس وصول [illegible]

خسیر ورد مبتهج ساخت از ادم حرامزاده خدا در امان خود دارد کار خود بدست خود

کردن به از ان است که بنده نالائق بیحیا در خدمت باشد نوکر بیحیای بد ذات [illegible]

اما است ابلهان چنین کس را جواب نمی دهند خدا داند حالا با این مردکه را چه بلا زد

والا از ابتدای نوکری تا حال مصدر چنین قصور و فتور نشود بلکه شما بارها تعریف او برای پیش

من کرده اید که بسیار مسکین و کم آزار و بی زبان است و نا معتبر و سارق هم نبود

لیکن معلوم شد که عصمت بی بی از بیحیا دریغ بوده است و انچه در خط سابق مرقوم

بود که دیوان الصاحب طریق قسمت و جدول از جانب ایمن برسیده اند صورتش این

است که این قاعده ایجاد طبیعت خود من بود و این نقل نقل هجده سال بلکه بیشتر است

حالا با طمانینت خاطر تا ملی در یاد کردن ان بکار نبرم سر دست بخیال نمی اید و نیز

تحریر ان از ینجا با لطریق قریب الفهمی نوشته نشود مستعد طرف [illegible] افتاد

انشاء الله العزیز بعد از ین هردو عمل را یاد کرده و طریق تقسیم را نیز از پیش خود اختراع نموده بصاحب

خواهم نوشت تا دیوان الصاحب را در فهمیدن ان [illegible] نشوند بد من حالا قسم

خورده ام که در هیچ مقدمه از امور در باره صاحب ننویسم زیرا که هرچه در خیال من اینجا

میگذرد شما انجا همان بعمل می ارید بلکه بهتر از ان پس من از تحریر خود خجالت میکشم

گویا تا رسطو نصیحت میکنم از انجمله [illegible] موافق ساختن [illegible] با خود و [illegible]

عنایت آقا بودن و دلنواز صاحب را اگرچه خود شریف النفس است از آن خود کردن
[illegible] از اینجا هیچ ننوشته بودم که چنین باید کرد و چنان حالا
سوای نشان دادن غلطی نقط که اهم در عالم التعجیل اتفاقی است چیز دیگر بصاحب نوشتن
خون الصلف ریختن است حق تعالی شما را این قدر دستگاه رسس بدهد که در عوض آن
حسن سلوک و الفت که یاران با شما می ورزند از شما خدمت گزاری هر یک بظهور
رسد از کرم الهی این هم بعید نیست هر آن مترصد آن بوده زن شاه پیرا را حواله با ابو العباس
بکنند دی روز خواجه کمو و فخر الدین هر دو خلع تبدیل شاه مدار کردند و محسن و احسن طالع عمر
بهی پوشیدند بیچاره حمد الله نزد برادر کلان خود رفت خواجه عبد الله اگرچه ظاهر میکند
لیکن از صورتش غم و افسردگی تراوش می نماید آقا صاحبان مخدوم و آقا صاحب خود با
خوش و مزاج حضور اقدس قرین صحت است چون من اینوقت بنجاس هستم در فردا اراده
حضور پر نور دارم از طرف حضور والا بموجب حکم دعا و از طرف دیگران سلام میرسانم
خط ناهر سنگه در همین خط ملفوف است فردا من و قاضی صاحب و امیر صاحب تا
حویلی لو که بهادر نی تعمیر می شود خواهیم رفت تا شام آنجا میمانیم این صاحبان بخانه
مراجعت خواهند کرد و من بخانه میر انشاء الله خان بسر خواهم کرد

رقعهٔ شانزدهم

گوهر درج علو نسب و اختر برج سمو حسب سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق تنها مخفی نماند که
پری روز که پانزدهم شهر حال و روز دوشنبه بود موافق قاعدهٔ مستمره عرضی معمولی
با کاغذی اسمی فقیر رسیده مشعر از حالات آن سرمایهٔ کمالات گردید خطی که
اسمی آقا صاحبان بود نیز رسانیده شد این صاحبان بعد یکماه کامل دی روز داخل
حویلی خود شده اند من هم پری روز بعد شانزده روز بنجاس آمده ام خطی

که در دست آقا صاحب مختار سرکار فیض آثار صاحب عالم بهادر اسمی شان نوشته
بود نیز بمطالعهٔ شان درآمد خاطر آن بزرگ جمع کرده باز [illegible] از قصهٔ تازه
اینکه امیر خسرو کتابی دارد موسوم باعجاز خسروی در نسخهٔ مذکوره صنائع شعری بسیار
ذکر کرده از الجمله رقعهٔ متضمن صنعت تجنیس خطی نوشته یعنی هر لفظی برابر خود لفظی
هم صورت خود دارد مثل این عبارت در دو بشان در دو نشان چون پسته خون بسته
بهربانی بهر بابی بیابیند نیابند معلوم نیست که این عبارت نتیجهٔ طبع امیر خسرو است
یا کار قلم دیگری بالجمله شخصی این عبارت نزد جناب عالی برده بود بسیار پسندند و حکم
نافذ باعیان دولت صادر شد که هر کس بقدر استعداد خود مثل عبارتی متضمن این
صنعت نوشته بیارد یاران هر طرف در سعی زدند خانصاحب مخدوم میر انشا الله خان
هم دو سه سطری نوشته بردند پسند طبع عالی افتاده همچنین بعضی بمعزان عبارتهای غلط
بنوشته بعض حضار محفل معلی فرستادند لاله امرت لال هم دو سه عبارت نوشته برای
اصلاح نزد راقم فرستاده بودند الحمد لله که نوشتهٔ معزی الیه از اغلاط پاک بود لیکن
حضور پسند نشد همچنین جمعی از هندو و مسلمان عبارتهای مربوط و نامربوط از دیگران
نویسانیده از نظر فیض اثر گذرانیدند بعضی بنام خود و بعضی بنام همان شخص که خون
جگر خورده است بندگان حضور را این نیست که هر که عبارت باین صنعت خود نوشته
بیار و زیاده از آن کس که عبارت غیر بخواند مورد الطاف شود بلکه نویسندهٔ آن
بندور طبع و خواننده هر دو برابراند حال این عبارت هم بعینه حال غزل الهی پادشاه
ایران است که هزارها غزل بر غزل آن بیچاره گفته شده بود لیکن اینجا معامله
بالعکس رو داده یعنی غزلهای شعرای هندوستان همه به از غزل او بود نه شه

عبارتهای یاران در رتبه پست از عبارتیست که نوشته شد پری روز جد امجد شما
(ای عبارت اعجاز خسروی ۱۲)
بوالد شما هم تکلیف تحریر نموده اند از دی روز درین فکر اند هر چه با جد ازین سرانجام می یابد
نقل آن نزد صاحب خواهد رسید درین مقام مقولهٔ من این است که این عبارتها
خواه خوب نوشته شود خواه بهر گز سند نیست سند آنست که مطلبی بغیر مالش دیگری
درین صنعت نگاشته اید مرضی عمو صاحب شما این بود که شما هم یک دو شب درین
فکر تضییع اوقات بکنید لیکن من نگذاشتم که مکلف شما شوند اگر درینجا تشریف میداشتید
مضائقه نداشت آنجا در عالم حاضرباشی بحضور آقا اینقدر فرصت کجا که اوقات
را تلخ باید کرد مولوی حسین علی خان صاحب دام مجده نیز دو عبارت فارسی و عبارتی
(ای دو طرز ۱۲)
بزبان عربی نزد من فرستاده بودند با آنکه جناب ممدوح دعوی درین چیزها ندارند
لیکن عرق درستی ریخته بودند هیچ لفظی غلط نبود من جواب رقعهٔ ایشان متضمن
([illegible] ۱۲)
تعریف این عبارتها بهمین صنعت تحریر در آوردم مطلب دیگر اینکه زوجهٔ آقا صاحب
خود با خیلی بیمار است بیمارداران قطع امید از حیات آن مریضه کرده اند باید دید
چند روز دیگر نفس مستعار بر می آرد خدا رحم بر وی کند بر خانه خرابی آقا صاحب دل می سوزد
باوجود آنکه از متانت و سنگینی آثار ملال بحسب ظاهر از چهرهٔ ایشان پیدا نیست
(استواری مزاج ۱۲)
و اختلاط با یاران بدستور است لیکن نظر بحال اطفال صغیر اندوه بسیاری بجای
خود دارند زیاده خیریت حالا بعد رسیدن خانصاحب از پرگنهٔ مین پوری باید دید
که صاحب بهادر در حق شما چه تجویز می فرمایند وقت رفتن شما را همراه می برند
یا همین جا میگذارند و نسبت این امر بعد رفتن صاحب والاجاه بنوعی که
مناسب خواهد بود کرده خواهد شد رقعهٔ سفید هم خواجهٔ عالی قدر بلاغت

آفرین سلامت پری روز که پانزدهم شهر حال در روز چهارشنبه بود عرض عطا
متضمن احوال خیر اشتمال اسمی بعد بزرگوار و در لف آن مکتوب اسمی راقم سعید
مخبر از ما حضر رقیمه گردید چهار روز است پانچ که با قربیک نامی را که خدمتگار جوان
هرچه نوشته بود و زبانی
خوش سلیقه است نزد خانصاحب روانه نموده ام که بحضور صاحب والا جناب
برسانند لیکن چون از خط خانصاحب که در همین روزها آمده بود تصریح می نمود که
حسب الطلب روانه مین پوری می شوند لهذا آدم مزبور گفتم که راست بخط مستقیم
مین پوری برود و باو تقید کرده ام که اول خانصاحب را ببرسد اگر آنجا باشند
خط بخانصاحب بدهد والا خط اسمی شما و خط خانصاحب و ذلیهای بسیاری همه
بصاحب برسانند تا شما بمضمون خط وارسیده بر هرچه نوشته ام عمل بکنید صاحب
من آدمها همین انداز آسمان کسی نخواهد آمد صاحب والا جناب اگر نه پسندند
مجبور نیست و باورچی هم بعد تلاش بدست آمده طعام انگریزی و هندوستانی
هر دو می پزد و آدم با خود بطور گماشته هم دارد و بست روپیه مشاهره میخواهد ممکن
نیست که بنوزده راضی شود اطلاعاً بقلم آمده و پیش ازین میخواستم که حقه بردار
را هم روانه کنم لیکن چون خبر رسید که سبحان علی خانصاحب از کانپور یک خدمتگار
و حقه بردار را فرستاده اند موقوف کردم حالا باید دید که خانصاحب چه می نویسند
که فرستادن حقه بردار
و آنچه از کار و بار دنیا نوشته بودید صورت این است که از همه بهتر بودن صاحب
حال و آینده هر جا که تشریف داشته باشند بحضور صاحب والا مناقب پر
مناسب است و اگر این امر صورت امکان نه بندد نیابت پرگنه از نیابت
سررشته داری پسندیده تر لیکن بشرطی که همراه خانصاحب ممکن باشد الحاصل

چون شما تعلق بذات خانصاحب دارید هرگاه تشریف بیارند همین بگوئید که نیابت تحصیلداری پرگنه خود را برای شما مقرر سازند مضمون خط خانصاحب همین بود که بودن شما در پرگنه خود مرکوز خاطر دارند بالجمله بعد سه چهار روز یقین که خانصاحب آنجا برسند و امری برای صاحب قرار گیرد دیگر اینکه در خط شما لفظ جامه گذاشتن در حق شخصی بوزاینده مذکور راو هیچ نباید نوشت خبرهای اراجیف از زبان عوام معتبر نیست اگر چیزی دلالت بر عظمت و جبروت او داشته باشد مضائقه ندارد و الا چه ضرور خصوصاً عبارتیکه در و لفظ جامه گذاشتن و مثل آن باشد بهیچ صورت مناسب نیست هر چند این اصطلاح را کم کسی میداند لیکن بقرینه دریافت می تواند شد آینده اگر همچو خبری بگوش خورد بهتر این است که ننویسید چراکه اگر اصلی دارد بعد دو روز شما هم خواهید شنید و اگر دروغ است نوشتن آن خالی از قباحت نیست و اینهمه آفتها در تصریح نام شخص است اگر بکنایه باشد هیچ قباحتی ندارد حالا بعد ازین اودا مهاراج یا گنه کیشی یا او دنوج کیشی در ترکی می نوشته باشید یا تمام عبارت در ترکی باشد بلکه هر چیزی از گنه کیشی یا از شخص دیگر اندکی اظهار آن قباحت داشته باشد در ترکی نوشتن بهتر است که احدی بران مطلع نمی شود شما نام خدا سوای عربی در فارسی و هندی و ترکی سلیقهٔ درست دارید عربی هم اگر چند روز باطمینان خاطر متوجه آن خواهید شد درست خواهد شد دیگر خیریت از حضور اقدس ارفع و عابر سید حالا یک رقعه بآقا صاحبان باید نوشت بیشتر برای کسانیکه رقعه ها نوشته اید ان ضرور شود آنها درست اند بسلام هم خوش می شوند و والد شما نیز بعرض گذرش راضی

رقعه سیزدهم سلمکم الله یا صاحب الفضل

اوقاتش در خرابی میگذرد و فراخ دستان پیوسته با قتدار تمام بسر می برند بیشتر
همین است و ضد آن بسیار کم اسراف آنست که آدم زر خود را بیجا صرف بکند
مثل امیری که ده بدره دینار که ده هزار باشد در عالم نشه بیکبارگی بدریا اندازد و هر قدر
که بمساکین بدهد یا بمصرف خود آرد داخل اسراف نیست من اینقدر که برای پول شکوه آبادم
اضطرابی میکنم نه ازین راه است که آن پول در نظر من حقیقتی دارد لیکن برای آنست
که خاطر بزرگان را طمانینتی دست دهد آقا صاحبان مخدوم مکرم بخیریت اند سلام می رسانند
و آقا صاحب خود هم نیز و حضور پیر پر نور دعا ارشاد کرده اند و نا هر سنگه بکوتهی هستند و مین
بنجا سین بخانهٔ شما درینصورت امروز حاصل شدن خط ایشان ممتنع می نماید اگرچه ایشان
درین قید ها نیستند که جواب خط شما بنویسند همین که می شنوند که خطوط برای شما نوشته
می شود همانوقت می نویسند لیکن چون تکلف نیست شما هم کار با صحت ایشان دارید
انتظار چه ضرور مضمونیکه در خط پری روزهٔ شما بود دی روز ملاحظه نموده امروز وعده
جواب آن کرده بودند لیکن من چون مهمی در پیش دارم همین وقت که چار گهری روز
هم نگذشته است متوجه تحریر شده ام شاید خط میر صاحب تا عصر بیاید اگر پیش از لفافه
درست نمودن آمد فهو المراد والا در خط آینده دو خط خواهد رسید

رقعهٔ نوزدهم

خواجهٔ باکمال من سلمکم الله تعالی خط بهجت نمط مرقوم شانزدهم ذیقعده سنه ۲۶ هجری
دی روز که نوزدهم شهر صدر و روز جمعه بود طرف عصر رسیده جهان جهان خوشدلی
بما فروخت از هیجده روز چشم براه بودیم باعث دیر کشیدن در خط دریافت نمی شد
هر قدر که تامل میکردیم این عقده دی روز از خط صاحب حل شد که قصور سرکاری
ڈاک بود لیکن اینقدر خطا بذمهٔ ملازمان هم ثابت است که برای قلت فرد این بلا

بر سر مشتاقان مکاتیب نازل گردید چون خود در مکتوب مثبت خطای خود شده اید
زیاده ازین چه نوشته آید بلکه اینقدر تحریر هم بی اراده و قصد اتفاق افتاد و آنچه در
رقیمهٔ حال سطری متضمن مذمت سرکارهای ڈاک و دعای بد در حق شان بود آینده
ازان اجتناب ضرورست گاه هست که خط بدست کسی بیفتد و بلا صرفه وا کرده بخواند
بلکه مذمت احدی در خطوط کیفیت ندارد و اگر باشد مثل شاه پیرا از اول تا آخر برای
آن قابل هجو قرار باید داد بیشتر غزلها که مرسل شده بود رسید آن در این خط دیده شد
و خاطر مطمئن گردید حالا غزلهای دیگر بعد ازین خواهد رسید مجموع غزلها را تا رسیدن
جناب مخدومی خانصاحب با احتیاط تمام نگاه باید داشت هرگاه تشریف بیارند در
حاشیهٔ دیوان نقل آن بردارید و حقیقت پیشکاریها اینست که اگر سوای آن امر دیگر
برای صاحب قرار نپذیرد بهتر اینست که پیشکاری پرگنهٔ خانصاحب باشد شما هم
سعی بکنید و من هم بخانصاحب نوشته ام و اگر این امر بالفعل صورت پذیر نباشد از
نیابت منشی صاحب پیشکاری پرگنه های مرزا هیکا صاحب بهتر است مرزای موصوف
هم در توقیر و تکریم صاحب قصور نخواهند کرد مردیست صاف باطن نیک نهاد مردانه منش
او را هم بسیار دوست میداریم و او هم با من محبت شدید دارد خلاصه از تفضلات
صاحب کلکتر بهادر که از روی تحریر صاحب دریافت شده چنین بثبوت رسیده که اگر
پرگنه خالی می بود بشما تفویض میشد و حالا هم توقع آنست که هرگاه کسی از تحصیلداران
معزول گردند یا بر سر قصوری عزل او مناسب افتد شما را بجای او منصوب سازند
اما نسل شرف و بزرگی با هیچکس از بطن مادر نیامده است این امور همه تحصیلی است
و ترقی و تنزل دنیا نیز همین حال دارد روز اول خیال ترقی نمایان داشتن بیجاست

بازیچهٔ طفلان است که بعضی عمده زاده‌ها در کنار دایه‌ها نشسته خود را امیر عظیم الشان
قرار میدهند و برای کنیز و دایه و قابله و غلام مشاهره‌های عمده که لایق امرای عظام باشد
تجویز می‌نمایند مختصر که به کم و بیش مشاهره و منصب خیال نکرده بالفعل بر سرکار مشوند
آینده فهمیده خواهد شد باعتقادِ من ازین نیابت وغیره اگر کدام عهدهٔ حاضر باشی
بحضور صاحبِ والاشان قرار گیرد صد درجه بهتر است زیاده خیریت محسن و احسن
و دیگر اطفال همه خوش و خرم اند خط اسمی خانصاحب سرباز میرسد خوانده و چسپانیده
باید فرستاد **رقعهٔ بستم** نهالِ بوستانِ عقل و حکمت و ستارهٔ برجِ اقبال
و ثروت سلّمکم الله تعالی پری روز که شنبه و غرهٔ ربیع الثانی سنه ۱۲۳۹ هجری بود عریضه
شما در خطی که اسمی من بود در حویلی نخاس همین که از حضور باین تقریب که فردا روز مشاعره
است رسیدم بمطالعه در آمد بحسب اتفاق جد امجد شما نیز آن روز از صبح همین جا تشریف
داشتند بلکه عموی کلان نیز بالجمله حالات رایق و فایق بودن مرزا ابو الحسن خانصاحب
در سرکار کلکتر بهادر و دیگر کیفیت جوششِ ایشان با شما و رفتن از شکوه آباد بلشکر نیا
دیدن حضرات همه دریافت شد الحق که ابو الحسن خان آدم نیک و مرد صاف و درستی
است و سوای این باید که این کس خود خوب باشد زیرا که خودش صاحبِ صفات نیکو
است طرف ثانی اگر نیکی نخواهد کرد احتمال بدی هم ضعیف است تمام عمله که متعلق
بود همه که مرزا ابو الحسن خان نیستند پس نیک رفتاری شما کار خود را کرد آفرین صد آفرین
بهر حال اگر در ان ضلع ذره بر کنه بسی شفقت کسی بدست آید و خلاف مرضی خانصاحب
باشد تبدیل آن نباید کرد و در ضلع دیگر بهر طریق آنچه بدست آید باید گرفت مرا اینمعنی بیقین
حاصل شده که شما آنچه میگوییم همین خواهید کرد پیدا است که صاحب فهم درست

و غالب مرتبه بلند خدا داد کاری نمیکند که زبان یاوه گویان در حق او دراز شود اگر خیر
بهبود شما باختیار بخت و اتفاق است کسی درین مقام چه می تواند کرد لیکن ما بجای
خود چنین قرار داده ایم که اگر هم ترقی بسعی کسی صورت بندد و خلاف رضای خانصاحب
کرم فرما باشد با قبول نیست لیکن تا وقتیکه خانصاحب خود مستعفی نشوند و بکلی دست
از نوکری کلکتری موصوف برندارند برای شما هر گونه ترقی که ممکن باشد چه مضائقه لیکن
با دوستان خانصاحب دوست و با اعدای ایشان دشمن باید بود صفت ادبیت
همین است و بس دیگر اینکه درین شهر چیچک بی پیر خیلی هنگامه آرائی کرد مولائی بیگم
دختر میر انشاء الله خان صاحب سوای زن میر محمد تقی که بمرزا احمد نامی منشا تخلص
منسوب شده بود صاحب یک دختر دو نیم ساله و یک پسر هشت ماهه شده در هفده
سالگی باین مرض مبتلا شد باوجود اینکه پیشتر یکبار دانها بر آورده بود یک بار کوچک
کوچک در دو سالگی دو بار آبلهای بزرگ بزرگ این بار که چیچک بر آورد بعد دوازده
روز هر دو چشمش از دیدن عاطل شد و رنگ رو سیاه و دست و پا لنج بود اگر زنده هم
می ماند بدتر از مرده شده بود از صورت او بیمارداران حتی پدر و مادرش می لرزیدند
غرضکه بیچاره روز شانزدهم ازین بیماری جان بحق تسلیم کرد و عجب داغی بر دل
پدر و مادر گذاشت دختر و پسرش هم دانها بر آورده بودند باری آنها جان بسلامت
بردند و آنچه در خصوص کلیات خانصاحب موصوف نوشته اید که اگر نزد تو صحیح
باشد پول گرفته نزد شخصی که از طرف عامل شکوه آباد در آنجا می باشد بدهیم صورت
این است که هیچ نسخه نیست که کاتبش یکدو جا حرفی یا لفظی قلم انداز نکرده باشد
لیکن هر کتاب بعد تدریس و اشتغال شخص محقق بمطالعه آن صحت می پذیرد

از کتاب است این است که آنچه گفته شخص در نسخهای دیگر باشد درین نسخه هم باشد چون
هر نسخه نو که نوشته می شود از روی نسخه اصلی که پیش خانصاحب است نقل کرده می شود
یا از روی نسخه دیگر که ان از روی نسخه مملوکه خانصاحب نقل شده و بعد نقل معمول است
که نسخها را برای تصحیح بخدمت ملازمان ممدوح می آرند درینصورت خاطر جمع است
که نسخه مذکوره صحیح خواهد بود و این صحت را که شما میخواهید موقوف بر طرف ثانی است
این مردم غلطی را چه میدانند این کار یعنی شناختن سقم و صحت تعلق با ماهر بودن
شخص بلغت و محاورهٔ زبان دارد الحاصل اگر خریدن دیوان منظور باشد بان
شخص که در لکهنؤ از طرف لاله صاحب یار الصاحب می باشد بنویسند که چهارده
روپیه نزد من برسانند تا من کتاب را باو برسانم زیاده در خانهٔ شما همه بزرگ
و کوچک اندرون و بیرون سلامت و خوش اند

رقعه بنت ولیم

عندلیب گلزار فصاحت و همای آشیان بلاغت سلمه الله العزیز شنیده باشید
که درین طرف ایام صبیه جوان میرزا غازی الدین حیدر خان بهادر پسر بزرگ
جناب عالی دام اقباله بکدام مرض جانستانی عازم تماشای خلد برین گردیده و از
رفتن او غمی که شرحش بدفتر گنجایش ندارد و المی که بیان آن در عمر جاودان یا براه
خاتمه نگذارد نصیب جد و پدر است حاصل ازین تحریر آنکه امروز دو گهری روز
بر آمده حضرت صاحب عالم و عالمیان مرزا اسکندر شکوه بهادر دام اقباله بهر
برای ادای مراسم تعزیت بخانهٔ پدر میت تشریف فرما شده بودند وقتیکه عنان
مبارک قریب بدروازه حویلی طرف ثانی رسید آدمی زود تر بر طبق تعلیمی که از
اول یافته بود دویده باقا خبر کرد صاحب خانه یا شش برادر دیگر که شمس الدوله

و نصیر الدوله و جعفر علی خان و کاظم علی خان و مهدی علی خان و حسین علی خان باشند و با ما

والد بزرگوار بروایتی یا بسبب اتفاق آنجا بودند آمده سر تسلیم خم ساختند و دو اشرفی نذر گذرانیدند

همچنین هر یک از ینها عده دو دو اشرفی پیش کشیدند الا حسین علی خان بیک اشرفی اکتفا

ورزیدند من بعد حضرت پیر و مرشد برحق بکهاران فرمودند که میانه را بزمین بگذارند

تا همپای اینجماعت اندرون قدم رنجه فرمایند صاحبخانه و دیگران برق چشم کهاران

اینجا همراه بود ۱۲ یعنی غازی الدین حیدر خان و دیگر برادران ایشان ۱۲

گرفتند و حضور را سواری پیش جلوکنان تا بکنار فرش بردند من بعد ملازمان والا

یعنی مرزا سکندر شکوه ۱۲

را بمسند جا دادند و خود شان بتقریبه دست بسته استاده شدند بندگان اقدس باشارهٔ

ابرو حکم بنشستن دادند تا بعد تسلیم هر یک بجای مناسب زانو ته کرده نشست وقت

نشستن حضور پر نور بر مسند صاحب خانه دو اشرفی دیگر گذرانیدند نیم گهری بسکوت اتفاق

درزبانی ۱۲

افتاد بعد ازان حضور بدو کلمهٔ مختصر که این الم را پایان نیست و دل چنین میخواست

که بتقریب شادی درین خانه بیایم لیکن با مقدر ستیزه نتوان کرد حق تعالی شما را

بر سر فرزندان المرحومه سلامت و آنها را از زیر سایهٔ لطف شما بعمر دراز رساند اقتصار

نموده فرمودند که چون در تعزیت بسیار نشستن خلاف قانون است حالا مرخص میشوم

شمس الدوله از طرف برادر کلان عرض کردند که از تشریف آوردن حضور اقدس سر

افتخار ما مردم بفلک الافلاک رسید آنچه پرورش ولی نعمتان بحال غلامان و خانه‌زادان

می بایست از حضرت والا بظهور آمد لیکن ما ها را از سبب پیش کشیدن کشتیها که

بمجبوری در عالم تعزیت خلاف رسم ادب بعمل آمده سر خجالت پائین است

ارشاد شد که در عالم اتحاد این تکلفها ضرور نیست ان شاء الله العزیز باز چند بار

بتقریب تهنیت درینخانه وارد خواهیم شد و پیشکشها خواهیم گرفت اینقدر فرموده

برخاستند آنها بدستور حضور را اندکنار قهوه و پان پیش نشانیده و خود تا بیرون دروازه
بمشایعت دویده بعد آداب مرخص شدند برای اطلاع حواله قلم شد دیگر اینکه آقا صاحب
لطف نشان چند تا خربزه و یک هندوانه و چند دانه شفتالو برای شما فرستاده اند
باید گرفت و احوال وفات پسر زاده میر محمد علی صاحب که چارده ساله قضا کرد دریافت
شده باشد و پیاله شربت انار بدست محمدی دلاک مسترد شده بود معلوم نیست که
بخانه طالب چه وقت رسید **رقعه بست و دوم** میوه درخت براعت و
کدیور بوستان براعت طال عمرکم بعد اشتیاق ها که تقریرش زبان مقرران را
آبله بسامان و تحریرش خامه دوزبان را با خموشی دست و گریبان می سازد پوشیده
نماند که در مکتوب دلنواز صاحب لفظی دیده شد که غلط آن نزد راقم آثم چون تلالو
نیر جهان افروز اظهر است و آن اینست که لفظ یاره را که بمعنی دست برنجن در کتب
نظم و نثر استعمال پذیرفته و آن زیوریست که زنان آرایش دست بآن می نمایند
شما یا را با الف نوشته بود هیچ جا من یارا بمعنی قدرت و توانائی در اشعار اساتذه
و منشآت شان یافته شده بمعنی یاره بنظر فقیر نرسیده لیکن اینهم نمیگویم که
یارا باینمعنی غلط است صورت این است که اگر این لفظ را در برهان قاطع دیده
اید مضائقه ندارد والا بار دیگر آخر آن های هوز نوشته باشید و بعد ازین
هر لفظی که غیر مشهور باشد آن را در کتاب دیده باطمینان تمام بنویسید لغت
فارسی در سرکار صاحب موجود است آمدم بر الفاظ عربی و الد شما صراح را
همراه بنده آنجا رسیده تدبیر دیگر میکنم و امروز لشکر را بکنار گومتی مقام پنجم
است و هنوز حرکت از ینجا شنیده نمی شود اغلب که این ماه بتمامی رسد

بعد ازین گوییم و شنویم لیکن برای مقابله بهتر ازین قطعهٔ زمینی نیست از دریا اگر غلط نکنم تخمیناً
سی ذرعه بلند باشد دیگر خیریت درین قطعهٔ زمین خیمهٔ حضور پرنور و مرزا ابوطالب خان
چنان بهم چسپیده اند که اگر مرزای موصوف آهسته حرف میزنند صاحب عالم می شنوند
علی هذا القیاس اینطرف و از جهت آمیزش او تاقهای بیرونی که رفقای هر دو طرف در آن
می باشند از هم متمیز نمی شوند حال خیم و تبع نیز همین صورت **رقعهٔ بست و سوم**
مرزا صاحب والا قدر مرزا امامی صاحب دام کمالاتکم پری روز چون امیر صاحب
را طمع تحصیل زر پیچ پیچ انداخته دیروز موافق وعده حرکت بعمل نیامد و از صبح تا
وقت عصر بپاس خاطر مرزا حاجی صاحب و والد ماجد شان که از چندی باہم عهد
و قسم شده بود در کوهی بودم شش طائفهٔ زنان و یک طائفهٔ مردانه بود مجبوراً یکی
را کسل طبیعت رخصت حرکت نداد همین طائفهای برنگ و بدگلو بود نذالا جانی
که خواندنش سحر حلال است دمی چند مجلس را گرم کرده بود لیکن اینها در چه حساب اند
فضیحت الله خانه خراب آتشی باریدکه بهزار آب قلزم فرو نمی تواند نشست جای شما
خالی بچه خوبی چند ساعت گذشته است لیکن من و مرزا حاجی در مکان جداگانه از
مجلس نشسته مزهٔ خود را حاصل کردیم تمام شد این حکایت امروز نسخهٔ مذکوره بتمامی رسید
فردا جزو آخرین بخدمت شریف خواهد رسید معلوم نیست که جزو را امروز تمام کردید یا
قدری باقی است و نمی دانم خوجی قریب که شاگرد صاحب است مسودهٔ خود را امروز پیش
شما برای اصلاح آورده بود یا خیر این بیچاره اعتقاد راسخی در نثر بصاحب دارد
زیاده خیریت **رقعهٔ بست و چهارم** منشی صاحب والا قدر سلمکم الله
تعالی عجب مسودهٔ نوشته اید که ملا ظهوری باید که درس آن از خدمت صاحب آموزد

نماید بشرط فرصت دیگر دو تمامش برامی توانم نوید اصلاح کرد لیکن درین روزها به
سبب ضیق فرصت ... روز خواهد کشید مختصر آنکه غزل عموی شما میرسد باید رسانید
و دو غزل نو که دی روز رخت چیده ام بخدمت فرستاده شد نقل آن بردارید و این
کاغذ را نگاه دارید و بر کاغذ جداگانه این دو غزل و سه غزل تازه که پیشتر بخدمت رسیده است
نوشته بگذارید من از دست میرزا حاجی نجات یافته نزد شما می آیم و این کاغذ و
آن کاغذ هر دو را خواهم گرفت و جناب آقا صاحب برای شما وقت شام شیر فالوده
درست کرده اند شاید دو گهری پیش از شام برسد و احیاناً اگر بعد چراغان بفرستند
پس تعجیل در طعام بکار نخواهند برد و تقریب پختن شیر فالوده این شد که شب وقت
تواضع شما گفتید که من چیز خورده ام و من در دست شستن اصرار کردم باز شما
گفتید که حاجت بدست شستن نیست قدری از شیر فالوده خواهم چشید همین حرف
باعث دریافت شدن فرط رغبت طبع شریف بشیر فالوده گردید زیاده خیریت

رقعه بست و پنجم یاسمین گلشن دولت و اقبال و شمع دودمان عز و اجلال
سلمکم الله تعالی بعد اشتیاقها واضح باد که خط بهجت نمط ملفوف عرضه اسمی جناب قبله
و کعبه در اسعد احیان مرکز دائره وصول گردیده بحدی مسرورم ساخت که در هزار سال
بلکه زیاده هم شرح نمی توان داد ادم هر مطلب در همت و فطانت شما هر که شک آرد کافر است
زیرا که با وجود صغر سن و نادیدگی زمانه در هر دم عیار رفتید و همه را از خود ساختید و از
بلیات سفر و تولد انواع افاعی و عقارب در بارش ضلع مین پوری سر رسیدید و با
قلت منصب مرجع اهالی آنجا شدید و تدین و صداقت خود را آنقدر ذهن نشین صاحب
والا جاه ساختید که او را بر سر عنایت آورد تا اینکه تحصیلداری برای شما مقرر

شد لیکن خانهٔ صاحبان بورڈ آباد که این نوبت را قبول نکردند درین صورت نه قصوری
در محنت شما نه فتوری در عنایت آقا ظهور پیوست ازینجا ثابت شد که هر چه هست
اتفاق است دولت دنیا تعلق باتفاق و بخت دارد نه بهیچ افلاس بیت
گر زمین را باسمان دوزی ندهندت زیاده از روزی بالله که شما عجب
سلیقه و طرفه حوصله دارید لیکن اگر چرخ بمراد شما نگردد مجبورید هر گاه اینمعنی بثبوت
پیوسته باشد که پیش از وقت و بیش از قسمت کاری بر نمی آید پس این بیابان گردی
و صحرا نوردی چرا آنچه بوده هست برای ترقی بوده نه برای سی روپیه که زیاده ازین
در خانهٔ شما برای شما متصور است آنچه شد شد حالا صلاح فقیر و بزرگان شما همین است
که بلا تامل نوکری را گذاشته اینجا بیائید و تماشای قدرت الهی بکنید شاید درین انقلاب
که دفعتاً اتفاق افتاده است چیزی مقسوم شما هم باشد ده آدم غیر از باعث سفارش
جد امجد شما ترقی نموده اند و در سرکار صاحبزاده ها روز شان نوروز و شب شان لیلة القدر
است شما چه تقصیر کرده اید که برای شما اینقدر هم نخواهد شد فی الحال در لکهنو هم صورت
اول باقی نمانده رفقای انگریز و نوکران جناب عالی دام اقباله همه با هم شیر و شکر اند
هر کس هر جا که خواهد برود و با هر که خواهد بنشیند مانعی نیست فرض کردم که اینجا هم برای
شما همین سی روپیه مقرر شد و ترقیاتی که مظنون ما است صورت نه بست باز سی روپیه
لکهنو بر پنجاه روپیه آنجا ترجیح دارد از بزرگان و برادران و فرزندان جدا بودن
کم مصیبتی برای آدم نیست بهر حال هر چه شد شد حالا صلاحی به ازین نیست که زود برخیزید
و بیائید جان شما که وقت از دست میرود از گرد گنگا رام جی بعد هزار اشتیاق
مخفی نماند که حالا طاقت طاق شد دل مشتاق دیدار شما است یا ما را آنجا طلبید

یا خود بیائید یا مثل رعدِ جادو یا ہشام جادو شبهای سحر بما ببینید که هرگاه بخواهیم
که اینجا بیائیم پر و بالی پیدا شود زیاده خیریت خرد و کلان در خانه قرین خیریت
بوده شکر الهی بر زبان منتظر قدوم شما دارند **رقعۂ بست و ششم**
گوهر یکدانه درج معانی و یاقوت آبدار معدن نکته دانی سلمکم الله تعالی خط صحت
نمط متضمن صحت و عافیت بکمال اختصار از ینجهت که مضمون تازه سوای کوچ صاحب
والا مناقب برای دبدبه بر زمینداران و گفتگوی صاحب با دیوان ابو الحسن خان
در مقدمه خواجه صالح خان که در عرضی خود برای جناب قبله و کعبه نوشته بودید نبوده
است رسیده مسرور ساخت با امید وار آن بودیم که از مین پوری سوای فرخ آباد
رفتن صاحب بطرفی نخواهد شد و اگر از اتفاقات کوچ هم شد سواری برای شما از سرکار
تجویز خواهد شد حالا دریافت گردید که کهاران چوپاله باید که نوکر صاحب باشند
و بار بردار زیاده بران بهر صورت تدبیری کرده همراه باید رفت و دیوان صاحب
درین امر تقصیری ندارند من خود بایشان نوشته بودم که اگر خواجه امامی صاحب
بفرخ آباد بروند نیابت شکوه آباد بنام خواجه صالح خان نامی که مرد فهمیده کار
آمده و از روی قرابت عمومی خواجه معزی الیه می شوند قرار باید داد بدیگری
تفویض نشود و اگر خواجه موصوف خود اینجا مانند برای خواجه صالح امر دیگر تجویز
باید نمود که آدم کار آمدنی است اگر مرضی شریف باشد بخدمت برسند تا برآمد کار
[illegible] دیگر چه نخواهند شد اگرچه دیوان صاحب بمن درین مقدمه هیچ ننوشته اند
لیکن آنچه صاحب اظهار کردند راست است بیچاره اینقدر پول از کجا بیارد
که خدمت مردم بکند و اینهم عادت او نیست که کسی با امید واری پیش او برود

رقعهٔ بست و هفتم

مطرز ... بتیرت باده اونباشد از طرف او مصارف

حریر نزاعت وقبای قامت بلاغت سلمکم الله تعالی امروز که دی روزه دیده باشید

همه خوب نوشته اید بارک الله اللهم زد ولا تنقص (ای خدا زیاده بکن و کم مکن ۱۲ — برکت دهد خدا) لیکن آن ما در قحبه که حامل این نامه

بود بخت کاذب و حرامزاده بوده است پس پری روز روبروی شما دو روپیه طلب

نمود و پیش من پنج روپیه اینهم تصدق سر طرفه اینکه هندی کهات از اینجا چهل کروه مسافت

دارد ما در بخطا پری روز رفت و دی روز وقت ظهر اینجا رسید حیرانم که این مسافت

را در دو روز هیچ اسپ چالاک رونده و هیچ مادهٔ فیل سبکرو قطع نمی تواند کرد این قحبه

چگونه طی نمود اینهمه بندش بود برای فائدهٔ خود دروغی چند بر روی هم بافت و

پول از اینجا برد و یکروز در میان داده وقتیکه طرف ثانی یعنی مهاجنی که نقود برایش آورده بود

رخصت نمود نتوانست که یک گشت بکند دست و پاچه شده اینجا آمد و جواب طلبید و الا بعد

چهار پنج روز بطمانینت خاطر کهیس از قحبه خود برآورده بما میرسانید لیکن تعجیل طرف ثانی

او را زرد رو ساخت مختصر اینکه دی روز جواب متضمن این احوال نوشته بدستش دادم

از همه عجیب تر اینکه وقت رخصت میگفت که خدا سلامت دارد امیدوار انعام بوده ام

گفتم حالا معاف باید داشت دوباره که می آئید هر دو انعام یکجا داده خواهد شد مردکه

سکوت ورزیده در رفت آمدم بر مطلب دیگر این مسوده را شما پیش خود بگذارید بعد

سه چهار روز یا زیاده من و شما هر دو خط برای میر موصوف که می نویسیم این مسوده

را هم بخط ناهر سنگه نویسانیده داخل آن لفافه میکنم یا اینکه صاحب نقل این را

برداشته باز نزد من بفرستید هر گاه ناهر سنگه اینجا می آید صاف کرده بمن میدهد

من پیش صاحب میفرستم و در لف خط خود روانه میکنم و احوال تشریف آوری

میرزا محمد صاحب دریافت شد در ضمن احوال ایشان لفظ برادر میرتقی فراموش کرده بودید تا دیر حیران بودم و میخندیدم آخر معلوم شد که لفظ برادر از قلم صاحب ترجمه بود بعد ذکر ممدوح مشار الیه نوشته بود دیگر نه برادرزن میر محمد تقی خود ما هستند می بایست که چنین بنویسید که برادر زن برادر میرتقی خود ما هستند الحاصل این بزرگ زاده از مدت ندیدی بحال من مهربان است من خود هنوز فارغ نیستم که بیایم و سوای این از فرد نسخه معلومه را استعمال خواهم کرد پس بهتر است که ایشان قدم رنجه نمایند لیکن رقعهٔ دیگر سوای این رقعه اسمی الصاحب نوشته ام آنرا بمشار الیه بنمایند رقعهٔ بست و هشتم

مقدمة الجیش بلیغان روزگار سلمکم الله الستار الغفار یک فیل خود در سرکار عزل صاحب مقرر شده فیل دومین که از خانهٔ نواب حسین علیخان بهادر خواهد آمد معلوم نیست که برای آن دی روز حکم بدرگاهی خان رسید یا اکتفا بهمانقدر پیام رفت که بالای بنگله حوالهٔ مرزا نقی نامی از نوکران صاحبزادهٔ ممدوح شده بود خدا داند آن مرد عزیز ادای پیام کرده باشد یا بفراموشی سپرد بهر صورت امروز شیخ الاسلام اگر برود خوب است بهر کیف فیلی که از یاد شما است در انجا سوای عمو صاحب شما دیگری نمی تواند نشست آدم بر فیل دیگر اگر یک فیل بیاید خواجه حاجی و خواجه عبد الله و میر عبد الله را باید نشانید و اگر دو بیاید بر فیل دیگر خواجه صالح و خواجه رحمت الله خان و میر را سوار باید کرد اگر این دو فیل یقینی باشد میرتقی را امیدوار بکنم و الا بهر او کهاران کرایه طلب نمایم چوپاله اینجا موجود است و این تحقیق برای این است که مبادا از انجا یک فیل بیاید و کهاران بر وقت پیدا نشوند و اگر کهاران را امروز طلبیده مقرر بکنم و فیل بیاید آنوقت جواب دادن از مروت بعید است این رقعه

بملاحظهٔ جناب قبله و کعبه در آورده آنچه مفصل باشد بحقانه برنگارید که برطبق
تحریر صاحب چیزی بعمل آید رقعهٔ بست و نهم از دعی زمان سلمکم الله تعالی
مسودهٔ خواجه حاجی جان و اجزای میرزا اشرف علی ایشیک آقاسی بدست رستم خان
مرسل است باید گرفت مسوده بصاحبش باید سپرد و اجزای مذکوره را بحفاظت تمام
باید داشت تا وقتیکه آدم او بیاید اجزای مذکوره دو جزو و شش ورق است که همگی
بست و دو ورق باشد این از برای آنست که اوراق مذکوره بسته نیست مبادا از
از آدم در راه بیفتد پس شمرده باید گرفت بخدمت امیر صاحب بعد سلام واضح باد
که شخصی دوای خارشش درست نموده بچند کس داده بود هر کس که مالید او را فائده کرد
شخصی تمام بدنش آبله و زخم داشت در دو روز باینصورت به شد که اثری از زخم
و آبله نماند حضور پر نور و آغا صاحب مشفق سعی کردند که داعی این دوا را بمالم مخلص
تنبلیهای خود را از قسم غسل در هوای سرد ظاهر کردم هیچ پیش نرفت آغا صاحب مخدوم
بچوبه در میدان نصب کرده از چهار طرف ببستند و همه بسیاری افروخته داعی را آنجا
فرستادند چهار آدم برای خدمت هم بودند باری بعنایت الهی دوا هم مالیده شد و غسل
هم حسب دلخواه اتفاق افتاد لیکن حال من اینست که خارشش ده چند و جابجا زخم و سوزش
پیدا شد ابو العباس تمامش ورم کرده است امروز از ترس آنجا دوا بمالیدم و فردا هرگز
این دوا را نمی مالم دی روز و امروز مالیدم هرچه بد تر شد [illegible] اگر رفتنی است
خود بخود می رود و الا یا قسمت رقعهٔ سی ام شمع دودمان ایالت [illegible] سلطان
جلالت سلمکم الله تعالی بعد اشتیاقها واضح باد که پری روز که بست و سوم شهر حال
بود خط مسرت نمط در لف عرضی اسمی جناب قبله و کعبه نقاب بردار چهرهٔ خشنودی

وصول گشته مطالب مرقومه را خاطرنشان ساخت از احوال تازه اینکه درینولا زوجه
آقا صاحب خود ما که باجتماع چند مرض بالفاس استعار عارضی سروکار داشت بتاریخ نوزدهم
صفر قضا کرده اطلاعاً تحریر در آمده و میان نثار علی نامی که چند روز در حویلی خانصاحب
کرمفرما بطریق مهمانان فرودکش داشتند و نقل دریای لطافت هم گرفته بودند لیکن از دیوان بیگی
تام کتابی است ۱۲
کاتب سفینه بتمامی نرسید خطی اسمی صاحب از بریلی فرستاده اند معرفت مولوی حسین علی خان
نادان ۱۲
صاحب پیرمی روز بمن رسیده بود ملفوف است غزلهای مشاعرهٔ گذشته امروز
درخط والد شما پیچیده خواهد شد و آنچه در مشاعرهٔ حال که در ربیع الاول پیش می آید
دست مید هد بعد ازین خواهد رسید غزلها را یکجا بحفاظت باید داشت وقت رسیدن
دیوان بیت خود در حاشیه خواهید نوشت در نفرستادن صاحب عالی شان شما
ای دیوان بیرنیا انتیل ۱۲
را بشکوه آباد وضع و شریف تامل دارند بعضی چنین می فهمند که وقت رفتن همراه خواهند برد
ادنی ۱۲ آعلی ۱۲
لیکن رای آنها بصواب نیست زیرا که اگر این منظور داشت سند عمل پیشکار اول
موقوفی ۱۲
و نصب شما در دیوان بوم ترددی فرستاد هرگاه فرستادن سند در بود ثابت است
جان گذاخانم درآن نشنید و فیصل مقدمات کنید ۱۲
همراه بردن کجا زیرا که کار دانایان لغو نیست و از لفظ جمع در دانا مراد فقیر صاحبان عالیشان
انگریز اند گو یک کس در میان این فرقه متصف بدانش نباشد و نزد بعضی فرستادن
بشکوه آباد مسلم لیکن تا وقت بودن خود جدائی شما از فرط شفقت و محبت نمی پسندند
این رای بهاز رای اول است لیکن همین قدر مقام اعتراض است که صاحبان انگریز
را با فرزند خود هم این محبت نیست که کار سرکار را برای خوشی خاطر خود معطل گذاشته
او را بجائیکه باید رفت نفرستند مگر وقتیکه در بودن او پیش پدر حکمتی باشد شفقتش
بحال شما بهمین درجه است لیکن اگر حکمتی نمی بود هرگز نگاه نمیداشت ظن غالب اینکه

شما را تفویض صاحب نو خواهد نمود تا او نیز بهمین عنایت بحال شما داشته باشد اگرچه بدمزاجی صاحب
نو از هر کس شنیده می شود لیکن هر بدمزاج یا یکی هست خود درست می باشد شاید میانهٔ
صاحب والا مناقب عالیشان و صاحب نو که می آید دوستی زیاده ازان باشد که بر دو را
با دیگران الحاصل آدم از طرف خود مصدر حرکتی نشود که دانایان او را بنادانی رسوا کنند
گو نادانی چند خرده بر وگیرند سوای این هرچه می شود بحسب بخت و اتفاق تصور باید نمود
(جای صدور ۱۲)
شجاعت همین است که از شما بعمل می آید آفرین باد و پس از حضور اقدس و عابد
(عیب ۱۲)

رقعهٔ سی و یکم بلاغت آفرین من صاحب کلان بروز جمعه یا دوشنبه بحضور
خواهد آمد هنوز مبهم است تا دو پهر معلوم خواهد شد اگر روز دوشنبه قرار میگیرد محمد جمال
باورچی را نزد شما روانه میکنم که امروز اسباب ضروری حسب دلخواه خریده بیارد
و فردا شام مشغول طبخ شود یا فردا صبح حاضر شده سواد طبخ را سرانجام داده و شام
(اسباب ۱۲) (ای تفتیش طعام ۱۲) (وقت صبح ۱۲) (وقت طعام ۱۲)
بپزد و اگر روز جمعه معین شد اینجا هم ضرورت طبخ داعی خواهد شد درینصورت شخصی
از اقربای او یا پسرش که در طبخ مثل نامبرده باشد خواهد رسید اطلاعاً بقلم آمده
(خواهنده ۱۲)

رقعهٔ سی و دوم خواجهٔ عالی جناب من جزو دیگر بخدمت میرسد باید که
(ای محمد جمال باورچی ۱۲)
جزو اول بحکم کالای به برپیش مالک بقصیر رد باید کرد و چهار روپیه از رستم گرفته
(از بهیتا ۱۲)
دو روپیه بان زن کور باید رسانید و دو روپیه بشاه علیخان اربان تخلص باید
داد و از خانم بور باید پرسید که خط دیروزه که در امام باره مرزا حاجی صاحب
برده بودی بکه دادی زیاده خیریت دوای مذکور گرمی بسیار کرد و از خوردم
امروز ترک کردم آغا رجب اینوقت نشسته اند یک بهل باتفاق دو کس بدوازده
روپیه با کبرآباد انفصال یافته بهلبانان درین فکر است که شخص چهارمین هم همراه سازند

اگر امروز و فردا بهم رسید خوب است والا بهمین کس اکتفا ورزیده همراه می افتد چون
این کتاب هنوز ابتدا ندارد لهذا ابواب و فصول آن را بسرخی مقید تحریر نکرده ام وقتیکه
خطبه و هرچه تبع آن نوشته می شود آنوقت سرابها چندان دشوار نیست رقعهٔ سی
و سوم میرزای میرزایان خواجه صاحب عالی شان خط برای والد ماجد شما میرسد
این را در عالم تنهائی خوانده بمطالعهٔ عمو صاحب خود در آورده صبح بزنید و در خطوط خانگی
پیچیده در ڈاک بفرستید زنهار بنظر دیگری بران نیفتد اطلاعاً نوشته شد زیاده
خیریت رقعهٔ سی و چهارم مهر سپهر عالی خاندانی سلمه الله تعالی در ینولا
شنیده شد که خانصاحب کرمفرما تاج الدین حسین خان میخواهند که از نوکری دست
بردار شوند اگر این حرف مقرون بصدق باشد و بشنوید که ایشان همین بعمل آوردند
و استعفای شان پذیرا شد شما نیز نوکری را بگذارید آنچه مقسوم شما است بشما
خواهد رسید خدا کریم است نیکنامی از دست نباید داد اینجا رسیده باهم مشوره
خواهیم کرد و اگر خانصاحب باشند شما هم باشید یقین که شما پیش از نوشتن من چنین خواهید
کرد من هم از طرف خود حرفی نوشتم زیاده خیریت رقعهٔ سی و پنجم
خواجهٔ خواجگان و میرزای اصفهان سلمکم الله تعالی خط اسمی خواجه قطب الدین
صاحب سرباز میرسد بصبح گرفته ملفوف خط خود روانه فرمائید چون خط مولوی منیر علی
همان جواب خط ... بود و فرصت هم دست نداد لهذا خط برای ایشان بعد ازین
فرستاده خواهد شد امروز بهمین اکتفا ورزیدم امروز خانهٔ میر انشاء الله خان صاحب
میروم فردا پس فردا آنجا خواهم بود این بار توقع سفر قسمت آینده یا قسمت رقعهٔ
سی و ششم خواجهٔ صاحب والا قدر منبع الکمالات من اینوقت آقا صاحبان

مکرمتم بلطف نشان را میان صاحب یاد فرموده اند چون در عالم [illegible]

است چار و ناچار باید رفت لهذا نوشته می آید که امروز هم شام خود شما بالا زینه

زود تر میرسیم و شب همانجا میخوابیم فردا ما و شما و امیر صاحب و مرزا محمد صاحب بخدمت

آغا صاحبان می آئیم و جلسهٔ معقولی میشود بنا بر اطلاع نگارش یافت لفظ پسنا

با بای فارسی مفتوح و رای بی نقطه مکسور و سین بی نقطه ساکن و تای قرشت و الف و نون

که بمعنی جای بودن پر بها در اشعار ریخته و افسانها می آید در برهان قاطع باید دید معلوم

نیست که در فارسی هم صحت دارد یا ساختهٔ اهل هند است و از دو روز فیل کوچک از

راه رفتن معذور و فیل کلان را فیلبان بی اطلاع برای آوردن نیشکر یا چیز دیگر از قسم

چاره برده شام خواهد آمد لهذا اسپ برای سواری مرزا محمد صاحب میرسد و آدم بجانه

میر محمد تقی خان رفته است ایشان هم می آیند و اگر پیش از رسیدن آدم بنجاس رفته

باشند بخدمت خواجه وزیر خان صاحب از طرف من التماس باید نمود که اسپ خود را

عنایت فرمایند میر موصوف را انجا رسانیده بر خواهد گشت زیاده خیریت رقعه

سی و هفتم خواجه امامی صاحب توجاق هدیة الغربا نیچه گون ایچون بیار نیلگرم

فضیلت گوکنی قویاش مرزا جعفر صاحب الی کوریاقی نی مشتاق بالار بایل سیز توکنیسی

نی یا [illegible] بیلگر بجناب قبله و کعبه عند الفرصت عرض باید کرد که تدبیر دو سه فیل برای سواری

بعضی اشخاص باراده شنیدن غنای میر معلوم ضرور است [illegible] خیریت رقعه

سی و هشتم خواجه ابوالحسن دریافت نمایند که باری کرامت ما را دیدید

شناختید که همین عموزاده من اسحق علی القدست دیگران هم هستند بیت

هر بیسه گمان مبر نهالی است * شاید که پلنگ خفته باشد این همه از آثار تحریر فقیر است.

حالا باید که [illegible] خود را ملاحظه بکنید که درین شادی صرف کرده اید اگر خواسته باشید که
بکلیات چرب و شیرین روغن قاز مالیده هیچ نه بلعید دست بردار نخواهم شد و ما چه میدانم
که شما دارید یا ندارید از هر جا چه بهر طوری که بدست آید پول بیارید که ما را اکار بار قفس
دهر درست است پلاو شما را بشما بخشیدیم زیاده خیریت رقعهٔ سی و نهم
خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی فردا صبحی بجناب قبله و کعبه یعنی جد امجد خود عرض
باید کرد که پیش از سه پهر یک فیل آمده زیر بنگله استاده شود تا بروقت محنت انتظار بلای
جان نگردد من امشب نمی توانم آمد فردا وقت سه پهر مستعد این اراده می ایم مسوده از میان
حاجی گرفته باید فرستاد و چند دانه سپاری هم بدست رستم نفر بفرستید زیاده خیریت
رقعهٔ چهلم خواجه امامی صاحب دریافت نمایند که اینوقت از حضور رخصت کربلا
طلبیدم فرمودند که پس فردا نواب صاحب اول صبح اینجا می آیند و فردا ضرورت تحریر
و انتخاب خلاع داعی خواهد شد ازینجهت هرگز رفتن صاحب آنجا مناسب نیست این مهم
بروز دیگر بسپارید هرچند رنگها ریختیم قبول نکردند مجبور دست بر داشتیم لیکن فردا
وقت سه پهر آمدن صاحب برای دیدن حسن ترددِ اینجانب ضرور است پس فردا
وقت نماز که آفتاب بر نیامده خواهد بود بدولتخانه تشریف خواهید برد رقعهٔ چهل
و یکم خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی معلوم نیست که آن سیدزاده مسکین معاذ
دیروز هم آمده [illegible] باشد خیر امروز هر وقت بیاید گفتگو باید کرد اگر دیروز تا شام
آمده باشد جواب و سوالی که طی شده باشد باید نوشت و اگر اینوقت هم رسیده باشد
همراه رستم نفر و نصیر باید فرستاد زیاده عمرکم طویل و عدوکم ذلیل رقعهٔ
چهل و دوم خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی سه جزو از رقعات ترکی

لانّه اصرتال فرستاده‌اند اگر نقل اینها گرفته خواهد شد اجزای دیگر هم خواهد رسید و اگر همه
اجزا درنفس میگیرید وقتیکه اینهارا اتمام میکنید باقی اجزا هم طلبیده خواهد شد و اگر همه
را دفعةً واحدةً میخواهید این را باید کتابت برای باقی قدغن خواهم کرد و خطیکه آسمی قاضی
نجم الدین خان تفویض شما نموده بودم بمیان ریاض الحسن طالب علم هرگاه طلب نماید
بلا تکرار باید داد لفظ رایگان در برهان دیده معنی آن باید نوشت و نسخهٔ نقل شده از خط
مولوی منیر علی و نیشب نصیب باد شد لیکن مضمونش بخاطر دارم همین قدر است که
عصب الزریره و هلیله سیاه را شب در آب خیسانیده صبح باید جوشانید چون نصف
آید مالیده و صاف نموده باید نوشید و از دال مونگ و مرچ سرخ و سیاه پرهیز
ضرور است و غذا هر قدر که پر روغن باشد باید خورد شما همین عبارت را با خط
مولویصاحب مقابله بکنید اگر برابر آید به میر یوسف علیخان بگوئید که نسخه همین است
و الا در همین کاغذ بنویسید اینقدر جا برای تحریر یک نسخه کافیست رقعهٔ چهل

و سوم بخواجه امامی صاحب مخفی نماند که دیروز رقعهٔ آقا صاحبان در جواب
مقدمهٔ مرزا بنده و صاحب آمده بود بخدمت میر سید ملاحظه باید نمود صاحب من این
احوال را ذهن نشین خواجه کریم اللہ خانصاحب باید نمود اگر مرزای مزبور اینقدر مبلغ
بعد تحقیق احوال از صاحب خانه با آقا صاحبان برسانند و آقا صاحبان هم راضی شوند
چه مضائقه و الا من و شما هر دو را نقصان شان منظور نیست دیگر خیریت
پوشیده نماند که فا و عین و لام میزالی بیش نیست جمیع صیغهای آن نیز همین حال
دارد و پس آدم با شعور را باید که جمیع مصدرهای صحیح را که مثقل و مهموز و
مضاعف نباشند بهمین وزن حساب نماید و صیغها مقابل صیغها بسازد خواه

از باب ثلاثی مجرد خواه مزید فیه مثالش اینکه هرگاه کسی بپرسد که ضربتن برچه وزن است
تأمل کنند که درین صیغه بر اصل مصدر که ضرب است تای قرشت مضموم و نون مشدد
زیاده است هرگاه همین تا و نون را بر فعل که میزان است بیفزایید صیغهٔ ماضی جمع مونث
حاضر میشود همچنین در استکمال فا و عین و لام را ملاحظه نماید و بگوید که استکمال بر
وزن استفعال است زیرا که هرچه در استفعال بر فا و عین و لام زیاده است در استکمال
بر کاف و میم و لام خواهد بود همچنین انتظار و انتشار بر وزن افتعال است و انجماد و انقباض
بر وزن انفعال است و اگر درمیان افتعال و انفعال التباس افتد مثلا لفظ انتهاض را
نامیدانیم و شخصی بپرسد که انتهاض برچه وزن است باید که بگوئیم که اگر اصلش نهضت
است انتهاض بر وزن افتعال است و اگر اصلش تهضت است انتهاض بر وزن انفعال
واقع شده و در باب افتعال بجای تای قرشت طای حطی و دال نیز می آید همچنین الاعلی
هرچند صیغهٔ افاعلی باشد که امر حاضر مونث است از باب افاعل و ملاعلی بر وزن مفاعلی
که مجموع مفاعل و یای متکلم است مفاعل صیغهٔ مفعول است از باب افاعل در بحث ثلاثی
مزید فیه در قانون مجدد باید دید **رقعهٔ چهل و چهارم** پریروز خطی نوشته
نزد قاضی صاحب فرستاده شد اگر دیروز روانه شده باشد خیر و الا هر دو خط امروز
یا فردا باید که روانه شود والملخص دیروز خط دیگر از شما نزد فقیر رسید و عرضی که برای جد
امجد نوشته بود دیدیم بمطالعه درآمد امروز که نوزدهم ربیع الثانی سنه ۱۲۴۷ هجری و
روز شنبه در حضور پر نور فرش و خیمه و طعام است زیرا که فردا مرزا سلیمان شکوه بهادر
عیال و اطفال خود را گرفته اینجا خواهند آمد و یک شبانه روز مع زن و بچه بسر خواهند برد
اندرون و بیرون هر دو جا صحبت رقص و سرود منعقد خواهد شد لیکن امروز

بعد چارده روز پیش اس میروم سبب رفتن اینکه چون این صحبت رو بروی طرفین
متفرق است دل گوارا نمیکند که تنها با دوست همزبان خود مثل ناصر شکوه آنجا رفته مؤدب
و خاموش بنشینیم اگرچه آنجا سوای من احدی نخواهد نشست لیکن من یک کس
بی قلیان و آب و پان موافق چه میکنم بعد سه چار روز که جناب عالی دام اقباله و صاحب
کلان بر سبیل عیادت یا بالاتفاق خواهند آمد البته دران جلسه شریک خواهم شد
زیرا که این هر دو والاجناب زیاده از چار گهری نهایت یکپاس نخواهند نشست
بعد ازین مائیم و این صحبت و این همه اساس چینیها ازین سبب است که مرزا جهانگیر شاهزاده
را حرمی بوده است در شاهجهان آباد چون حامله شد زنی از راه رشک ذهن نشین
شاهزاده موصوف کرد که این بچه که در شکم دارد از شما نیست چون اغنیا را خصوصاً اطفال
را همین گوش است و دیگر هیچ و مقدمه زن نزد صاحب عزت بسیار نازک است
مرزای ممدوح قصد کشتن او کرد ممتاز محل که مادر شاهزاده باشد او را پنهان کرد و من بعد
با حضرت ظل سبحانی و نواب قدسیه والده حضور اقدس اعلی مشوره نموده او را روانه
لکهنو نزد صاحب عالم خود کرد که ازان آفت مصئون بماند و مضمون خط ممتاز محل بنام
صاحب عالم بهادر این بود که پسری که از بطن این زن متولد خواهد شد آنرا شما بفرزندی
خود بگیرید و نامش مرزا مهر میگذارید چون حامله آمده بود بعد دو ماه و چند روز وضع
حمل اتفاق افتاد لیکن بجای مرزا مهر جهان افروز بانو بیگم پیدا شد چون این دختر اولین
فرزند آن شاهزاده موصوف است و سوای این زرکار نا میکند چنین بنالد شد
که هزار روپیه در مهم شادی دختر صرف باید کرد و مرزا سلیمان شکوه بهادر را
بالها و حبال و جناب عالی دام اقباله و صاحب کلان بهادر را جدا جدا مدعو باید ساخت

این هزار روپیه را بادشاهزاده مقدم الذکر فرستاده بود باین گمان قوی که بپسر
(ای جهانگیر شاهزاده ۱۲۵)
متبنای خواهد شد لیکن نوشته بود که این پول را در هر دو صورت بمصرف باید رسانید
تمام شد این مطلب دیگر آنکه مزاج من بفضل الهی قرین صحت است خاطر شریف جمع
باید داشت این بار هم در عرضه که اسمی جد بزرگوار نوشته اید دو جا غلطی یافته شد یکی
از باعث تعجیل است چراکه همان لفظ را دو سطر پیش ازین در همین خط صحیح نوشته
اید پس گمان غلطی سوای این نمیرود که در جلدی خیال نماند و آن اینست که شما در ذکر منشی
محمد علی صاحب یکجا باینصورت نوشتید که با منشی محمد علی صاحب که دوست خانصاحب
هستند ملاقات شد این خود معیوب نیست بلکه سراپا صحیح و جای دیگر نوشتید که باز از
منشی صاحب موصوف ملاقات شد این غلط محض است لیکن چون شما این مزاج را
خوب طی کرده اید این خطا از راه بعلمی نیست اتفاقیست و جای دیگر که غلطی دوم واقع
شده سبب آن عدم معرفت بحال لفظ هست و آن لفظ سقا هست که شما آنرا
سقه نوشته اید مخفی نماند که سَقْی بسکون قاف بمعنی آب دادن آمده و ساقی اسم
فاعل آن و سقا صیغه مبالغه بروزن فَعَّال چون لفظ ساقی حالا بمعنی معشوق شراب
دهنده باشخاص شرابخوار است و بمعنی آب دهنده کم استعمال می یابد لهذا صیغه
مبالغه یعنی سقا باینمعنی مستعمل گشته و اینهم مصطلح شده است بشخص مسلمانی که مشک
بدوش گیرد والا کهاری هندو دیگر برهمنان که بر سر چاه در راه نشسته آب
بمسافران میخورانند باید که سقا گفته شوند لیکن چنین نیست پس لفظ سقا از قبیل
منقول عرفی تصور باید نمود که از معنی اصلی خود برآمده زیراکه از روی لغت کهار
و برهمن هم سقا میتوانند شد بالجمله سقا از باعث شهرت گرفتن لفظ بمعنی شخص مسلمان

شک بردار به دیگری اطلاق نمی باید زیاده خیریت دیوان ابوالحسن خانصاحب را
از باعث تمادی ایام بخاطر نمانده است که حساب صد طاق را در هفت بقچه طاق بستن
از من می پرسیدند من در لکهنو بودم مرا ای ممدوح برای تفریح طبع از شخصی پرسیده بودم
بیچاره سه چهار روز تامل کرد و سر سنگ زد و بمراد نرسید این حساب که آوردی قاعده
غلط است زیرا که موافق قانون حسابی در عدد یکه جفت است جفت مجموع طاقها میکنند
نه طاق مجموع طاقها چون صد جفت است و هفت طاق هفت جفت دران گنجایش
دارد هفت طاق و نه طاق و سه طاق و پنج طاق دران نمیگنجد خط ما هر سنگ که درین
روزها مخدوم مکرم آقا محمد صادق خانصاحب نام ایشان گنگا رام گذاشته اند ملفوف
این مکتوب است مطالعه باید نمود **رقعه چهل و پنجم** مخفی نماند که دیروز که هشتم
شهر حال در روز پنجشنبه بود آخر روز قریب بعصر خواجه عبد الله که از سبب قرب جلی
چهاونی بدولتخانه صاحب عالم بهادر اکثر آمدن معمول برای درس عربی نزد فقیر مقرر کرده
اند آمده عرضه شما که بجد امجد خود نوشته بود بمن دادند بعد مطالعه دریافت شد که شما
بتزویج راضی نمی شوید هر چند من در خط خود این ایما کرده بودم لیکن بخاطر رسیده بود
که شما از حجاب این گفتگو بزبان نمی آرید و نیز درین گفتگو از من شرم خواهید کرد
مجبور بخانصاحب قبله و والد ماجد شما اشاره نموده بودم که درین خصوص ایمایی
بخواجه امامی باید نمود اگر دل بخواهد به ازین دو دختر همسری بهم نمی تواند رسید حالا
که مرضی صاحب دریافت شد سعی درین امر بیجا است اگرچه بحسب ظاهر خانه دار
چیز خوب نیست لیکن در اصل خود را در بلا انداختن است هر گاه که طبع شما
نخواهد مرا در معامله اصرار چه ضرور مثل مشهور است آنچه بخود نه پسندی بدیگری

میپسند فی الواقع بهره پسر بستن و دو باره خود را رسوا کردن هیچ لطف ندارد دگر
هنوز عمر شریف با آنحد نرسیده لیکن مدة العمر باینصورت بسر بردن هم خوب نیست
چیزی ضرور خواهد شد یا کدام دختر شاه پیرا یا شاه ببر و یا ریحانه بی بی و سبز پری فریفته
شما میشود هزار آفرین بر فهم شما خوب فهمیده اید و طرفه مآل اندیشی بکار برده اید ادام
بر قصه دیگر این مردم عجب مردم بی غیرتی هستند که به شما فرمایش چیزها کردند و الحال (انجام کار ۱۲)
بی آنکه تقاضای شدید از طرف شما بظهور آید ادای زر قیمت آن در ضمیر ندارند درین
صورت هر چه با آنها رسیده است مال بابای شان شد زیرا که تقاضای شدید چه که
ایمای طلب قیمت هم ازینطرف محال می نماید دیگر احوال اینست که خانصاحب مکرم
والا مناقب تاج الدین حسین خانصاحب صد روپیه در ربیع الاول منجمله سه صد
روپیه دهانیده ولایت علی خان بابت دلوا پچند داده بودند همگی مبلغ معلوم نثار علی
نامی در قرض خواجه امیر خانصاحب بر دو صد روپیه دیگر که در ربیع الثانی طلب دارم
هنوز صورت وصول ندارد ازینجهت که جناب ممدوح بست و یکم ربیع الاول روانه
کانپور شده اند و از انجا مع الخیر اراده فرخ آباد دارند دو سه روز است که خطی بخدمت
شان روانه نموده شد هنوز جوابش نرسیده سبحانعلی خانصاحب جواب آن هرگاه
خواهد آمد نزد من خواهند فرستاد من امروز رقعه بخدمت ایشان فرستاده بودم
دران رقعه اینمضمون بوده است که دیروز خط خواجه امامی آمده بود بندگی بخدمت
ملازمان نوشته اند ایشان هم در جواب سلام و اشتیاق بشما نوشته بودند و پانزده
روپیه هم رسید بعد وصول شدن نزد خواجه قاضی صاحب خواهم رسانید جناب ممدوح
کتب مذکوره را خریده و صحیح نموده نزد شما خواهند فرستاد که بآن مرد که بدهید

شما میدانید که من از شما هم نازک مزاج ترم هرگاه شما خانه داری را که لذت زندگی
موقوف بر انست گوارا نکرده دیده و دانسته اید که ما دام الحیواة در رنج و بلا گرفتار خواهیم ماند
از من کی میشود که یک ورق این نسخ را ملاحظه نمایم لیکن در جستجوی نسخ
تا پسند بر فاقت خواهم کرد میدانید که ما مردم زن شاه پیرا با در رقعه را نمیگذاریم ما را کجا
دماغ تصحیح کتابها است ده بار شجرة الامانی که تصنیف خود من است دیده ام و باز از غلط
و صحیح آن اطلاعی ندارم و دیوان قتیل و دریای لطافت و هفت تماشا هنوز پیش خان صاحب
است این بار که تشریف می آرند میگیرم روزی خود میفرمودند که هر سه نسخه امانت
خواجه صاحب حاضر است بگیرید لیکن دریای لطافت را یکی از دوستان من برده است
بعد چند روز که می آیند آنهم خواهد رسید الحاصل نسخهای مذکوره را نزد خود تصور نمائید

رقعهٔ چهل و ششم خط بهجت نمط دیروز که شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۲۴۷ هجری
روز چهارشنبه بود وقتیکه در باغ آمدند این که از حضور نمیان آفرین مرحمت شده
و آقا صاحبان در ایام ورود خود با ارادهٔ بیتوتت برای چند شبی گاه گاهی وقت
عصر اینجا آمده من و تاهر سنگه را می طلبند به هیئت مجموعی نشسته بودیم میر حیدر حسین
نامی که از چندی نهر الفصاحت بخدمت قاضی صاحب می خوانند مع عرضی که اسمی
جد امجد خود نوشته بود دیده آورده به هجو دادند و هجو آنرا بمن رسانیدند آنچه جواب آن قلم
نموده بود دیده ذهن نشین شد آقا صاحبان نیز نام خود را و تاهر سنگه هم ملاحظه
نمودند الحمد لله که طرف ثانی خود بخود حکم تنخواه کرد بی آنکه شما لب را جنبش دهید
و چه قدر خوب شد که هفت روپیه اینجا گذاشتید و باقی اینجا فرستادید که
دبیشی وجه معاش وابسته بخت و اتفاق است آدم همان است که نان بقوت

بازدی

بازوی خود بهم رسانند والا مثنیان حیوانی کرا او را انسان می پرورد و آدمی زاده هیچ تفاوت
نیست نان پدر خوردن سوای ایام طفولیت بکار آدم نمی آید سر پدر چه موقوف است
تمکین آقای شبیه پدر هم برای بی غیرتان نون سیرت است آقای شبیه پدر آن
است که کسی را پرورش بکند مثل خواجه سرایان که متبنی را پسر خوانده پرورش میدهند
و عمو و خالو و پدر زن هم از همین قبیل است بلکه نانی که بی رنج بدهند آنهم قابل رد است
جان من بجان شما که این سی روپیه را من سی هزار روپیه میدانم بلکه بران سی هزار
روپیه که بذلت بدست آید صد درجه ترجیح دارد و تفصیل حال بعضی صاحبان دوشاله پوش
و پلاو خور در اینجا مناسب نیست شما حال آنها بخوبی میدانید خدا آن دوشاله و پلاو دو گوشتی
که بان بزرگواران داده بود نصیب ادنی غلام شما نکند هزار شکر که قدر روی اطمینان
نصیب شما شد آینده هرچه بحسب بخت و اتفاق رو خواهد داد فهمیده خواهد شد
یک خط طویلی متضمن عبارت رنگین سریع الفهم بخدمت آقا صاحبان نوشته بلفافه
سپرده سرباز نزد من حاوی احوال خیر مآل خود و شدت اشتیاق صحبت ایشان بفرستید

رقعه چهل و هفتم خواجه مکرم سلمکم الله تعالی درین نزدیکی ملطف نامه خانصاحب
مرقوم هفتم ذیحجه متضمن طلب حقه بردار خدمتگار رسیده بود لیکن چون در خط جناب
ممدوح قید خدمتگار جوان بوده است ازین سبب بهم رسیدن آدم معقول و جوان
اندکی متعذر شد و معهذا بغیر خرج راه کسی اراده نمیکند خانصاحب نوشته بودند
که هرچه برای خرج راه درکار شود از میر رمضان علی باید گرفت چون آدم نزد
میر مذکور رفت گفت سبحان علی خانصاحب از کانپور حقه بردار و خدمتگار
همین پوری فرستادند حالا حاجت آدم دیگر نیست ازین سبب آدم نفرستادم و

باقر بیگ را که حامل این خط است یکروپیه از پیش خود داده روانهٔ آنطرف نموده شد چند تا
سپاری چرب هم بمیان حاجی حوالهٔ او کرده اند باید گرفت تحفه استند که چند کلاه و
حلوای سوهان هم حوالهٔ او ساز ند من منع کردم گفتم بعد ازین نیست کدام آدم خانگی خواهیم فرستاد
چون در خط خانصاحب مرقوم بود که من بمین پوری میروم من هم آدم مزبور را بمین پوری
فرستادم اگر خانصاحب آنجا هستند آدم نامبرده بخدمت خانصاحب خواهد رفت
این خط را خانصاحب نزد صاحب خواهند فرستاد و اگر خانصاحب بنا بر ضرورتی بمین پوری
در پرگنه تشریف دارند نزد صاحب حاضر خواهد شد شما او را بخدمت صاحب والا زود بار
برسانید و این قدر دیگر عرض بکنید که اگر حقه بردار سوای آدمی که از کانپور آمده است دیگر
باشد بحضور برسد والا خیر فلانی حقه بردار هم رسانیده بود لیکن وقتیکه دریافت شد که حقه بردار
از کانپور بحضور رسید در فرستادن او تامل نمود و هم عرض باید کرد که فلانی حالا در جستجوی
باورچی که طعام انگریزی و هندوستانی خوب به پزد سرگرم است هر گاه بدست می آید
روانه میکند و حامل این خدمتگار که باقر بیگ نام دارد اینست که عمرش زیاده از سی و هفت
سی و دو سال نیست و در پختن چند قسم نان و ساختن حلویات و مربیات هم مهارت درست
دارد و لیکن نوکری در رکابداران گاهی نکرده است و نمیکند خدمتگار است و سوای این
زبانش هم درست است و پدرش مغل بود اینهمه احوال بحضور التماس باید کرد و هفت
غزل که درین روزها گفته شد در یک بند بخط والد ماجد شما میرسد و هشت غزل دیگر در
دیوان ثبت است دیوان را میر نصیر الدین صاحب برده اند ازین جهت فرستادن
آنها در خط دیگر موقوف داشته شد و آنچه شما در حق خیرات علی عرض کرده بودید
که بعد وفات نواب آصف الدوله امیر الدوله مرحوم خواست که او را ملازم خود سازد

قبول نکرد قباحت آن بخیال نرسیده باشد ظاهر است که امیر الدوله هشت سال پیش از
آصف الدوله قضا کرده بود شاید غرض شما از امیر الدوله حسن رضا خان بوده باشد آری
که امیر الدوله خطاب حیدر بیگ خان بود و حسن رضا خان را سرفراز الدوله می گفتند
مخالفان برین اقوال اعتراض می کنند و گوینده را متهم بکذب میسازند آینده انکه تحقیق
نموده حرف باید زد مقدمات دربار بسیار نازک می باشد اگرچه شما هنوز طفلید احوال
امرای لکهنؤ چه میدانید و چه ضرور که این چیزها را تحقیق بکنید لیکن در دربار آنچه معلوم باشد
باید گفت

رقعهٔ چهل و هشتم

خط بهجت نمط دیروز که بحساب رؤیت چهارم
ربیع الاول و بحساب تقویم پانزدهم و روز سه شنبه بود باین مشتاق رسیده خاطر
نگران را همدوش هزاران مسرت و شادمانی کرد امید نرسیدن خط از ینطرف سببی
داشت اینست که والد ماجد شما میفرمودند که تا خط دیگر از انطرف نمی آید ازینجا چیزی
نباید نوشت چند روز دیگر انتظار باید کشید اگر در عرصه خط خواجه امامی می آید خیر
والا می نویسیم و شاید که مظنون ایشان بوده است که شما وقت روانگی زری از
مهاجن قرض گرفته فرمایش صاحبان آنجا همراه برده اید حالا منتظر سر انجام زر هستید
هرگاه بدست می آید خط و هندوی هر دو را یکجا خواهید فرستاد معلوم نیست که این حرف
مقرون بصدق بود یا نه یقین که دروغ نباشد چرا که این صاحبان ما فی الضمیر خود را
از من پوشیده نمیدارند الملخص معلوم نیست که همین خط صرف فرستاده اید یا زر
هم آمده است من هنوز عرضهٔ شما که اسمی جد امجد خود نوشته اید ندیده ام بعد ازین
خواهم دید نزدیک من دیدن و ندیدن آن هر دو برابر است کار بدریافت صحت
و سلامت بوده است الحمد لله و المنة که از آمدن اینخط مرادی که بوده بر آمد چون تا

صاحب هنوز در نخاس می باشند و خانصاحب قبله در چهاونی از باعث بُعد مسافت
و آخر شدن روز خط اسمی من بر رستم حواله کردند و عرضه را از سبب خوانده نشد لیکن
آنوقت اینجا نفرستادند این از دو حال بیرون نیست یا رستم وقتی نزد قاضی صاحب
رسیده است که عرضه نزد خانصاحب قبله بچهاونی میفرستادند یا پیش از رسیدن
او خط اسمی من نزد خود نگاهداشته عرضه را روانه کرده باشند خانصاحب از باعث
غروب شدن آفتاب فرستادنش نزد من موقوف بر امروز داشته اند یقین است که حالا بیاید
چون شما هم هیچ مطلبی در خط من باقی نمیگذارید خاطر من جمع است که در عرضه هم مطلبی
سوای بندگی و سلام و دعا نبوده باشد آمدم بر احوال دیگر تاج الدین حسین خان صاحب
و میر غلام علیخان هر دو ملازم حضور پرنور شدند مشاهره خانصاحب سه صد روپیه و از
غلام علیخان صاحب دو صد روپیه قرار یافته خانصاحب خود تکرار نکردند لیکن میر غلام علیخان صاحب
گذاره خود درین مشاهره ندیده عازم دکن بودند حکیم مهدی بمژدهٔ اضافه [illegible]
از خدمات مستمال نموده نگاهداشته است باید دید لیکن هیچیک ازین صاحبان تا بجا
سلام حضور نیست الا سبحان علیخان که بلا فصل هر روز وقت دوپهر حاضر می شوند
اینست احوال این صاحبان مقدمهٔ دیهات ایشان هم بفضل الهی حسب دلخواه
درست شده برای انتظام بعض امور رخصت چند روزه بکانپور خواسته بودند
حکم شد که برای یکماه بعد دیبا بر ضرورت با صاحبان عالیشان هم ملاقات بکنند
لیکن با صاحب کلان لکهنؤ یکقلم ملاقات موقوف است برای ایشان در دریای لطافت
و هفت تماشا که نوشته اید از خانصاحب گرفته حواله قاضی صاحب کرده خواهد شد
لیکن دریای لطافت برای چند روز شخصی از دوستان خانصاحب برده است

انهم بعد چند روز خواهد آمد و کتب اربعه یعنی تفسیر ملا فتح الله و ابواب الجنان و ترجمهٔ شرائع
و حق الیقین بتلاشش نیز هم خواهد رسید هر گاه جای سراغ بدست خواهد آمد قیمت
مشخص کرده برای زر نوشته خواهد شد دیگر خیریت رقعهٔ چهل و نهم از چهار پنج روز
جواب خط شما نزد والد شما فرستاده بودم خدا داند از چه سبب روانه نشد امروز
که سه شنبه بستم جمادی الآخره است وقت عصر خطوط بذاک فرستاده خواهد شد دیروز
وقت عصر از دم آقا صاحبان مخدوم جواب خط شما را که آورد و در جزودان نگاه داشتم
در خیال من این بود که آن خط اول خود روانه شده باشد حالا منتظر خط دیگر باید بود هر گاه
بیاید این خط را در لف جوابش باید فرستاد اینوقت زبانی میر حیدر حسین نامی
که از والد ماجد شما رقعهای داعی استفاده میکنند دریافت شد که خطوط مین پوری
امروز آخر روز روانه خواهند شد این را که شنیدم خط معزی الیها درین رقعه
پیچیدم حالا مناسب اینست که شما این بار در عرضهٔ جد بزرگوار خود سلامی برای
من بنویسید باقی معاف کردم آینده خواهم فهمید عوض خط اسمی من خط طویلی
بخدمت آقا صاحبان مخدوم نوشته در لفافه پیچیده بغیر تصنع نمودن بفرستید
و در آن خط بزرگی القاب معزی الیها و شکر الطاف شان بحال خود و خلوص
و بندگی خود را بخدمت شان بعبارت دلکش بنویسید زیاده خیریت رقعهٔ
پنجاهم سبحان طبعا خط اسمی امیر صاحب میر سید کریم خان خواهید داد فردا
دو روز دیگر هم برای آن گور سبز اغنچه خواهد رسید حساب او را درست نمیدانم سه روپیه
است یا دو روپیه هر چه باشد مفصل بنویسید دیگر آنکه در رقعهٔ دیروزه صاحب
یک نقطه خلاف محاورهٔ اهل علم بود شاید نزد عوام درست باشد رقعهٔ پنجشنبه میرسید

ملاحظه خواهند کرد که اصلاح هم در همان است دیگر اینکه از رفتن وزیر صاحب من بسیار
خوش شدم فی الواقع مکان بی رونق میشد من هم میخواستم که بجناب قبله و کعبه اینمعنی
عرض بکنم لیکن از بعضی موانع سکوت ورزیدیم الحمد لله که خود بخود بخیال رسید

رقعه پنجاه و یکم بلبل ثناخوان براعت و قمری سروستان بلاغت سلمکم الله تعالی مسوده
اصلاح نموده فرستاده شد بسیار خوب مینویسید با این جثه ضعیف و چابک زبانی غیر معتد به
اینقدر غنیمت است لیکن مراعات سجع که آنرا قافیه نثر گویند در بعضی جا بخوبی میکنید و در بعض
مواقع از سبب عدم معرفت بعلم قافیه راه صحت غلط می شود چند ورق متضمن بیان قافیه
در کار شرب است و همین قدر در دریای لطافت اگر از والد ماجد خود استفاده نمائید
مضائقه ندارد و اگر خواندن آن موقوف بر من باشد این بار که می آیم جائیکه از ماهانه
عربی سه ورق میخوانید دو ورق بخوانید و یک ورق یا کم از قافیه خوانده باشید

رقعه پنجاه و دوم مخفی نماند که خطوط مرقومه چهارم ربیع الثانی سنه ۱۲۲۰ هجری
دیروز که هفتم شهر مذکور با سنین صدر بود رسید یک پاس از شب نگذشته بود که
همه را بمطالعه در آوردم سبب دیدن خطوط بعد مرور اینقدر مدت شب است
که پریروز که از مشاعره فارغ شدم چه می بینم که فیل برای سواری شما بضرورتی از حضور
رسیده است بلا تکرار سوار شده همین جا آمدم و دیروز وقت عصر رسیدم اینجا س
فرستادم چون یکدو کار دیگر هم متعلق باو بود تا دو گهری شب گذشته ایستاده بودم و
من الوقت چیزی خورده هنوز درست قلیان نکشیده بودم که باز حضور پر نور
یاد فرمودند و چهار گهری دیگر آنجا در قال و مقال گذشت بعد از آنکه بیرون آمدم رسیدم
لفافه خطوط بمن سپرد سوای خط والده محمد سعید دیگر خطوط را بخوبی حواله نظر کردم چون

صاحب پیش از مطلب در خط اسمی فقیر مستفسر حالات راقم شده اند من هم ابتدا بهمین
تحریر میکنم اینست که مزاج من همیشه تاب گرمی نمی آرد و من پیوسته مراعات اینمعنی
بکار می برم علاج خود را بهمین تقلیل میکنم اگر از بعضی چیزها پرهیز و به بعضی اغذیه عادت
بکنم می ترسم که مبادا معده ضعیف تر شود و از نعمای الهی بی نصیب بمانم لیکن اینقدر
هم نیست که اگر تپ بکنم فلفل سرخ بخورم یا دیگری اغذیه حاره مثل شنبلیله وغیر آن
حال پرهیز خود اینست که بیچاره مولوی مصاحب علی بزعم خود خود را آتشی مزاج دانسته
گاهی گرد بادنجان و شنبلیله و دیگر چیزهای جلد و لطیف نمیگشت همیشه اسفاناخ و لال
ساگ و خرفه و دیگر بقول بمزه می خورد آخر بیچاره دفعه گلو به تیغ فالج سپرد گویا در دنیا
نیامده بود پس فنای هر چیز موقوف بوقت و استعدادی که در اصل دارد هست
همینکه مدت سیری شد تمام شد خواه جماد باشد خواه نبات خواه حیوان بالجمله من
بیماری ندارم خاطر شریف جمع باید داشت و عرض نکردن برای تنخواه بحضور عالی
صاحب فی الاجاه بکمال دانائی و دور اندیشی است من اینقدر که اشاره در خط اول
کرده بودم برای آن بود که اگر از کسی بالا بالا دریافت شود مضائقه ندارد و الا سوا
این گفتگوی تنخواه چه مصرف دارد بلکه با دیگران هم گفتگو ازین قبیل مناسب نیست شاید
رفته رفته بصاحب والاشان برسد و انکار نیابت شکوه آباد عین اقرار کردن
حالا من در هیچ امری بصاحب نخواهم نوشت بخدا که آنچه در ضمیر من میگذرد شما
آنجا بعمل می آرید بلکه من اینجا چار گهری با دل خود مشوره کرده و کنگاشها سنجیده
بعد دور کردن قبائح امری قرار میدهم و شما پیش از آنکه من بنویسم بهتر از آن
کار میکنید پس مقابله با شما خطا است که تائید روح القدس همراه شما است

انشاء الله العزیز درین سفر ملاقات خانصاحب نصیب الصاحب خواهد شد تازه اینکه چون
درین روزها شاهزاده میرزا جهانگیر درین ملک آمده است دیروز صاحب عالم بهادر دو من
شیرینی دکان کولی و چیزهای دیگر برای او بکانپور فرستاده اند میر یوسف علی خان
وکیل حضور و ناهر سنگه اتالیق شان شده رفته اند سواری هر دو اسپ است دیگر
نوکر همی بست آدم همراه دارند اول بناهر سنگه گفته بودم که بهمین هیئت گدائی تنها
برود پهلو تهی کرد سببش همین است که مردکه از مدتی گردن طمع به تیغ غیرت و استغنا
بریده مشتی بروزی می آرد ناچار میر یوسف علیخان را تجویز کردم لیکن حضور والا
بصغر سن میر موصوف ناهر سنگه را هم همراه کردند تا یکدو روز که اتفاق کشت افتد
وقت سوال وجواب پیش طرف ثانی تعلیم کرده شان باشند دیگر اینکه عمارت نو که
متصل کوهی ساخته میشود هنوز مدتی باید که بتمامی رسد اگرچه ترک شهر موجب رنج
روحانیست لیکن خلاف رای سلاطین و حکام هم خوب نیست تازه اینکه سابق شخصی
بست و دو سال رو بروی شما پیش من برای اصلاح مسودها دریافت
نسخهای تالیف نموده من آمده بود و من سوال او را تذکره بودم درین نزدیکیها
شخصی او را بخدمت قاضی صاحب آورده چنانچه چار شرح را تمام کرده نهر الفصاحت
شروع نموده است و مسودها را هم قاضی صاحب دیدند و میگویند که مردکه عجب به
ذهن نا تراشیده ایست و اصلا مناسبت با تحریر ندارد و الفاظ سهل فارسی را نمی داند
تا بالفاظ عربی چه رسد نثار علی پسر شریف بصیغه خدمتگاری ملازم او بود بیچاره دست
بسته استاده میشد و مثل انقار کار میکرد و اینحال را که معاینه نمودم خون از
چشم من بارید گفتم این نوکری را بگذار از او بجز و گفتش هرچه گفتم بعمل آورد و حالا چهار

سو بنده از حضور پرنور برای او مقرر شده یک تنخواه هم یافته یکپاس روز بر آمده پیش
آقا صاحب آمده می نشستید و وقت عصر سیر دو بعد چندی داخل خواصان حضور که این
منصب امیرزادهاست خواهید شد شما میدانید که بر خواصان حضور بخشی نیست
و عزت هم در بخشیان کم نمی شود **رقعه پنجاه و سوم** مخفی نماند که امروز که هفدهم
ربیع الآخر سنه ۱۲۲۸ هجری روز دوشنبه است عرضه شما محرره دوازدهم شهر مذکور مع
خط اسمی اینجانب بمطالعه در آمده مسرور ساخت آنچه از احوال الضلع نوشتید همه بجا بود
بقول شما همه چیز عمر و سیر تعلق بخت و اتفاق دارد نه دوستی دوستان بکار
می آید نه دشمنی دشمنان الحاصل تاج الدین حسین خان عجب مرد با فتوت و مروت است
و الله که اگر اینملک باختیار خان موصوف می بود و آنچه برای برادر حقیقی خود تجویز می کرد
برای شما هم میکرد اگر برای صاحب چیزی صورت می بست برای برادر خود هم میکرد
و سوای این اعتبار هم شرط است شخص منوی از مدتی در الضلع تحصیلدار بود و اینجا هم
در وقت تکیت رای از باعث قرابت و نسبت رای تامی عزت و ثروت ظاهری
میداشت و شما در الضلع نو وارد و با کسی سابقه ندارید بلکه صد آفرین که در همین مدت
قلیل با مردم اینقدر رجوعش پیدا کردید که وضع و شریف شما را دوست میدارند
و آرزو مند ملاقات میشوند انشاء الله العزیز بعد چندی شما هم بمطلب خواهید رسید
و کار عمده برای شما صورت خواهد پذیرفت خاطر جمع دارید دو ماه میشود که من از
قدر دو شانه تعب داشتم حالا مجبور بعد سه چهار روز بضرورت مسهل مغز
فلوس خواهم گرفت لیکن الحمد لله که ماده فالج نیست مواد ریحی وغیره است
والا هلاک میشدم لهذا بهمین قدر پارچه مختصر اکتفا نموده شد والده و عموی شما در

ما را الجبن هستند امروز دو گهری روز مانده با تفاق مرزا بزرگ پسر مختار الدوله که در بیت
بیضا دارد من و مرزا حاجی برای شنیدن میر علی صاحب خواهیم رفت اطلاعاً
نوشته شد زیاده خیریت

رقعهٔ پنجاه و چهارم

مخفی نماند که مکتوب دلنواز
شما رسید بر مرقومات اطلاع داد و عرضه که برای جد امجد خود نوشته بودید نیز
بمطالعه در آوردم چه بگویم که بر دل چه گذشت لیکن چه باید کرد جای مجبوریست
خط دیگر اسمی منشی صاحب بموجب ایمای شریف سر باز در همین خط ملفوف است
بعد مطالعه سر چسپ نموده بمکتوب الیه برسانید تمام شد این قصه حالا بشنوید که دنیا
مقام رنج و راحت است آدم اگر دو روز بطرب میکند [illegible] و ماه عوض آن تعب بسر
می برد و بیحرمتی برای آدم دانا و صاحب عزت هرگز متصور نیست و معنی بیحرمتی همین است
که آدم کاری بکند که باعث بیحرمتی او بشود و اگر چنین نکند هرگز حرمت او نمیرود مثلاً
اگر شما کسی را دشنام خواهید داد او هم جواب خواهد داد یا دست و گریبان خواهد شد
همین بیحرمتی است و اگر شما بکسی فحش نه دهید و دیوانه در بازار بی سبب بشما فحش
و فحش گوید
فحش آب کشیده بدهد حرمت شما هرگز نمیرود مثال دیگر اینکه زید از خانهٔ خود بسمت
بازار
جای کاری میرود و پیادهٔ چوترهٔ کوتوالی در صورت او بد زدی اشتباه کرده
او را بگیرد از این چه میشود گرفته باشد این را واردات اتفاقی و بدی طالع میگویند
زید نزد کاملان و هم پیش نفس خود شرمنده نیست زیرا که مستعد بر فعلی نگردیده
که ندامت و اشتباه داشته باشد در این روزها ولد الزناهی افترایی بر من کرده بود که
شوم یا بعیدا بدی گرفتار شده باشم وقتی که بعضی دوستان این احوال را بمن
رسانیدند و رای شان قرار برین گرفت که ازین شهر بدر آیم بآنها گفتم که در

پنهان شدن وگریختن قول مفتری را قوت دادن است چون من حرکتی نکرده ام که در
پاداشن آن مرا بکشند یا بزندان ببرند پس ترسیدن چه ضرور و اگر این بلای ناگهانی
باعث بر قتل من می شود مجبورم این را هم از قبیل بیماری میدانم در مدقوق و مسلول
یا مجذوم شدن آدم گناهی ثابت نمی شود زیرا که اکثر افراد با صحیح البدن بسر می برند
و نیکوکاران مجذوم یا مدقوق یا مسلول شده می میرند چون افترای محض بود و اصلی نداشت
ازان بلیه نجات یافتم پیر شما که ازین خبر اصلا تغیری بر چهره من و تردیدی در خاطر نبود
بعضی دوستان گفتند که بطلان و بهتان رقعه باید نوشت گفتم دل نمیخواهد که رجوع
بهر کس و ناکس بکنم صاحب عالم بهادر آدم فرستادند که شما نزد من بیائید در شهر بودن
شما مناسب نیست عرض کردم که فدوی را بطور خود باید گذاشت تا هر چه بشود ازین
تحریر غرض اینست که رنج و راحت و غم و شادی برای ما و شما هست تا در قید حیات
گرفتاریم گاهی خوش و گاهی ملول از طرف خود مصدر فعل بدی نباید شد آینده یا قسمت
سوای کردار بد از هیچ چیز اندیشه نباید کرد و از آدم دیوانه باید گریخت رقعه پنجاه
و پنجم به سرور جمن خان پیاده خط خان صاحب کرمفرما تاج الدین حسین خان
جمن رسانید جواب هم همانوقت نوشته تفویض نامبرده نموده شد مضمون خط این
بود که خواجه امامی صاحب را ازین حادثه خبر شد و من بی اذن صاحب والاجاه
بمبئی پوری نمیتوانم رفت اگر طلب می فرمایند میروم و الا خیر و نیز مرقوم بود که از حضور
برای باورچی و حقه بردار تقید بسیار است بلکه نوشته اند که شما میخواهید که من
نان خشک خورده باشم پس از شما متوقع آنم که یک باورچی خوب بده روپیه ماهوار
راضی نموده و یک حقه بردار که سوای اینکه آتش بسر قلیان بگذارد و دیگر هیچ سلیقه

درین کار ربط داشته باشد لیکن قدری خوش ظاهر و جوان باشد خود باید فرستاد
تمام شد مضمون شفقت نامه خانصاحب معزی الیه حالا شما بشنوید که باورچی
خوب در لکهنؤ به ده روپیه بهم نمیرسد چه جای اینکه بهمین پوری بیاید و هر دو طعام هندوستانی
و انگریزی خوب بپزد لیکن شما بحضور عرض کنید که هر باورچی این سلیقه ندارد که
هر دو طعام را بخوبی تمام بپزد مگر تلاش بسیار شخصی بدست آید هرگاه حال باورچی
هندوستانی در لکهنؤ باین صورت باشد که هفت روپیه مشاهره ذات و یک
پیش خدمت بدر ماهه سه روپیه و یک آثار آرد هر روز گرفته باشد اینگونه باورچی
که سلیقه هر دو طبخ داشته باشد چگونه در سفر کم از بست روپیه قبول خواهد کرد
زیراکه در لکهنؤ برای چنین کس مع پیش خدمت پانزده و شانزده مقرر است
و در بعضی سرکارها از بیشهم زیاده اگر حضور عالی مرکوز خاطر دارند که طعامهای خوب
بر مائده چیده شود پس یک باورچی هندوستانی که قدری از سررشته کاباری
هم آگاه باشد مع پیش خدمت بچارده پانزده روپیه ملازم فرمایند آرد خود داخل
حساب نیست معمول باورچیت و یک نان با بهفت روپیه که اقسام نان پخته
در حضور بیارد و اگر شوق نان هندوستانی نباشد و مرضی مبارک همین است
که اطعمه هندی و ولایتی هر دو در حضور بیاید پس ارشاد شود که باورچی باین صفت
تلاش نموده آید لیکن مشاهره مع پیش خدمت کم از بست روپیه نخواهد گرفت
و با مردم نیک عهد طعام ملک خود را خوب می فهمیم قوت تمیز ما در اطعمه ولایتی
ناقص است لیکن اگر اتفاق میشود یکدو چیز که خواهد پخت بکسانیکه مستحق طعام ولایتی
هستند چشانیده خواهد شد یا در حضور بامتحان خواهد رسید دیگر آنکه تلاش

حقه بردار هم بگیریم هرگاه بدست آید روانه خواهیم کرد تمام شد این قصه هم غزلهای تازه
جناب اگر والد ماجد صاحب نوشته باشند فهو المراد والا بعد ازین خواهد رسید و این خبری
از آن است که من درین چند روز بنجاس نرفته ام فردا دعوت جناب عالی با فرزندان
ارجمند و صاحبکلان و دیگر صاحبان عالیشان بخانهٔ حضرت مرشدزادهٔ خود ما مقرر
است لیکن جلسه از سر شام تا یک و نیم پاس شب خواهد بود درین صحبت مرزا سلیمان شکوه بهادر
هم خواهند بود آتشبازی از سابق دو چند و دیوارهای نی برای روشنی چار طرف و بعد
رفتن شما از بدست آمدن زمین نو وسعت احاطه هم بسیار است و برجهای کاغذی
هم درست شده است این برجها همان است که بهوا بلند میشود و عوام آنرا غباره
می نامند شما هم ملاحظه نموده اید و دو صد و پنجاه روپیه برای بادرچیخانهٔ جناب عالی
و نصف آن برای مطبخ صاحب کلان فرستاده شد و طعامهای دیگر اینجا هم پخته خواهد شد
دیگر خیریت در تلامذهٔ شما خواجه حسن خیلی با شما دوست است بچه رشید نیست
هر روز بمن میگوید که هرگاه کسی آنجا برود مرا خبر بکنید شاید چیزی ارسال هدیه از
قسم حلویات مرکوز دارد معلوم نیست که شما چه افسون بگوش شاگردان خود دمیده
اید که از اصلاح عمو صاحب بلکه والد ماجد شما خوش نمی شوند و قوت تحریر شما
از همه زیاده میدانند لیکن بر حال من مهربان اند روی کم فرصتی سیاه دماغ
اصلاح کسی ندادم میر یوسف علی خان دختر خود را از شیر وا کرده است بخشش
شیرینی بنجاس هم فرستاده بود جای دیگر کهور خانه ساز رفته بود و اینجا همه از
دکان کولی بود از آقا صاحبان مخدوم و آقا صاحب کربفرمای خود ما و لاله امرت لال
سلام و اشتیاق و از حضور پرنور دعا ارشاد شده همه صاحبان بخیریت اند

ملا آقا محمد صادق خانصاحب از چند روز تب و صداع داشتند حالا فضل الهی است

امروز مسهل دوم بود یک مسهل دیگر خواهند گرفت

رقعهٔ پنجاه و ششم

چند روز

است که جواب خط زبان آرزو که دران احوال محسن نوشته بودم رسیده بود
جوابش نوشتن ضرور نبود زیرا که جواب خط من بوده است و با مطلبی هم اشتغال
نداشت لیکن چون بعد از انکه جواب خط شما که ملفوف عرضی اسمی قبله و کعبه آمده بود
نوشته فارغ شدم آقا صاحبان جواب خط شما فرستادند درین خیال بودم
که هرگاه خط صاحب بعد ازین بیاید عنایت نامهٔ معزی الیها دران پیچیده خواهم
فرستاد درین اثنا میر حیدر حسین نامی از اولاد نواب شایسته خان که درین
روزها بخدمت والد ماجد شما شهر الفصاحت و چار شربت و رقعهای فقیر استعداد
میکنند آمده ظاهر نمودند که خواجه قاضی خانصاحب گفته اند که از باعث بعضی عوائق
خطوط خانگی نزد برخوردار فرستاده نشد پس فردا بحول و قوت ایزدی روانه
میکنم گفتم میر صاحب تا امروز چهار روز است که من خط بقاضی صاحب داده ام
موافق معمول همان روز بایستی که روانه شود خوب اگر یکدو روز از سببی دیر
کشید مضائقه ندارد این نمی شود که چهار و پنج روز بگذرد و هنوز این همه
حواله پس فردا باشد شاید شما سهو کرده باشید ماضی را مستقبل ساختید
گمان دارم که قاضی صاحب همین قدر گفته باشند که پیروز خطوط روانه شد
شما همچو حال کردید که پس فردا روانه خواهد شد میر مزبور متحیر شده گفت
این چه میفرمائید من اینقدر جلف و نالائق نیستم که ماضی و مستقبل را از هم
فرق نکنم چون دیدم که طرف ثانی بهر چه گفته بود اصرار دارد خط دیگر اسمی شما

نوشتہ مع عنایت صحیفۂ آقا صاحبان در یک لفافہ بدست میر مقدم الذکر نزد
قاضی صاحب فرستادم طرفہ ثانی خط را القاضی صاحب بیابنده که آمد بسہو خود
اقرار کرد کہ بلی از من غلطی شد خطوط بپوپہی پس بہ پیروز روانہ شد لیکن قاضی
صاحب خط امروزہ را از من گرفتہ در قلمدان گذاشتہ اجازت از شما میخواہند
اگر بفرمائید با دم تاج الدین حسین خانصاحب کہ فردا روانہ میشود بدہند گفتم ازین
چہ بہتر انقدر گفتہ بہچورا با رقعۂ کوچکی بخدمت جناب ممدوح فرستادم ایشان
ہمانوقت خود موافق معمول نزد مولوی حسین علیخان صاحب رفتہ خط را تفویض
شان کردند یقین کہ تا حال رسیده باشد یا بعد ازین برسد ہر چہ دران خط مرقوم
است بران عمل باید کرد و اگر از اتفاقات خط مذکور دیر تر برسد مضمون آن
اینست کہ من یکبار بر سلام التفاتی و رزم شما در عرضہ جد خود خیر و عافیت
خود را بمن بنویسید و لیکن خط مطولی اسمی آقا صاحبان نوشتہ لفافہ بکنید
و سر باز نزد من بفرستید در خط مذکور ہر قدر کہ خلوص و ارادت از طرف خود
و فضل و بزرگی این صاحبان خواہید نوشت خوب تر است تمام شد اینمطلب آمدم
برینکہ پیروز عرضہ شما و خط اسمی من رسید و مضمونہا بمطالعہ در آمدن خانصاحب
والاقدر و رسیدن اشیای مرسلہ از ینجا بشما و لطف و عنایت آقای قدردان
بحال شما و موقوف نہ داشتن کار شکوه آباد با نوید ہمراه بردن دریافت شد
و شکر الہی بجا آوردم این تنخواه کہ بالفعل است اگر امروز نیاید فردا می آید تعجیل
چیست در خانہ انگریز معمول نیست کہ تنخواه بکس نرسد چون دنیا بامید است
ازین مژده کہ صاحب والاجناب بحال شما مہربان است بسیار خوش شدم

آخرین بحث و جفاکشی و علو همت شما روزیکه فضل الهی شامل حال خواهد شد هم
از جانب شما امیدوار فیض خواهیم بود از اخلاق حمیده ملا [illegible] شریف توقع فوقها
داریم که سلوک نمایان پیش خواهید آمد من هم بعد شانزده روز پریروز از حضور
آمده ام دیروز که آمدم راست بخط مستقیم در اوتاق آقا صاحبان رسیدیم شب
همین جا بسر بردم صبح در مشاعره رفتیم دیشب هم که از مشاعره برخاستم از باعث
گل ولای که باران شدید باریده بود باز همین جا آمدم چون آخر شب هم باران
بود و از صبح تا اینوقت هم گاهی ترشح باریک و گاهی باران پرزور و شوری میبارد
و حالا اندکی ایستاده است هنوز همین جا هستم شام یا فردا انتخاب میکنیم غزلهای
مشاعرهٔ حال منطبعه که امروز برای شما فرستاده شود و نامبرسنگه که حالا بگردن کنارام
شهرت دارد درین روزها از باعث شب کوری دستش خود بخود از دو سه جا چاک
شده است و ورم هم کرده یک شب پیش ما بود دیروز باز بچهاونی نزد آقا صاحب
مع حضور پرنور رفته خلاصه بجدی آزار کشیده است که چه بگویم قلم برنمی توانست
داشت که یک سطر هم بنویسد من باجازت او بندگی از طرف او می نویسم
حالا لازم نیست که شما رقعهٔ متضمن استفسار کیفیت حال و تألم خود از دریافت
این خبر برای او بنویسید که خیلی محبت با شما دارد زیاده خیریت ایام دولت
بکام باد **رقعهٔ پنجاه و هفتم** مخفی نماند که خط بهجت نمط رقم زدهٔ بیست و
چهارم شوال ۱۳۰۰ هجری بتاریخ بیست و هشتم شهر صدر رسیده مسرور ساخت
لیکن حال با شما در شکوه آباد بودید از خط حال دریافت شد که بعض عوارض
جسمانی قطع الله اصلها مانع حرکت گردید الحمدلله که آن بلا از سر باز گشت و بمنزل

مقصود در روانگی اتفاق افتاد حالا بر سر ماخذ خط انچه شما از شیخ تقی نوشته خواهید
بیشتر بارادر رسیدن خطوط نزد شما تردد بود و خیال میکردیم که حالا باین زودی
رسیدن خطوط صورت نخواهد بست لیکن از عبارت شما که برای عنوان جواب
مکتوب خود قرار داده بمار تقیم نموده اید اطمینان کلی حاصل شد یعنی زود زود خطوط
از طرفین خواهد رسید در ینولا خط مشفق مکرم مخدومی تاج الدین حسین خانصاحب
بصحابت آدمی که بنابر دریافت چگونگی آقا صاحب مخدوم مخلصان آقا محمد صادق
خانصاحب آمده بود بفقیر رسید در خط مذکور پاره از احوال صاحب هم بزبان
قلم سپرده بودند از تحریر خانصاحب می تراود که صاحب والاجاه از شما راضی است
اگر دستش میرسید سلوک نمایان میکرد جای شما در دل اوست بشرط دستگاه یقین
که باز هم یاد فرماید هر چند انچه مقسوم شماست زیاده از ان لیکن نه بجای کسی خواهد
رسید و نه سعی شما و سفارش دیگری لیکن راضی بودن آقا از نوکر باعث مزید
عزت اوست رد کردن صد روپیه هرگز مناسب نبود این ادا ها در عالم پیشی
زیباست با آقا نوکر را این رفتار نمی باید عنایت اطلس برای قبا هم در یافت
شد خدا مبارک کند شاید در خط خانصاحب مشفق مکرم سهو القلم اتفاق افتیده باشد
که بجای صد دو صد نوشته بودند و اطلس هم بعد از ین مرحمت شد از باعث
بعد مسافت بوری یه نشود خبر صحیح بایشان نرسیده باشد یا همه مطلب را باجمال
یکجا حواله قلم کردند بهر حال هر چه شد خوب شد آینده خدا افضل خواهد کرد حالا شما
یک تنگ تحصیلدار شده اید بعد از ین بشرط شمول عنایت ایزدی تحصیلدار
خواهید شد خدا هر چه بدهد بعزت بدهد زیاده خیریت خرد و کلان این حویلی و آن

حویلی چاق وتندرست باشند دیگر آنکه در عرضی شما این پار مرقوم بود که آخر در انحالت قصد رفتن شکوه آباد فسق نمودم والد ماجد شما بعد مطالعهٔ این عرضی سکوت کردند وقتیکه رقعهٔ شما نوشته فارغ شدم گفتند که برای خواجهٔ امامی و درین خط تنبیهی ضرور است که فسق را بجای فسخ نوشته است باید دانست که فسق بمعنی بدکاریست و فاعل آن را فاسق می نامند و مرادف آن فجور است چنانچه فسق و فجور شهرت دارد و فاعل آن فاسق و فاجر گفته میشود و زنی را که باین صفت متصف باشد فاسقه و فاجره میگویند و بجای اراده و عزیمت لفظ فسخ استعمال می پذیرد یعنی برهم خوردن اراده و عزیمت جناب امیر المومنین صلوات الله علیه میفرمایند عَرَفتُ رَبِّي بِفَسخِ العَزَائِم یعنی شناختم خدای خود را به برهم خوردن اراده های خود

رقعهٔ پنجاه وهشتم

خواجهٔ امامی صاحب سلمکم الله تعالی دیروز رقعه رسید و مارقیمه دریافت گردید البته رقعهای ترکی خالی از مزه نیست برای اینکه خواننده را از آن لذتی دست دهد باین طریق نوشته شد و بیشتر این حرکت بایمای عموی شما است آمدم بر ذکر دیگر بتاریخ هفدهم سنه هجری شب گذشته نکاح میرتقی خوانده خواهد شد بجناب قبله و کعبه یعنی جد امجد خود عرض باید کرد که بروز یکشنبه رستم را برای شما خواهم فرستاد و پوشیده نماند که در نکاح زیاده از سه آدم که یکی از آن حاجی کربلائی صاحب هستند نخواهند بود خلاصه اینکه فردای نکاح میر موصوف و زوجه اش زعفرانی پوش خواهند شد و بتاریخ بیست و دوم رسم ساچق بعمل خواهد آمد و فردای آن حنابندی و بست و چهارم یعنی شب بیست و پنجم مجلس عروسی مرتب خواهد شد

رقعهٔ پنجاه ونهم

خواجهٔ امامی صاحب سلمکم الله تعالی امروز که چهاردهم شهر حال روز پنجشنبه است پیش خیمه

بطرف بهدرسه روانه شد و دیگر چیزها هم مثل کنورخانه و باورچیخانه و اسباب بسیج رفت
فردا بطرف آن کوچ است لیکن رخ خیمه بطرف لکهنؤ نیست رخ اله آباد داشت مشهور نیست
که پرگنه [illegible] نام پرگنه سلطانپور به تهدید عمال میروند شاید یکدو مقام در آنجا اتفاق
افتد بعد از ان بلکهنؤ بروند و همین صحت دارد نهایت سفر تا پرتابگده باشد که نسبت
کرده از سلطانپور آن طرف است در هر دو صورت توقف هیچ جا نخواهد شد چراکه
انتظار فهایشگار نیست هر دو مسوده عربیه را فردا دیده ترجمه خواهم کرد بعد از ین میرسانم
ان شاء الله نقل طرفه اینست که شخصی از عمائد فیض آباد دوار دخانه میان آفرین شده بود
از من می پرسید که سوای تو در شهر جالانام جمیع عمده آمده برآورده کیست گفتم از من همه صاحبان
بهتر اند گفت شخصی تعریف خواجه اماجی میکرد جناب [illegible] هم نثر ایشان ملاحظه فرموده اند
گفتم من هم آوازه کمال ایشان شنیده ام نه خود ایشان را دیده ام نه تحریر ایشان را گفت [illegible]
دو سه رقعه پیش خود دارم طور ولایت به از ایشان کسی نمی نویسد لیکن آن قبله
در طرز قدیم کتابی استادند و تمام شد نقل خدا مبارک کند رقعه شریف
خواجه خواجگان سلمه الله تعالی خط مسرت نمط مرقوم دوازدهم در لف عرضه بزرگوار
شما بفقیر مشتاق رسید از مطالعه آن دل بسیار خوش شد رفتن صاحب عالی
از فائده نیست ان شاء الله العزیز هرگاه کلکتر نو می آید باز همین ریوینیو نزد صاحبان
بورد خواهد رفت و منظور خواهد شد خاطر جمع باید داشت این پرگنه از ازل بنام
شما مقرر است آنجا هم یکدو کس از دوستان فقیر خواهند بود از انجمله دو کس
مختار مهمات آن کلکتر اند که با کنور جی پسر رای بالکرام خیلی رابطه محبت دارند
و حال کنور جی فهمی که با منست شما خوب میدانید اگرچه کم گوست لیکن زبانها

را جنبش می تواند داد چرا که حال اخلاص من و شما بر وظاهر است دیگر خیریت خط انفی
آقا صاحبان اینوقت فرستاده شد جواب بعد ازین خواهد نمیر خط گرد گنگا رام
ملفوف است هر دو که نسخه هم نوشته است ملاحظه باید کرد بدنیت آقا صاحب ... الان
را قدری صلابت از باعث استعمال مبردات در معده معلوم میشد و این بی بیر
منقد مه استسقا است لهذا طبیب ما را عذار را موقوف داشته آب گوشت بایشان
میدهد **رقعهٔ شصت و یکم** خواجه امامی صاحب سلمه الله تعالی دو قطعه رقیمه یکی
اسمی والد ماجد شما دوم بین در خصوص احوال خواجه قطب الدین صاحب موافق وعده
در رقعه امروزه صبحی اگر میر نصیر الدین صاحب بخدمت فرستاده باشند میرسد
بیرد و سر باز است ملازمان شریف خط اسمی والد خود را بعد مطالعه بصمغ در گرفته
در لفافهٔ خط خانگی روانه نمایند و بخواجه قطب الدین صاحب بگویند که بعد مطالعه انخطها
را نیز حواله بصمغ نمایند دیگر آنکه شما خوب میدانید که من خود صاحب را از دادن کتاب
بمردم منع میکنم لیکن چون میر نصیر الدین صاحب از سبب دوستی من از بریلی اینجا
وارد شده اند و تشنگی چار شربت را از من بصحت رسانیده میخواهند که کم کم مهارت
درین پیدا کنند لهذا برای صاف نمودن ذهن و دریافتن عبارات نسخه قصه
تصنیف شما که تحریر نموده اید میخواهند جای اندیشه نیست بلا تامل حواله باید کرد لیکن
چون آدم ایشان را نمی شناسید آدم خود همراه آدم میر صاحب ممدوح کرده باید
فرستاد اگر چه بی رقعهٔ من آدم هم بخدمت نخواهد رسید در رقعه مرا شما خوب می شناسید
درینصورت احتیاج آدم هم نیست تصنیف هم برای همین است که کسی فیض
بردارد و الحمدلله که مردم را احتیاج بتصنیف الصاحب می افتد من کتاب را از کسی

دریغ نمیکنم لیکن در دادن کتاب غیر مهر کسی ازین راه تامل میرود که بعضی اشخاص
پابه احتیاط را ملاحظ نمیکنند چنانچه می شود بالجمله میر نصیر الدین این نسخه ترکی
صاحب است بی تامل باید داد خواه بخواند خواه نقل بردارد دبیر وزرا داب
گوید ازطرف شما بحضور عرض کرده شد و آغا صاحب را نیز از حضور دعا رسانیده
است و آغا صاحب سلام میرسانند و میر اکبر علی هم و مزاج حضور بفضل الهی رو بصحت
کامل دارد رقعه شصت و دوم دو روپیه برای آن زن کور سپرده
حواله آدم امیر صاحب باید کرد که بر دیگر روپیه باقیست آخر جمادی الآخره دو روپیه دیگر
نزد صاحب خواهد رسید و برای هدیة الغربا دو بار آدم و رقعه رفته بود مرزا جعفر
صاحب یکبار بدربار بودند و یکبار در جواب رقعه با دم مرزای ممدوح سپرده شد
وقت بیداری خواهد داد محتمل که تا شام کتاب بیاید اگر می آید صبحی میرسانم البته
کریم خان هم دو سه گهری روز برآمده خواهد رفت انتظار کتاب خواهید کشید و
اگر نمی آید جواب خواهد رسید باز فرستاده می شود لیکن شما در خط هیچ ننویسید اگر
خواهد آمد بر سر نامه اینقدر خواهید نوشت که هدیة الغربا هم فرستاده شد یا پارچه
علحده داخل لفافه خواهید کرد بعد تحریر رقعه کتاب هم آمد باید گرفت رقعه شصت
و سوم خواجه امامی صاحب پیاله شربت انار نزد صاحب فرستاده شد اگر
شربت با دم مولوی حسین علی صاحب داده باشید این پیاله را بخدمت وزیر صاحب
برسانید که داخل شیشه سازند و اگر نداده باشید برحیم بیگ یا حسین بیگ بگوئید
که بخانه مولوی حسین علی خانصاحب رسانیده بیاید فردا وقت سه پهر بالای بنگله
خواهید نشست اگر اتفاق شد من می آیم و شما سوار کرده برای سیر دریا خواهیم برد

در مکان آقا صاحبان نیز خواهیم نشست مکان مولوی حسین علی صاحب نهال
خانه مولوی محمد حسیب علیخان صاحب است حوالی دیگر که بکرایه بود از ان دست بردار
شدند رقعه شصت و چهارم خواجه امامی صاحب سلمکم تعالی
در عبارت دیروزه که ترکی بود یک لفظ از سبب تعجیل غلط نوشته شده بود
و عبارت مذکور اینست که شیدی خواجه قطب الدین کتمغا نیکا کتمغای فقط
بدینطور تمام صحت دارد یا کمکامی با کاف فارسی کتمغانیکا برای چه دیگر انکه فردا اول
روز بخانه تاج الدین حسین خان و آخر روز بخانه میر سید علیخان خواهم رفت پس
فردا انجا بیاید پس فردا انجا بجامی ایم زیاده عمر و دولت نصیب باد رقعه شصت
و پنجم خواجه امامی صاحب بمجرد دیدن این رقعه نزد فقیر بیائید و یک رقعه هم همراه
بیارید که از ذریعه درس موقوف است اینوقت کهاران میر صاحب نان برای
خود می برند و الاسواری میر صاحب چون راه خشک است پیاده با ید آمد از نیجا من
و میر صاحب و شما باتفاق بدولتخانه شما روانه خواهیم شد امروز وقت شام فرصت
موافق طلب میر صاحب در حوالی آقا صاحبان برای خواندن خواهد آمد رقعه
شصت و ششم مسوده اصلاح شده میرسد باید گرفت من هم شهر
نمی ایم انچه خوانده و فهمیده نخواهد شد تحقیق خواهید کرد رحمت خدا که خیلی خوب
اید دیگر اینکه مرزا شفیع امروز میرود و هر دو نسخه کتاب افسانه عربی از دیگری پیدا نشود
که در پیشانی خواص رسانیدن ان فراموش کند و برتراخانی باید گفت که دو
خط اسمی طالب حسین خان خطی ملفوف سربسته هست آنرا برسانید و باقی زیاده
بگفته رقعه شصت و هفتم خط فقیر و خط آقا صاحبان اسمی قاضی

صاحب میرسید پروانه باید نمود و باقی خط دیگر است که لفافه‌اش مُهر ای محض گردانید
شد ریختی را گرفته هفت سلسله تر نگاه دارید هر وقت که میخواهم میگیرم
و من دو سه گهری دیگر اینجا هستم بعد ازین می آیم خارش نیز بسحت [illegible] آورده
وست و افسانهٔ زعفران پری تصنیف ملازمان میرسد [illegible] رقعهٔ شصت
و هشتم خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی عرضی پسر میر الملک علی صاحب میر سید
جناب قبله و کعبه عرض باید کرد که یکبار نزد مرشد زادهٔ نصیر الدوله بهادر بدر
اگر بگویید که عرضی شخصی که نوکر حضور نباشد بحضور فرستادن خلاف دستور است
جناب قبله و کعبه الوقت بمرشد زاده بگویید که این شخص خانه‌زاد قدیم و از سه پشت
نمکخوار این چاق دولت است اگر بعد ازین تکرار نکردند فهو المطلوب والا محجوب نیست
عرضی را بطرف ثانی رد خواهم کرد و من از دیروز شاهتره میخورم و طعام من
پرهیزیست رقعهٔ شصت و نهم خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی
سواری بخدمت میرسد بلاتامل سوار شده باید آمد و هر سه کاغذ مرزا حاجی پسر
مرزا جعفر صاحب حوالهٔ میان حاجی کرده باید گفت که این کاغذها از قبیل است
که هر کس که رقعهٔ فلانی بیارد باو باید داد رقعهٔ هفتادم خواجه امامی صاحب
بدانید که در جزودان من جزو لوزا که تا دیروز دو نیم ورق از آن نوشته شده است
درمیان اجزای نسخهٔ تصنیف دیده و برآورده حوالهٔ رستم بکنید که همین جا خواهم
نوشت ماجرا اینست که امروز مرزا جعفر صاحب را خلاف عادت بنا بر ضروری
بیلی صاحب طلبیده اند والا روز جمعه بدربار نمی رفتند وقتی که من رسیدم
ایشان عازم دربار بودند بپاس خاطر من چار گهری نشستند آخر من خود از

ایشان مرخص شده بخدمت آقا محمد باقر خان [illegible] مرضی صاحب خانها آیند که
تا شام اینجا باشند درین صورت بهار [illegible] پیش [illegible] ماند [illegible] باید نوشت
رقعه هفتاد و یکم تازه اینکه شخصی معمی [illegible] پهیلی بزبان هندی در حضور
پیر و مرشد یعنی والد ماجد [illegible] گرده بود آن لغز [illegible] اینست که آن کدام چیز
است که مرکب از چار حرف است هرگاه یکحرف ازان دور نمایند همان چار بماند
و اگر دو حرف محذوف شود همان چار بماند و همچنین اگر سه حرف دور نمایند باز همان
چار بماند و اگر چار دور نمایند باز چار بماند میر انشاء الله خانصاحب رقعه [illegible] نوشتند
که هرچند متوجه این چیز [illegible] نشده لیکن بپاس خاطر من ملتفت شده این لغز را دریافت
کردند [illegible] خان موصوف عزیز است بتامل رفتم همین که اندکی فکر کردم
مطلوب بدست آمد [illegible] شد که پهیلی مذکور عبارت از چادر است زیرا که هرگاه یک
حرف ازان دور کرده شود چار باقی میماند یعنی دال هرگاه دال از چادر محذوف شد
چار باقی ماند و اگر دو حرف دور شود همان چار میماند یعنی دال و رای مهمله ظاهر است
که بعد دور کردن دال و رای بی نقطه از چادر چا باقی میماند که بحساب ابجد چار میشود
و همچنین از دور کردن سه حرف که چار باشد دال میماند که بحساب ابجد چار است
و همین صورت از دور کردن چهار یعنی دال که بحساب ابجد چار است لفظ چار باقی
میماند این لغز را مفصل در خط خانصاحب هم باید نوشت و از دیوان صاحب هم
باید پرسید اگر فکر ایشان کار نکند خود ذکر باید کرد. **رقعه هفتاد و دوم**
امروز که نهم صفر است عرضی شما که اسمی قبله و کعبه است و دیروز آمده بود بمطالعه
در آورده شد و آن رقعه مختصر که بنامی خود هم بود نیز دیده شد از استغنای خانصاحب

نوکر سرکار بودند ایشان یعنی قاضی صاحب [illegible] همین که بمنزل رسیدند بهلبان را طلبیدند
گفتند که گاوان هر روز چه قدر [illegible] تا بشنوم برای [illegible] و [illegible]
توجه در کار است بهلبان جواب داد که سپاهی [illegible] برادرهای خود گفتند آغا صاحب
خرچ راه [illegible] داده اند [illegible] دادند از صاحب [illegible] گرفتم حالا که [illegible]
چه طور بگیریم هرگز [illegible] هضم نخواهد شد گفتند این هرگز نمی شود [illegible] از پیش خود بخورید و این
[illegible] که آغا صاحب خرچ داده اند بهلبان سه روپیه از کمر خود کشیده بایشان
نشان داد باز هم قبول نکردند آخر طرف ثانی مجبور شد غرض که خرچ خوراک هر دو سپاهی
و بهلبان و گاوان بذمه ایشان [illegible] و وقت رخصت هم یک روپیه انعام دادند بهلبان آن
سه روپیه را [illegible] رسانیده این حکایت را نقل کرد آغا صاحب گفتند که اگر
طبیعت ایشان این قدر در خرچ کردن بی اندیشه بود چرا بهل بکرایه طلب نکردند خود را
سپاهیان و بهلبان هم مضائقه نداشت خرچ گاوان والعلم چه ضرور بود بهل
مال ایشان بود الحاصل اینجا تجویز شده بود که انچه از ایشان خرچ شده است بخدمت
شما که قائم مقام پدر بزرگوار خود هستید رسانیده شود لیکن من منع کردم گفتم
در عالم اتحاد انعام مضائقه ندارد **در رقعهٔ هفتاد و پنجم** پوشیده نماند که خط
شما امروز که غرهٔ صفر است بمن رسید لیکن چون من از دیروز باز بحضور آمده ام
و هنوز دو گهڑی بهر یکپاس نزده بودند که بهجو از نخاس این خط و عرضه که برای جد مجید
خود نوشته بود پیش من آورد نمیدانم که هرکاره خط مذکور امروز رسانید یا دیروز
ظن غالب اینکه دیروز آورده باشد خلاصه اینعرضی جواب همان خطوط است
که بیست و چهارم محرم از ینطرف رفته بود زیرا که بیست و هفتم شما این خطوط

را نوشته‌اید الحاصل مضامین مرقومه [illegible] مشتمل الواقع فرستادن خط
مشتمل وفات [illegible] مرحومه مغفوره [illegible] خان دیوان [illegible] وقت تحریر خط تعزیت
از خاطر من رفته بود حق این است که [illegible] نوشتیم سوای [illegible] شما که از طرف
ایشان ممنوع بودند و خود هم مناسب ندانستند دیگری چگونه [illegible] آنچه از دو نور
الطاف آقای قدردان [illegible] ملک خصال در حق خود نوشته‌اید یک [illegible] موکد [illegible]
ادای در آن گنجایش ندارد اگر صفات حمیده صاحب والامناقب مدظله العالی
گوش پیامغان را می‌نواخت رفتن شما که روا امید داشت الحمدلله که رفتن شکوه آباد
اصلی نداشت و این شهرت بنا بر مصلحت بود شیر و شکر در دهن عمله که خاطر ما را خوش
کردند باقر بیگ خود یقین است که مورد عنایت باشند و [illegible] باورچی باین صفت که طعام
انگریزی و هندوستانی هر دو خوب بپزد بغیر از بیست روپیه مشاهره برای
او قرار گیرد راضی برفتن [illegible] نمی‌شود حق بجانب اوست چرا که اگر بجای
او دو باورچی نوکر کرده شود هر یک کم از ده ده در سفر نمی‌گیرد پس این بیچاره
که یک دو آدم پیش خدمت هم خواهد گذاشت در سفر چگونه کم از بیست روپیه خواهد
گرفت خلاصه آن باورچی که اول مقرر کرده بودم بعظیم آباد رفت و خوب شد که رفت
برای این که بسیار بدرو بود لائق امرا نبوده است و حقه بردار معقولی بدست
آمده بود [illegible] هم هست لیکن پنجاه ساله بلکه از پنجاه هم متجاوز است خانصاحب
پسند نکردند بهر کیف شما خود بجناب صاحب والامناقب عرض بکنید که اگر مشاهره
باورچی مع پیش خدمتش بیست روپیه مرکوز خاطر والا باشد من باین صفت شخصی
که هر دو طعام خوب بپزد بدست آورده روانه خدمت عالی بسازم یا کسی جدا

جدا با هر هر صناعت عمده ده روپیه را تنها نیاورده بفرستم آنچه نوشته ام بحضور عرض کرده هرچه بفرمایند بالله نوشت زیاده

رقعهٔ هفتاد و ششم

ستاره اوج معالی و مهر برج مجد و عالی سلمکم الله تعالی خط اسمی عمو صاحب شما در جواب خط ایشان که امروز از معرفت سبحان علی خان صاحب رسیده است میر سید این را هم بگیرید خانم باید داد بهتر این است که هر دو خط اسمی ایشان در خط خود پیچیده بنام مذکور برسانید و دیروز دستار و دوپته و شمشیر و پستول فرستم را در مکان میر انشاء الله خان صاحب با قلیان بدرتی حضور شیخ صاحب خانه و دو دستار دیگر با پوشش از دیگر آدمان دزد برد و بخواجه حاجی خان باید گفت که مسودهٔ خود را حوالهٔ حامل رقعه نمایند بار دیگر شاه علی مهل شما باید داد مرد که سخت خر است در باغ ... پسر مرزا جعفر رو بردی پنجاه کس من میداد گفتم بیش عذر بکند این را ... موقع را درست نمی فهمد من برای آمدن سعی میکنم لیکن هنوز در حضور کار ها است معلوم نیست که مفردات را تا کجا حفظ کردید و در مصادر چند ورق باقی است خط قاضی صاحب نیز فرستاده شد باید گرفت آن خط اول خود نزد قاضی صاحب روانه کرده باشید یا در همین خط که حالا جواب این عرضی خواهد بود روانه خواهید کرد خلاصه خط آنجا صاحبان هم در خط خود خواهید گذاشت زیاده خیریت

رقعهٔ هفتاد و هفتم

از خواجه آغامی صاحب دریافت نمایند که دو خط متضمن سفارش امیر علی میر سید مشار الیه را طلبیده هر دو خط حوالهٔ او باید نمود و باید گفت که هر دو خط را بمطالعه در آورده ... وقت در خانهٔ خود شش سرشان بصبح بگیرد سر باز نگاه ندارد و در میان خط اسمی مرزا باقر صاحب کاغذ کوچکی دیگر است که تتمهٔ آن خط است آن را نیز باحتیاط تمام در خط خود گذاشته بند بکنید تا شبی که کاغذ مذکور ببینند و خراسها ... حالا صاحب شنوند که این مرد

عزیز زرد اول بمن گفته بود که صاحب [illegible] هستند من سوای نوکری بکسی مصارف
اخراجات نخواهم شد [illegible] بیشتر خود [illegible] زبانی صاحب دریافت شد
که کمر بگدائی بسته اند باشد که من از قرب [illegible] چنین آدم سخت خجالت میکشم و کار
اینگونه مردم کاهی درست نمی شود مگر این قدر می شود که [illegible] یکبار بطریق
خیرات چیزی میدهد بهمت جناب خواجه قطب الدین که عزت خود و آبروی مرا نگاه داشت
خلاصه این است که در خط اسمی مرزا باقر صاحب بمجبوری چیزی نوشته ام از اول
خبر نداشتم که بگدائی میروند والا جواب صاف داده میشد حالا که وعده کرده بودم ایفای
آن ضرور افتاد من هم بعد دو روز می آیم غزلی امروز هم گفته ام فردا با غزل دیگر بخدمت
خواهد رسید

رقعه هفتاد و هشتم

مخفی نماند که خط میمنت نمط مرقومه
بست و هشتم جمادی الاولی سنه ۱۲ هجری امروز که پنجم جمادی الآخر موافق سنین
مرقومه در روز دوشنبه مشهور بروز بنی امیه در شیعیان است رسیده مطالب
مندرجه احرف بحرف ذهن آشنا ساخت عرضه که بجناب قبله و کعبه نوشته اید
نیز بنظر درآمد لیکن خط اسمی خانصاحب لطف نشان بمراد نرسید زیرا که جناب
ممدوح پریروز وقت عصر مع الخیر روانه منزل مقصود شدند خط مذکور ملفوف همین
رقعه است بعد مطالعه پاره باید کرد مخلص و ناهر سنگه از پریروز بخدمت آقا صاحبان
مخدوم بوده آیم ملازمان ناهر سنگه صاحب که حالا بگنگا رام موسوم اند صبحی باستان
دولت صاحب عالم بهادر خود بار رفتند بخدمت ایشان احتیاج عذر عدم تحریر نیست
لیکن چون شما نوشته اید البته چیزی میگویم یا می نویسم برای صاحب والا قدر
ممدوح عجب مجتبی با شما دارند بعد صد خط هم اگر یک جواب نرسد خط صد و یکم

مخدوم عنایت خواهند کرد ده روپیه ... صاحب گرفته همراه خرج خود نزد من
بفرستاد که بدوستی بیچاره ... رسانیده شود زیاده خیریت

رقعه هفتاد و نهم

مخفی نماند که دیروز که روز ... بیستم شعبان بود خط مسرت نمط موافق
دستور در لف عرضی اسمی جناب قبله و کعبه متضمن خیریت ... و آمدن خانصاحب
مشفق از پرگنه و مهمان شما بودن تا مدت یک شب در انجا و عنایت صاحب والا
جاه و طلبیدن پولها برای چهیر و نوید تازه که خداوند کارساز زود شما بمنصهٔ ظهور
جلوه دهد رسیده مسرور ساخت دعوت خانصاحب مع خدمه و رفقا از واجبات
بود انچه بعمل می آرید بجا و پسند طبع هست و بوئی که از گل صد برگ بدماغ شما رسیده
است مشام گوشِ ما مردم مشتاق آنست ببینم کی دماغ آرزوی ما را معطر میکند
و عذری که در خصوص عدم ارسال مبلغ تنخواه در عرضی نوشته بودید بیجا نبود خوشا
زریکه در ضیافت دوستان شفیق بمصرف در آید رفتن شکوه آباد خانه خراب
هم خاری در دل می شکست الحمد لله که این بلا از سر باز شد از اخبار تازه اینکه روز
سیزده شعبان غلام حسین خان صاحب جد تاج الدین حسین خانصاحب برحمت الهی
پیوستند اگرچه از مدتی آفتاب لب بام بوده اند لیکن چون همه صاحبان ماتمی بعمل
آورده اند شما نیز خطی متضمن این تعزیت بخدمت خانصاحب نوشته ارسال
دارید که رسم دنیا همین است و عذر بیخبری خود نیز ازین واقعه بنویسید تمام شد
این مطلب پیشتر نوشته بودم که مادر محسن با بیمای قبله و کعبه مع فرزندان
و احمال و اثقال خانگی در حویلی نو تعمیر اقامت گرفته و خبر است که زوجهٔ میر عبد الله
نیز همانجا ... خواجه عبد الله هم شاید همانجا رفته بودند حالا حقیقت حال برین

مسئول است که بنقیہ اینہا باشتیاق [illegible] کو وطبع ہوای خوش در انجا ماندہ
بعد پنج شش روز که برای دوره برای [illegible] دن کشتی و نیاز خضر بکنند
در یا خرد و کلان اینجا آمدند بعد حصول فراغ [illegible] والدہ میان کمو با اولاد امجاد خود
بجای خود مراجعت نمود و دیگران خود را از رفاقت شان دزدیدند گفتند که ما مجبوریم
آن مکان بدل ما نمی چسپد تا وقتی که انجا جا ہا جدا جدا طیار نشود ما حویلی را نمی گذاریم
قبله و کعبه ازین حرف تر آمده گفتند که خوب است ہمین جا بمانید بعد ایام بارش عمارت
مختصری برای خود میسازم این قدر مبلغ از کجا بیارم که برای ہر یکی جداگانه عمارتی
تعمیر کنم بہر حال بعد برشکال باید دید بالفعل خود تنہا والدہ میان کمو مع فرزندان انجا
است و دیگر وضیع و شریف از اناث و ذکور و اطفال کوچک و بزرگ ہمین جا می باشند
مرضی قبله و کعبه این بود که بعد تعمیر پذیرفتن جمیع امکنه که بعد برشکال متصور است انجا بروند
روزی نواب شمس الدوله بہادر در خلوت گفتند که برای خدا زود تر ہا انجا بروید زیرا که
طبیعت حضور گرفتار توہم است مبادا بخاطر بگذرد که ایشان خود در شہر می باشند
اینجا ہم سیرگاہی ساخته اند که گاه گاہی مع رفقا و عیال و اطفال آمده یکدو روز بسر می برند
و از شخصی نقل کردند که بیچاره حویلی ساخته بود لیکن ہنوز از باعث نحوست ساعت که
منجمی برای چند روز منع کرده بود در شہر متوقف شد از بد قسمتی او روزی سوار
از انطرف گذشت آن مکان را خالی از آدمی دیده پرسیدند که این خانه را که ساخته
است مردم عرض کردند فلانی ہمان وقت مسکین را بیطرف کردند قبله و کعبه بمجرد
استماع این حکایت فردای آن روز رونق افزای باغ شدند و شب و روز
ہمانجا بسر می شود دیگر آنکه آقا صاحبان شفقت نشان از چہار روز جواب

خط سابق شما نوشته نبود من فرستاده بودم در لف همین کاغذ میرسد این بار
چه رسیدن آن باید نوشت لیکن کاغذ قدری طویل و عریض باشد برقعه وار اکتفا نباید
ورزید بر عریض این پارچه کوچکی کاغذ اکتفا است دیگر گنگا رام جی بخیر و عافیت اند لیکن از
بیماری فرزند دلبند خود خیلی مشوش می باشند باید چه می شود بر سر نامه عرضی
لفظ غلام خواجه امام الدین بود معلوم نیست که این غلام را شما هم می شناسید یا نه سابق
ازین برای یاران لقبها بود حالا گفتن چه فائده زیاده خیریت

رقعهٔ هشتادم

منشی حمیدی مرتبت ولوذعی سحبان منزلت سلمکم الله تعالی بعد آرزو ها مخفی نماند
که امروز که پنجم شهر حال است صحیفهٔ محبت طراز رسیده جهان جهان نشاط باین
مشتاق ارزانی داشت بر عنوان مکتوب شما مرقوم بود که شاید خطبهٔ دیوان شریف رسیده
والا با ترجمه میرسید آنچه گمان برده اید مقرون بصحت است اگر بداعی منتظر میرسید
ترجمهٔ آن نوشته میفرستادم معلوم نیست که خط مشتمل خطبه در ڈاک فرستاده بودند
یا بدست آدمی که باین طرف می آمد سپرده اید اگر در ڈاک داده اید نرسیدنش دلیل
قطعی بر تلف شدن آنست یا غالب شدن سهو بر متصدیان ڈاک در هر دو صورت
از ان مایوس باید شد و اگر این هر دو علت پیش نمی آمد کیها رسیده بود و جوابش
نوشته شده بود و اگر تفویض شخصی که عازم لشکر بود نموده اید بعد ازین خواهد رسید
محتمل که آن مرد از جهت بعضی ضروریات چندی دیگر در شهر توقف ورزیده یا در راه
کدام جائی پیش آمده المختصر هر گاه خطبه بفقیر میرسد ترجمه اش بخدمت خواهد رسید
تمام شد این مطلب آمدم بگفتگوی دیگر خطی که ملفوف خط خانگی خانصاحب و
قبله میر اسدالله خانصاحب فرستاده ام و بصاحب نرسیده نرسیدنش از

مجبوریها است امر پس این است که خانصاحب روزیکه من این خط بخدمت شان رسانیده‌ام
دو خط نوشته بودند یکی متضمن احوال خود که هر روز می نویسند آنرا در ڈاک سپرده بودند
و دوم مشتمل بر هنڈوی پنجاه روپیه که از مهاجن فرستادند از اتفاقات عباد الله
خانسامان خانصاحب خط فقیر را در خط هنڈوی ملفوف کرد که باحتیاط تمام برسد
یا سهو واقع شد چون قاعدهٔ فرقهٔ مهاجن است که خط هنڈویها را بعد جمع شدن روانه
می نمایند یک هنڈوی را زود تر روانه نمی سازند ازینجهت سه چهار روز بدکان
مهاجن ماند و در چهار پنج روز هرکارهٔ مهاجن بلکهنو رسید و آنجا رسیده خدا داند
که مهاجن چه وقت باکرم علی خانصاحب پدر زن خانصاحب خبر کرد بالجمله اکرم علی
خانصاحب خط مذکور به برخوردار کامگار میر محمد تقی خان سپرده اند اگر فرستاده
باشند فهو المطلوب والا خدا بخش را در حویلی اسمعیل گنج فرستاده باید طلبید
و دیروز هم خطی درلف خط خانصاحب فرستاده ام آنرا هم برخوردار خواهند رسانید
یا صاحب خود بطلبند

رقعهٔ هشتاد و یکم

منشی بلاغت نشان نخلبند
بوستان عبارات براعت طرازان سلمکم الله تعالی بعد آرزوی ملاقات شریف
و تصور خوابهای خوش در شب مهتاب بالای بام و حظ بردن از قلیان الخ
خواجه وزیر خانصاحب دام لطفهم واضح باد که دیروز هر دو رقعه طبع زاد صاحب
ملاحظه نموده با ترجمه پارسی و دو رنگین در رقعهٔ خود مع قصیده درلف خط خانگی
خانصاحب و قبله میر انشاء الله خانصاحب روانه نمودم اغلب که یکروز پیش
از رسیدن این خط بخدمت برسد یا اینکه بسبب بعد مسافت مکان
خانصاحب از تحاس دور رسیدن آن دیر کشد پیشتر ازین نیاز نامه بخدمت

والد ماجد صاحب نوشته فرستاده شد باینصورت که خطها در ڈاک انگریزی
روانه شده نزد دیوان صاحب خواهد رسید ایشان بقاضی صاحب خواهند رسانید
اگر جواب می آید نزد صاحب خواهد رسید لطیفهٔ شما دیدم یاد میکنم و میخندم
بقاضی صاحب هم آن لطیفه را اگر اجازت شد خواهد رسید بنده خیریت احوال لشکر این است
که هنوز جائیکه هست هست کوچ شنیده نمی شود شاید تا آخر ماه ربیع الثانی بلکهنو متوجه
بشوند این قدر هست که ازین زمین بفاصله یک کروه پیشتر رفته خیمه می زنند زیراکه
در اینجا از باعث مقامات قدری عفونت در هوا هم رسیده است لولیان این ضلع
هم در لشکر آمده اند عجب صورتی و طرفه خوانند نی دارند لیکن این قدر هست که طرز خواندن
دیوتشاک لکهنو دگر چیز است صورت باختیار خداست بر شهر موقوف نیست همه
زنها در خواندن بالا بر سر غزلهای فقیر می ارزند زیاده خیریت رقعهٔ هشتاد
و دوم افصح الفصحاء و اعرب العرباء سلمکم الله تعالی بعد دعای طول عمر مخفی نماند که ذریعهٔ
الفاظ یعنی مکتوب بی لنو از شما در سلطان پور که بفاصلهٔ پنجاه کروه از لکهنو کنار نهر
گومتی واقع است رسیده فرحت افزای خاطر نگران گردید هر دو رقعه که در لفافهٔ آن
بوده است با ترجمه در همین کاغذ ملفوف است ملاحظه باید کرد لیکن این بار زائد
غور در آن ضرور است چراکه من از سبب تنگی جا ترجمهٔ الفاظ زیر آن نکرده ام شما
خود نام خدا صاحب فهم رسا هستید در اصل رقعه نظر نموده لفظی را که از آن مسموع
صاحب نباشد و معنی آن نفهمید در همین کاغذ الفاظ ترجمه را دیده حالی خود بکنید و آن
عبارت را با انتظام درست نمایید و نیز بعضی الفاظ را که معنی آن صاحب میدانستند
و در رقعهای دیگر هم ترجمهٔ آن نگارش پذیرفته از قلم نریخت حالا بعنایت ایزدی

شما آن حال ندارید که لفظ لفظ را بشما بفهمانم الحاقل تکفیه الاشاره صاحب بجای
خود وقت فرصت ترجمه رقعها را مطالعه نمایید بیشتر خود بخود دریافت خواهد شد هر چه
از باعث سهو من در تحریر یا مخدوش شدن خط یا سبب دیگر نخواهید فهمید من نشان
خواهم داد مسوده که در خط سابق بر صاحب فرمایش کرده ام فرود نوشته باید فرستاد
مضمون خط قاضی صاحب دریافت شد بر یک فقره که در خط صاحب بود بسیار خندیدم
این را مزه طبیعت میگویند و همین جان تحریر است صد آفرین احوال لشکر این است که بیست و دوم
بستم شهر حال از گومتی عبور روا قع شد و انطرف آب خیمه ها زدند خبرها موافق زبانهای
متعدد مختلف است بعضی بر آنند که پنجم ربیع الثانی داخل لکهنؤ می شوند و بعضی برینکه
بطرف انتهای کلان رو باله آباد برای شکار کوچ خواهد شد و پاره چنین میگویند که بدلهمو
و بریلی که از لکهنؤ بعد سه منزلی دارد میروند و نیز خبریست مخفی که بیگم فیض آبادی که چاق
شده بود باز بیمار شد و اهل عیادت همانجا میروند والله اعلم بالغیب هر چه از قلم
قدرت مترشح شده جلوه ظهور خواهد داد و تازه این است که پیش پریروز جناب عالی
پشت سر خیمه حضور پر نور در سلطان پور از گومتی عبور نموده اشرف علی خان داروغه
داغ تصحیح را برای وا نمودن این پیغام بحضور معلی فرستادند که حضور درین سفر باوجود
کثرت مقالات در فیض آباد بنده را یاد نفرمودند و میر اکبر علی را هم نفرستادند حالا
هر روز که مرضی مبارک باشد شرف اندوز شوم ملازمان والا فرمودند که مالک خانه
را برای آمدن در خانه حاجت باجازت کسی نیست [illegible] خانه
خانه صاحب است بعد از آن میر اکبر علی بوقت معین پیش جناب عالی رفتند اول مستفسر
شده فرمودند که من گاهی بغلط هم در اوتاق حضور نخواهم رفت زیرا که در این

سفر گاهی ما را یاد نکردند موعد رفیض ابا د شما را هم نفرستادند خلاصه بعد قال و مقال
چنین قرار یافت که فردا معاف پس فردا از اینجا که سواری سوم رسالت بخط مستقیم
در خیمه حضور می آییم چنانچه دیروز موافق وعده تشریف آوردند و تا شش گهری جلسه
معقول و اختلاط دلخواه بود چون این بار طائفه همراه لشکر نیامده اند چهار چوکی مرفا
از ارباب طرب که یکی از آنها پرگاس است آمده بودند

رقعهٔ هشتاد و سوم

خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی از یک شلل داماد کوچک میر انشاء الله خان
عرصه بر من تنگ کرده بود که برای خدا یکبار مرا هم همراه خود در میله سورج کند باید برد
و من هم وعده کرده بودم که ان شاء الله العزیز این بار شما را می برم برای همین بشما
گفته بودم که بجناب قبله و کعبه عرض کرده یک فیل دیگر بطلبید والا برای ما مردم یک
فیل و یک حیانه کافی بود الحاصل درین ایام که میله نزدیک شده بود داماد او می آمد دو
سه روز پیش ازین که برای عیادت پسر خانم بور رفته بودم باز همین قصه بود و از سر نو
وعده شد پیر پیروز تا شام هیچ خللی در رفتن واقع نبود دفعةً واحدةً این سانحه در
پیش شد من همانوقت بصاحب گفتم که حالا حرف میله سهواً هم بزبان نباید آورد
شما هم گفتید که هرگز بغلط هم از زبان بر نمی آرم صورت این است که من از روزیکه
وارد لکهنو بوده ام گاهی بسر شما و با امیر المومنین علیه السلام که صورت میله های لکهنو
ندیده بودم از روزیکه مولوی عبد القادر خان و رفقای ایشان وارد این شهر شدند
د بهم چیان شده اند یکبار هم برای دو گهری وقت عصر در میله آتهون و یک روز
بر تالاب میان فتح علی رفته بودم و این همه گردشها یعنی میله هنومان و سورج کند
و کنار گومتی که اتفاق رفتن شد از دولت عمو صاحب شما خواجه امیر خان

سلمه الله تعالی و والد و جد شما است که همیشه مرا ترغیب میله و طعن کاہل وجود بهادلاد
بر سر آن آورند که من هم در هر میله شریک این صاحبان میشدم و ایشان
هر دو صاحب تابع رای مرزا مغل بودند شما دران روزها صغیر بوده اید و در صحبت
ما مردم کم می نشستید الحاصل این پسر هم مشتاق میله است از دیروز خود را پیش
من رسانیده شب هم همین جا بود مجبور ازین جهت که تنها همراه این طفل رفته چه خواهم
کرد آغا صاحبان را که قبل ایشان بچرا رفته است راضی بسواری چوپاله ساخته ام
هر دو بزرگ بپاس خاطر من زر خرج کرده چوپاله ها از خانه یک سوداگر کشمیری طلبیده
اجوره کهاران از پیش خود داده اند و تاج الدین حسین خان عذر درد سر پیش کرده
و این بهانه نیست راست است و این را هم خوب میدانم که جناب قبله و کعبه قائل تقدیر
الهی هستند و رفتن این چیزها نیستند میدانند که کسی که رفت باز نمی آید پس این حرکات
برای چه لیکن از زبان مردم رهائی نمی شود و زنان مطعون می سازند و شما بالفضل
الهی میله ها دیده اید و تماشا ها کرده اید و سوای این پیشتر هم بتحریک پدر و عموی مرحوم رفته اید
مثل دیگر بچه ها کاهی بی اختیار نبوده اید روح شما روح آدم نود ساله است بلکه از دو سه
چند قدم پیشتر باشد که من بپاس خاطر این طفل که از دیروز بگردن من چسپیده است
میروم و آقا صاحبان بپاس خاطر من تمام شد این مطلب انشاء الله العزیز وقت
عصر من هم می آیم

رقعه هشتاد و چهارم

خواجه خانقاه فهم
رسا و سجاده نشین ارباب عقل و ذکا سلمه الله تعالی بعد تمنای ملاقات شریف
مخفی نماند که بتاریخ یازدهم شهر حال روز دو شنبه نوشته الفت سرشته یاد و
مسوده مرقوم هشتم شهر مذکور و دیروز که دوازدهم ورود سه شنبه بود صحیفه دیگر

مرقوم ششم با دو مسوده دیگر هر دو بزبان عربی رسیده مسرور ساخت خواسته بودم هر چهار مسوده را ترجمه نموده بفرستم لیکن دیروز صاحب عالم بهادر بسیر فیض آباد تشریف برده بودند فقیر هم در رکاب بودم ازینجهت فرصت آن نشد که دست بقلم زنم امروز دو مسوده فارسی ترجمه نموده درین لفافه پیچیدم دو تای دیگر که باقی ماند فردا یا پس فردا خواهم دید نوشته بودید که قریب پانزده خط فرستاده ام ازین که در راه ضائع شوند مجبورم حیرانم که چه خاک بر سر خود بریزم ضرورت این است که من این معامله رای فهم اصلا در تحریر شما را بقصور نسبت نمی توانم کرد همین است که کارهای ڈاک نرسانیدند و این چه حرف است خاک بر فرق دشمنان خود بریزید سر شما را من قابل تاج جواهر نگار میدانم دیگر آنکه من ازینجا خطی بخواجه امیر خان صاحب نوشته در ڈاک انگریزی فرستاده بودم دیروز جواب هم آمد از خط مذکور دریافت شد که شاه علی در کالپی است امیر صاحب بر حال او رحم آورده شاید چند کس را با خود متفق ساخته بطور چنده چهار روپیه ماه بماه مقرر کرده اند و اراده دارند که بنصیر الدوله هم سفارشش کنند و احوال لشکر برین نمط است که زبانی چوبدار صاحب کلان دریافت شد که روز دوشنبه روز کوچ بلکهنؤ می شود در رقعه آغا صادق صاحب بدین مضمون بود که پس فردا کوچ بلکهنؤ است والله اعلم بالصواب لیکن اینقدر میدانم که حالا سوای لکهنؤ هیچ طرف کوچ نخواهد شد اگر چه یاران تعریف زمین فیض آباد بسیار میکنند لیکن بیت الخلای لکهنؤ را به از عمارت زرنگار فیض آباد میدانم و در وقتی که این آباد بود و لکهنؤ ویرانه باز هم لکهنؤ را پسند میکردم کسانیکه این شهر را ستایند شعور ندارند زیاده خیریت

رقعه هشتاد و پنجم سرامد خواجگان

عالی شان خواجه امام صاحب سلمه الله تعالی بعد اشتیاق واضح باد که امروز که بیستم
شهر حال است بعنایت الهی بداود پور کوچ ششم کرده ام طرف لکهنو اتفاق افتاد
وچنین قرار یافته که ازینجا در شش روز بلکهنو برسیم امروز جمعه است از فردا که شنبه است
ششم روز حساب باید کرد اگر خدا راست آرد روز پنجشنبه آنجا خواهیم بود مرضی جناب عالی
نبود که کوچ بکنند صاحب کلان بپاس خاطر کوچ خود را تعجیل کرد خدا جزای خیرش دهاد

رقعه هشتاد و ششم

نهال بوستان شرف وجلالت نصرکم الله تعالی

امروز بخدمت آغا صاحبان احوال شادی همشیره خواجه قمر الدین نوشته شد چون
مجلس بسیار کم است ایشان بطیب خاطر تشریف خواهند آورد لیکن بروز پنجشنبه رفتن
صاحب بخدمت ایشان ضرور است خلاصه من هم تا فردا می آیم بطوریکه مناسب میدانم
بعمل می آرم دوشاله کروری نومسلم پسر جکاوری سنگه نانک شاهی سه جزو اخبار چار شنبه
نزد من رسانیده بود نذر از رستم باید گرفت

رقعه هشتاد و هفتم

زنده کن نام سعدی و نظامی خواجه امامی سلمه الله تعالی دو روپیه و دو لفافه نزد آن معدن
فضل و کمال میرسد گرفته یک روپیه در قرض خود که برای آن هر دو مغل تازه وارد مسافر
راه مکه آورده بودید بگیرید و یک دیگر بمرزا محمد شفیع برسانید و امروز بعد عصر وقتیکه
دو گهڑی روز باقی بماند هر ارکار را گذاشته در دالان پائین با نزدیک بدرخت
انجیر بر موندهه بنشینید هرگاه خیرات علی نام خدمتگار آصف الدوله بهادر که صاحب
او را بخوبی می شناسند بیاید یک لفافه ازین دو لفافه که عبارتش عربی است بنام مرزا
بدهید و بگوئید که در کهڑکی اشرف آباد داخل شده در خانه حکیم میر صادق برسید و از خانه
حکیم مزبور خانه مولوی غلام ضامن صاحب را دریافت نموده این لفافه را بدست

مولوی صاحب ممدوح [illegible] در جواب بگویند آمده بخدمت شما گزارش دهد و صاحب
لازم است که از دو گهری روز باقی بنده تا وقتی که تاریکی زمین و آسمان را بگیرد و نوبت
احتیاج قوت باصره هر دو حیثیت با عانت چراغ و مشعل رسد بیرون نشسته باشند
و درین عرصه یقین است که نامبرده موافق قرار داد خود شما و شدت احتیاجی که دارد
خواهد آمد و لفافه فارسی پیش خود بگذارید هر گاه آمد که به صدای هیچ آیندن بیخبر از مقامات
که بعلم خود خوش آواز و عازم فرخ آباد و متوقع خوش خوانی خود برای تحصیل زر است
بیاید تفحص او باید نمود و هم بگوش عمو صاحب خود عرض باید کرد که آمدن جناب عالی
بخانه صاحب عالم پیش از وقوع این امر پیش کسی بزبان نباید آورد زیرا که این مردم
قاعده دارند که خبرها را شنیده جا بجا بمجالس انتشار میدهند مبادا قال قال جاسوسی
بگوش رئیس برساند و موجب تکدر خاطر نازکش شود و اگر بخدمت قبله و کعبه هم این
خبر عرض کرده باشند امروز این قدر باز عرض بکنید که بر زبان نیاید هر چند میدانم
که بمنع کردن ما موقوف نیست خود بخود بکسی نخواهید گفت لیکن چون از قبیل اسرار
نیست شاید بمقتضای بشریت در عالم اختلاط بزبان آید پس آگاه نمودن از بیخبری
بهتر است

رقعه هشتاد و هشتم

نیر اوج اقبال منشی خواجه امام الدین خان سمرقندی دریافت نمایند که دیروز وقت شام هیچ یک رقعه و یک کاغذ مرتبه
بمهر چند کس در مقدمه رهن که الحال نزد لطفی بیگم بود آورده جای شما را آنجا
نیافت نزد عمو صاحب شما گذاشته رفت یقین که شب بملاحظه شما در آمده باشد
معلوم نیست که شما کجا رفته بودید شاید ضرورتی داعی شده باشد والا عادت شما
نیست که جائی بروید و من امروز دوائی دیگر شروع کرده ام چهار روز این را

هم عالم بعد ازین آنجا اراده بنای آمدن خان صاحب مشفق مهربان دارم و فردا در حضور پر نور
مجلس تعزیت امام علیه السلام است صبحی ارشاد شده بود که بخواجه امامی بنویسید که فردا با
هر دو برادر خود چار گهری روز بر آمده اینجا برسند عرض کردم که خواجه امامی درین مجلسها
هرگز حاضر نمی شوند فرمودند که این چه معنی دارد که آدم در مجلس تعزیت سید الشهدا حاضر نشود و در
خانهٔ ما قاعده نیست که کسی سب اصحاب بکند گفتم خواجه امامی این همه تعصب ندارد
و اگر کسی بد بگوید بد هم نمی زنند چراکه ایشان کار با جناب امام علیه السلام دارند اگر کسی
بد خواهد گفت سزای خود را خواهد یافت یقین که مرد با لیاقت این حرکت نخواهد کرد
که علی رؤس الاشهاد تبرا بکند و از آدم رذیل مقام شکوه هم نیست بهر صورت
ایشان حاضر خواهند شد تمام شد سلسلهٔ قال و مقال با حضور حالا بشنوید که فردا هر دو
فیل و دیگر سواریها برای آوردن مرثیه خوانان و کتاب خوانان وغیره خواهد رفت
درینصورت هیچ سواری خالی نیست که نزد شما برسد پس لازم این است که شما
و خواجه عبد الله کلان در میانه بنشینید و خواجه اسمعیل خان را بالای اسپ عمو صاحب
خود سوار کرده چار گهری روز بر آمده اینجا برسید آخر روز از اینجا هر سه برادر بالای
فیل خواهید رفت فردا بهر صورت آمدن ضرور است زیراکه حضرت خود فرموده اند
در نیامدن گمان تعصب خواهند برد و سوای این مکروه است که در مجلس رقص باید
آمد و در تعزیت کناره باید کرد

رقعهٔ هفتاد و نهم

رقعهٔ دیروزهٔ شما
خوب بود لیکن بخت سعیدی و طالع حمیدی غلط بوده است ازین جهت که بخت
موصوف است و سعید صفت آن و همچنین طالع موصوف است و حمید صفت آن
و ضابطه نیست که صفت و موصوف را یکجا مضاف سازند بخلاف فارسی که اینجا

بخت سعید من صحت دارد و طالع حمید من نیز و در عربی قاعده این است که هرگاه صفت
موصوف را میخواهند که مضاف بچیزی نمایند موصوف را مضاف ساخته صفت را
بعد ازان ذکر میکنند و الف لام تعریف بر صفت می افزایند مانند بختی السعید و طالعی
الحمید و الف و لام بر صفت برای آنست که در صفت و موصوف مطابقت ضرور
است چنانچه در بحث صفت و موصوف شما هم خوانده اید درین مقام هرگاه بخت
مضاف شد بضمیر متکلم ظاهر است که از قید نکره بر آمده معرفه شد پس صفت را بمتابعت
موصوف معرفه باید ساخت لهذا الف لام تعریف بران زیاده کردند این مقدمه را
بخوبی ذهن نشین ساخته آینده در تحریر رعایت آن میکرده باشند و کاری که شروع
کرده اید آن را بخوبی باتمام رسانید دیگر آنکه فردا شما هر سه برادر از دو گهری شب بیدار
شده و رخت پوشیده نماز گزارده بنشینید من هم صبح آنجا خواهم رسید و شما را سواره
کرده انتظار سواری حضور که بعد یک لمحه خواهد آمد خواهم برد **رقعه نودم** آن روز که گو
گوسفند بریانی وزیر صاحب فرستاده بودم غرض من این نبوده است که این چیز کمیاب و نعمت
عظمی است بلکه مقصود من این بود که در یک و نیم آثار گوشت همگی دو توله روغن بود
و با وجود قلت روغن اینقدر چرب بود گویا فی آثار از نیم سیر روغن هم زیاده دارد
همین گزارش باید کرد و دیروز نثار علی آمده بود گفت خواجه حسین شما را دو یک
فلوس نقد هر روز میدهند دیگر روپیه که هر دو حبشی غلام پدرم ماه بماه میرسانیدند
آنرا باعث وصول نشدن تنخواه شان آنهم نمیرسد و سوای این یک کس کرایه از
جائی نمی آید بر احوال بیچاره دلم کباب شد آخر رقعه بمیان اکرام احمد خانصاحب
نوشته دادم پنج روپیه دادند خدا جزای خیر دهد مقدر را چه باید کرد مادرش خود بخود تیشه بپای

[illegible] ندارد ز بینائی من ...	که طرز کشتن خود را بکشتن آموزم
شکست بتکده ملک حجاز را گرد	به تسبیح کعبه چه دین را به همت آموزم
چنان بلا طلب افتاده ام بوادی عشق	که سوی برق فرو دیدن نظر من آموزم
اجل بگرد مرا یعنی و گر نگردد اگر	با اهل تعزیه اندازه شیون آموزم
قتیل از غم آن نشتر نگاه مدام	گشودن رگ جان را به نشتر زدن آموزم

رقعه نود و دوم نوشته اید که این شعر بوستان سعدی رحمة الله علیه چه دارد شعر

گرچه شاطر بود خروس بجنگ	چه زند پیش باز رویین چنگ

صورت این است که این شعر شعر سعدی است لیکن در بوستان نیست بلکه در
گلستان است زیرا که هرگز بوستان درین وزن نیست بلکه وزنش این است
فعولن فعولن فعولن فعول بیت اولش همین است شعر بنام جهاندار جان آفرین
حکیم سخن بر زبان آفرین معلوم میشود که اتفاق خواندن بوستان در طفولیت
نیفتاده اگر یک بیت هم از آن بگوش شما میرسید اینقدر میشنید که نظم است نثر
نیست هرگز این قدر مغالطه رو نمیداد زیرا که کتابهای نظم سوای دیوان شاعر که قصیده
و رباعی و مخمس و مسدس همه دران داخل است مثنوی می باشد و مثنوی از ابتدا تا انتها
در یک بحر واقع میشود و در نثر شعرهای مختلف الوزن می آید بهر صورت این شعر
که در گلستان سعدی است اول مصرع ثانی آن جیم فارسی مکسور واقع شده که معنی
استفهام می آید نه چه بر وزن مه و معنیش این است که هرچند خروس در جنگ
چالاک است لیکن پیش باز چه طاقت دارد که پنجه رویین خود تواند زد و جناب
قبله و کعبه یکروز پیشتر هم معنی این شعر فرموده بودند لیکن نه در مقام خوبی این معنی

بلکه از روی تمسخر ملاهای مکتبی میگفتند که بعضی ملاها این شعر را بهمین صورت میخوانند من درین روزها
این را فراموش کرده بودم بخیال رسید که شاید کدام شعر بوستان مشتمل برین لفظ باشد
که من بخاطر نداشتم ازین شعر دریافت شد که لفظ چه بمعنی دیگر صحیح و آنچه منظور صاحب است
ازین لفظ برنمی آید بالجمله برای شما چه نقصان دارد فقرهٔ دیگر تحریر نموده بفرستید زیرا
مقدمه معلوم هر گاه من می آیم تجویز میکنیم دیگر آنکه عرضی میر منو صاحب بر القبله و کعبه نباید
داد که نزد نصیر الدوله بهادر بپیرند بنوقت برقعهٔ میر منو صاحب آمده بود نوشته بودند
که عرضی من اگر نزد نواب نصیر الدوله بهادر رفته باشد که خبر انتظار جواب بکشم و اگر
هنوز همین جا باشد چندی در فرستادن آن توقف باید کرد که من فردا آنجا نیز میروم
هر گاه از آنجا پس میگردم مصدع خواهم شد بنابر اطلاع همین وقت نوشته شد ازین اندیشه
که مبادا فردا جناب قبله و کعبه سوار شوند و عرضی بصاحبزاده برسانند و طرف ثانی از
اتفاقات بحضور بفرستند و از آنجا دستخط شده بیاید و صاحب عرضی حضور طلب
کرده شود و واسطه ها از نبودن او خجالتها بکشند و بردن عرضی موجب خشکی تنگی مردم شود

رقعهٔ نود و سوم احوال مشاعره برین منوال است که چون روزهای موسم
زمستان کم عمر است و تا فارغ شدن مردم از طعام و طی کردن مسافت تا باینجا
و انعقاد پذیرفتن صحبت سه پهر می زنند ازین جهت صحبت دیروزه بنصف رسیده
جابجا در و کلها بسته شده بود حنجرهٔ میر صاحب با وصف خوش گوئی بدستور بوده است
تمام جسم مبارک ایشان رعشه داشت و آواز را هم کسی نمی شنید لیکن من و خدا
که غزلها خوب گفته بودند و احوال آن کس ده بار در معلوم شد شما را باین هرزه
جا تنها چه کار است آینده که بیاید حرف نباید زد اینها عادت حرف زدن با اهل بازار

داریذ این ما در مجمع را اول خوبی شما بعد از ان پدر شما باین پایه رسانیدند که حالا
تدریس کرده می نشینند دیگر اینکه بندگی صاحب بخدمت اقا صاحبان رسانیده شد
گفتند چه می شود که اگر امشب هم ایشان همین جا بیایند گفتم باید دید خلاصه وعده میان
نیست امدن و نیامدن موقوف بر طبیعت صاحب است دیگر انکه اغا صاحبان افسانه
جعفران بیگی که تصنیف شما در فارسی است طلب کرده اند بدست بچو بفرستید

رقعهٔ نود و چهارم

دیروز طرف عصر رسیدم رقعه برای شما اورده بود چون
الوقت صاحب در استراحت بودند دیدم و کار دیگر متعلق او بوده است حواله کدام زن
خدمتگار نمی کرده رفت زن مذکوره ان را بر پلنگ صاحب گذاشت معلوم شد که از
انجا کدام بچه برداشته برد و بمطالعه نرسید خلاصه تحریر این بود که پریروز رقعه که صاف
صاف نوشته بودید عبارتش خیلی چست و درست و دلچسپ بود و اصلاح صاحب
بر مسوده معلوم نمی شد دیده شد هزار افرین بر ذهن وقاد و سلامت طبع و استقامت
سلیقهٔ شما که تا نهایی صاحب همه راست بود سوای یک گمان که غلط محض بود یعنی
نسبت ان بمیر حیدر علی زیراکه میر مزبور باین منصب نمی تواند رسید و اگر برسد
هم از قدرت الهی چه بعید لیکن بالفعل خود از روی او باین مقام نمی تواند رسید
حالا مفصل بشنوید که این مسوده را لاله اجرت لال درست کرده اصلاح از من گرفته
بودند من بعد صاف نموده برای ملاحظهٔ من فرستادند من بایشان نوشتم که این
مسودهٔ صاف شده را من پیش خود نگاه داشته ام صاحب چون منقول عنه پیش خود دارند
بر کاغذ دیگر نقل ان بردارند من بعد بخاطر رسید که امتحان قوت قلم شما باید کرد پس بلا
تامل نزد شما فرستادم ثبت تسطیر انکه باید که دخل صاحب همه بجا بود و بتخصیص این

فقره که از کلک سحر سلک شما رنگیده چه قدر خوب آمده است و هر سه دو پای تهدیدست لابد
گریبان بر خود چسپیده این فقره هم لائق مرحبا است و هر چند انتظام اعجاز ترتیب شما
پی نور سلطنت را مستور ساخته و بجای لفظ خصوصاً لفظ سیما چه قدر خوب کشیده
اید این یک لفظ برابر به هزار لفظ بلکه هزار فقره است شما میدانید که من پاس خاطر کسی
ملحوظ ندارم عیب آدم را مانند آئینه بر روی او میگذارم درین مقام صبر و تحمل ندارم
من خود این مسوده را دیده بجنبه آنکه شکر ایزدی بجا آوردم شما هم شکر بسیاری ادا
بکنید لیکن جا این قدر مغرور نباید شد بلکه خود را نادان محض و طفل مکتب دانسته
عرق ریز بیاباید کرد تا بمقامی برسید امروز خاطرم از طرف شما مطمئن شده نقلی که به تفهیم
شما درست نیامده بود آن لفظ صبا است مسوده نزد شما میرسد ملاحظه باید
نمود دیگر فقره ها هم که نوشته اید پاکیزه بود مردم لکهها روپیه صرف میکنند شما منت
این دولتها را می برید این شیوه شیوهٔ قطاع الطریق است **رقعه نود و پنجم**
خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی شخصی اصلاح شما بر مسودهٔ معلومه دیده خیلی معتقد
شما شده است شما نیز او را بخوبی می شناسید از مخالفان نیست از زمرهٔ خیرخواهان
او شما است مرد دیست بسیار قابل و صاحب فهم درست سوای آن شخص اول که مسوده شما
را اصلاح کرده اید خلاصه چند سطری تحریر نموده بمن داده رفته است که نزد خواجه صاحب
بفرستید که این را هم اصلاح بکنند حالا من بشما میگویم که این مسوده را خوانده بلا
تامل قلم روان بکنید اندیشه نباید کرد این مرد را امتحان شما منظور نیست با جازت
من هر چه من بگویم بکنید و همین شخص امروز میخواست که آن مسوده اصلاح شده
را برای نقل بگیرد من برای این که مبادا از طرف ثانی بشنود و ملالی در دلش راه

باید نداد‌م لیکن این عزیزم خواهش کرده است مضائقه نیست اگر دو صاحب مسوده
دل هم از دوستان صاحب است اگر می بیند خوش می شود لیکن بااینصورت
چه ضرور که از یکار چیزی باشد و مسوده اصلاح شده با نام مصنف رقعه باو برسد
تعلم شید الیوم نفقت مکتوبکم فی حظی وارسلت الی امرت لال هذا یسیل الی المولوی
صاحب وایضا ارسلت ظرفا صغیرا من الطین لاجل ابنکم الخواجه ... خان صاحب
فتاخذ من بهجه تذهب بظرف معلوم عندکم وتناوله الیه فان الماء یبرد فی الظرف
الطینی ویکون معطرا چون این مرد فورا این مسوده را نوشته است شما در همین
طرف بت که بهجو از خانه امرت لال برگرد اصلاح بکنید و حواله بهجو نمایید مضت
سته ایام لم تصل مسودتکم الی فجدید تنوا حدیثا من طبیعتکم وارجو ان تبلغ منی آدابا
بجناب جدکم **رقعه نود و ششم** این مسوده را عزیزی پیش من آورده
گفت که این را اصلاح کرده بمن بدهید گفتم من که فرصت کجا دارم الحاح بسیاری
نموده گفت که یکی از شاگردان خود بگویید که درست کرده بدهد لهذا نزد شما
فرستاده شد باید که آن را بطور خود هر جا هر چه در خاطر بگذرد نوشته درست بکنید
من آنرا ملاحظه خواهم کرد هر جا که تحریر صاحب مربوط خواهد بود آنرا نگاه خواهم داشت
و هر جا که حق بدست طرف ثانی خواهد بود جانب دار او خواهم شد و شما را اطلاع خواهم
کرد **رقعه نود و هفتم** دریای لطافت میر سید بنوعی که دیروز نوشته ام
بمیر رضا علی باید داد و آن کاغذ ریزه را اگر اصلاح کرده باشید بفرستید که مالک
تقاضا خواهد کرد الیوم جاء المیر محمد علی وقال ارسلت النسخة الموسومة بنهر الفصاحة
بصحابة خادمی الی الخواجه انا می و هو طلبنی عنده لامر قلت لای امر قال لا اعلم طلبنی

الآن اشتغل عندکم وانتم قد علمتم طلبتم السید هو یحیی عندکم الیکم وقت المغرب او غدا والصباح
جاء الیوم بمکتوب المولوی منیر علی باسمکم ارسلته الیکم بید السید محمد علی پوشیده نماند که
اول تحریر این رقعه منیر محمد علی اراده تخلص نکرده بودند اینوقت عازم شدند در رقعه تخلص
ایشان نمودم کتاب را آدم من خواهد آورد. **رقعه نود و هشتم** کاغذ غزلهای
من که دیروز بدست خواجه رحمت الله خان فرستاده بودم اگر نوشته باشید حواله
آدم من بکنید وگرنه همین وقت نوشته بفرستید و این جزو اشعار میان مهر الجلال وقت
تحفه کاغذ نساده پنڈوی هم گرفته پیش خود نگاه دارید که بوقت ضرورت خواهم گرفت جد
والد خود تیر که اسمی من بود گرفته بعد مطالعه بشوئید یا بدرید یا هرچه بخاطر رسد و بخود صاحب
خود را بگوئید که سه غزل از غزلهای قدیم بخواجه رحمت الله خان بدهند که در مشاعره بخوانند لیکن
یکبار خود هم از زبان خواجه صاحب موصوف بشنوند **رقعه نود و نهم**
ازین غزل شما معلوم شد که طبیعت شما موزون و مناسب با فن شعر است لیکن بسیار
متوجه این نباید بود چراکه لذت این بی پیر آدمی را از تحصیل علوم شریفه باز میدارد کم کم گفته
باشید مضائقه ندارد وقتیکه قدری عربیت هم خواهد رسید و در صحیح و غلط قوت
ممیزه پیدا خواهد شد آنوقت تعلیم اسرار این فن هم بعمل خواهد آمد این هر دو خط را حواله
امیر محمد که آنشب از باندہ آمده بودند هرگاه بیایند باید نمود یقین است که برای گرفتن
فرمایش مرزا مغل خواهند آمد **رقعه صدم** دو غزل تازه که دی شب اتفاق افتاده
در همین کاغذ نوشته شد نقل آن در دیوان باید کرد و این بیت را که یک مصرعش
این است **مصرعه** شکوه بهرچه از آن شوخ پری زاد کنم * و در حاشیه
دیوان در ردیف میم دیده نوشته باید فرستاد **غزل اول**

بسر مزار بلی سبز لالہ زار آمد — طبیب بہر مداوای چون منی بکار آمد

نشد چو کس دم مرگم کفیل گور و کفن — دل شکستہ زدہ نالان زکوی یار آمد

واہ عمر چو گل شد شکفتہ خاطر من — مرا گمان کہ نسیمی ازان دیار آمد

صدای ماتمی آمد بگوش او سحری — دو دیدہ تا سر کوی خود آن نگار آمد

دمی کہ رفتی و جان شد روان بدنبالت — چگویم اشک چہا بر تنم نزار آمد

بعید بکردن این طفل خون من کہ چنین — زبہر گریہ کنان بر سر مزار آمد

فتادہ لرزہ بر اندام عاصیان در حشر — بجمعی کہ قتیل سیاہ کار آمد

غزل دوم

برد دل نگاہ او رفت میکشید نہا — گرد کار خود چشمش از نہفتہ دیدہ نہا

تا بکی بدنبالش جابجا دویم اکنون — ہمچو نقش پا بکجا ما و آرمید نہا

من فدای این تمکین کز ادب بکوی او — نیست صید بسمل را رخصت طپید نہا

گریہ اش بنعش غیر نیست از سر یاری — بہر کشتنم باشد این اساس چید نہا

میکند نصیب من خندہ گل و نسرین — از غم گل اندامی پیرہن دریدہ نہا

می جہد دم بسمل خون من مکر دارد — مرغ روح تا بامش خواہش پرید نہا

آنکہ دی ز قتل من شاد شد قتیل امروز — در عزای من دارد مشق لب گزید نہا

رقعہ صد و یکم فرد اخلی بعبارت صاف صاف اسمی مولوی منیر علی صاحب یکپاس روز بر آمدہ بلکہ ازین ہم کمتر نزد من بفرستید باین مضمون کہ ہر چند آن تحریر کہ در عرضہ سابق بنقل آمد منافی طبع ادب پسند بود لیکن تا وقتی کہ ناقصان متاع خود را بکاملان نفروشند چگونہ از حسن و قبح آن آگاہ شوند ازین جہت از

جادو است انجام کرده امید وار عفو است و فقرهٔ چند که در حق این هیچکاره جلوهٔ قلم اعجاز رقم بوده است ذخیرهٔ مباهات در مجالس و محافل شد گویا که آن برفرق اطفال باشد این قدر بعبارت دیگر نوشته اشتیاق خود را باید نوشت **رقعهٔ صد و دوم** از پیش خود رفتن آن طالب العلم همراه والد خود و نوشتن از قبل اول همراه بیدار کرد و مطلب دیگر را شنیده بزبان عربی بنویسید از جناب قبله و کعبه پرسید این برای آن است که تا رسیدن من فصل در تحریر واقع نشود **رقعهٔ صد و سوم** امروز میر محمد علی مسودهٔ خرم بیک آورده اند و جابجا اصلاح خوب کرده اید دل بسیار خوش شد میر مزبور هم خیلی مهذب البنیان صاحب هستند و خط اسمی قاضی صاحب میرسد بعد مطالعه مهر زده ملفوف خط خانگی روانه نمایند لیکن دیگری از آنها ببیند و در برهان قاطع لفظ خوشنود که بمعنی رضامند است ملاحظه نمائید غرض من این است که درین لفظ بعد خای نقطه دار واو هم می نویسند یا نمی نویسند پس اول در خا و واو ببینید اگر بر آید خیر و الا در خا و شین نقطه دار باید دید بخار عارضی بفضل الهی از سبب ترک غذای یک روزه رخصت شد و برای جرب قیماغ و گلاب مالیدن امروز شروع کرده ام باید دید خدا این جرب را از آستانه شاد و ر دارد که بد چیز است **رقعهٔ صد و چهارم** فردا کهچری باجرا که از اغذیهٔ فصلی هندوستان است برای صاحب خواهد رسید انتظار باید کشید البته یکپاس روز بر آمده فرستاده خواهد شد و بر آنچه کیم باقی در رستم نی برسنگیر و مسودهٔ عربیه اگر نوشته باشید بفرستید **رقعهٔ صد و پنجم** سه خط سربسته و یک خط بی لفافه نزد صاحب می رسد خط بی لفافه از

از طرف میر نصیر الدین صاحب اسمی ملازمان طریف در بط فقیر بود باید خواند و خطهٔ
دیگر را نیز خود نگهداشته دو خط که یکی اسمی مولوی نصا علی صاحب است و دومی اسمی میان
علی حسین است بهیجوا باید داد که بعد روانه شدن مولوی صاحب ممدوح رسانیده بطلائی که در دروازه اطفال را
درس میدهد بگوید که یکی برای مولوی صاحب است و یک دیگر برای میان علی حسین صاحب مرزا صاحب
فرستاده است اگر ملا بدروازه نباشد بخادم حسین یا تفضل حسین بگوید اگر اینها نیز نباشند اصیل اطلبیده
بگوید که مرزا قتیل این دو خط داده اند یکی برای میان علی حسین است و یکی برای
مولوی صاحب لیکن حسین بیگ یا رحیم بیگ را نیز تا آنجا همراه بهیجوا باید کرد
و تعین باید کرد که این هر دو خط آنجا رسانیده باز نزد آن صاحب بیاید و هر گاه
بیاید خط میر نصیر الدین صاحب که بنام آقا صاحبان است باو باید داد که رسانیده
بخانه خود ش رفته رخت نو برای پوشیدن من بیارد و دو روز دیگر فقیر را
معاف باید داشت بعد ازین می آیم و تدبیر آوردن خان صاحب می کنم رقعه
صد و بست و ششم محمد جمال باورچی بحضور عرض کرده بود که در ایامی که ملازم
نواب ضابطه خان بودم سوای مرغ پلاؤ هیچ نمی پختم همین قسم چند تا باورچی دیگر
کرده بودند یک یک پلاؤ هر یک می پخت و مقدار هر طعام زیاده از یک و نیم آثار
برنج نبود حکم شد که فردا همین پلاؤ بپزند بجناب قبله و کعبه عرض باید کرد که ازین
طعام قسط خود را صبحی برای آن قبله خواهم فرستاد و از فضل الهی امیدوارم
که جهانگیری برند بر بنا یکه طعام آنجا رسد لیکن باز هم انتظار ضرورست رقعه
صد و بست و هفتم بیاض آغا صاحب که غزلهای تازه دران نوشته شده بخانه آشنا
مستعار رفته است لیکن بالای بیاض از همین دو بند نوشته شده حالا صاحب را می باید که

درین هر دو بیت [illegible] هر غزلی که من صاد کرده ام آنرا در دیوان نباید نوشت و
هر چه خالی از علامت مذکوره باشد بی تامل در هر دو نیت بنویسید رقعهٔ صد و
هشتم اینوقت رقعه بخدمت آغا صاحبان که منظور نشسته تفویض آدم خود نموده ام
تا سپرده بخدمت شریف می آرد صاحب زود تر نقل این غزلهای تازه بردارید و کاغذ
مذکور باز با آدم من [illegible] بدهید که با آغا صاحبان مکرم برساند و تا وقت نقل کردن غزلها
آدم را نباید گذاشت که جای برود دیگر از سوانح اینکه دیشب پدر لاله امرت لال بیچاره
مرد و امروز موافق عقیدهٔ خود حواله به آتش کردند پسر بیچاره خیلی در غم پدر خاک غم
بر سر میکند و این عزیز را هم بسیار دوست میدارم که از اخلاص کیشان صادق الوطن
است فردا من و آغا صاحب اراده تعزیت داریم اگر اتفاق افتاد بمنزل شما آمده
صاحب را همراه میگیریم اطلاعاً نگاشته آمد رقعهٔ صد و نهم آغا جان [illegible]
سلمکم الله تعالی من اینوقت از سبب قال و مقالی که آسمان دارد میتوانم آمد
وقت نماز ظهر یا عصر می آییم و اگر همین معامله است مجبورم و از ذالی دیروزه که پیش بود هست
هفت کیله و چهار نارنگی بصحابت رستم اینجا باید فرستاد و باقی با اطفال باید داد و کیله را شما
هم بچشید میگویند که کیلهٔ کوچک بنگالی الاصل خیلی لذیذ میشود و آینده هر چه
ازین قبیل بیاید و من در خانه نباشم شما مختار صرف کردن آن هستید
حاجت باجازت من نیست زیرا که یقین کلی دارم که اگر چیز مطبوع خوش طبع [illegible]
حصهٔ من خواهید گذاشت بلکه اگر برای شما خواهد آمد آنرا هم برای من خواهید فرستاد
یا نگاه خواهید داشت زیرا که انجیر می دانید که مرغوب طبع فقیر است از هر جا که بدست
می آید برای من میفرستید و نوید دیگر برای صاحب این است که مدتی پیش ازین جهاز

چهار دیوان فقیر بخانهٔ میرزا جعفر صاحب نقل شده بود از انجمله دو دیوان برای دستخطی
فرستاده بودند و دو تای دیگر نزد ایشان بود ازین دو تا یکی باقیمانده یک دیوان
گم شد و یک دیگر در صندوق بوده است که بدست آمدنش از بعضی موانع بسیار مشکل بنظر میرسد
آن دیوان گم شده از جایی بدست آمد در میان این دیوان بعضی غزلها هست که شما ندارید
انشاء الله العزیز فردا یا امروز میطلبم در دو سه روز نقل آن باید برداشت زیاده خیریت
رقعهٔ صد و دهم جیو امامی صاحب سلمه الله تعالی اینوقت آغا صاحب را
تکیه و مسند در کار است بحضور قبله و کعبه عرض کرده همین وقت تکیه و مسند [illegible] آدم [illegible]
باید [illegible] خواهد آمد اگرچه یکی [illegible] حال می بایست که آدم بیاید لیکن بهر طور که باشد
همین وقت باید داد رقعهٔ صد و یازدهم امروز از هوای سرد ترسیده دوا
در بدن نمالیدم پس بنشستن خود چندان دشوار نبود لیکن غسل بعد ازین بلای
عظیم است دیگر اینکه مغل زنی چهار کلاه بحضور آورده بود بندگان اقدس چون میدانند
که من این چیزها را دوست نمیدارم از راه لطافت طبع یک کلاه بمن هم مرحمت فرمودند
من رد عنایت حضور بعید از ادب دانسته گرفتم چون خودم نمی پوشم برای شما
فرستاده ام اگرچه در حق شما هم روا نمیدارم لیکن بهر صورت نزد شما میرسد خواه
بکار آرید خواه بکسی ببخشید بهتر این است که بکسی ببخشید رقعهٔ صد و دوازدهم
از رقعهٔ پیروزه احوال برگشتن طالب علم دریافت شد همه کمقدران در وقت بسیار سن
تکیهٔ ثانی کو بدریوزه باشد با اولاد خود همین حال دارند اگرچه دولت تعلق بتخت و اتفاق
دارد لیکن بظاهر باعث افلاس همین حرکتها می شود و دولتمندزادها تا تکیه با اولاد خود
این شیوه پیش میگیرند آنها نیز داخل همین جماعهٔ هرزه جا نشینی ننگ و عار اند ملکیها نیز

سوای این از نجهت که چند روز در نفث الدم که در سرفه خون بر می آید داشت بخیف
و نقیه شنیده است که باعث نزله شدید اطبا هم او را از تحریر و مطالعه شدید مانع میشوند
و تصحیح کتب بی تعمق نظر صورت نمی بندد پس مجبوری [illegible] دل بطوریکه
هفت مجدیست خواهد رسید و ازین حرکت که شما بجای خود دچار شهرت را می بینید دل
بسیار خوش میشد اگر امری از امور ضروری سرکار یا مهمی [illegible] میاد آرید و در پیش باشد
آنوقت البته مانع این عمل میشوم و در عالم بیکاری از خوردن و خوابیدن هزار درجه
بهتر است چون مطالعه تعلق بشوق دارد بقول استاد که می گوید مصرع
شوق در هر دل که باشد رهبری در کار نیست حاجت باستادی نیست [illegible] بهتر است بود
[illegible] خواهد شد و در عالم بیشوقی اگر صد بار پیش من میدوید باز هم فائده
نیافت بالجمله ایطای جلی همان است که سوای روی در آن تکرار حروف زائده با
اگر بعد دور کردن آخر حرف روی مصرع ثانی همان باشد که در مصرع اول است واقعه این
عیب یافت مثل شفیقان و رفیقان، والا ایطای جلی نیست چون عزیزان و رفیقان که
بعد دور کردن الف و نون جمع عزیز و رفیق که باقی میماند در روی موافقت ندارد و
[illegible] خندان و نالان ازین سبب که در اینجا الف و نون صفت فاعلیت است هرگاه
دور کرده شد خند و نال باهم قافیه میشود و هم خندان و پنهان و رفیقان و مهمان و خندان
و رفیقان بحساب اینجا ایطای جلی ندارد زیرا که پنهان یک لفظ است الف و نون
[illegible] و در خندان الف و نون برای فاعلیت و در رفیقان برای جمع است پس
هر دو باهم [illegible] متغایر اند لیکن اینجا دو مذهب است بعضی بر آنند که خندان
و رفیقان ایطای جلی دارد و گویند که حروف زائد اگرچه در هر دو مصرع جدا جدا است

گشتن و ماندن ایشان از سلب تقصیر داشتن جناب والد ماجد شان بچهاونی اتفاق
افتاده آنجا همه اطفال بی آرام و در یاد ایشان بودند اینجا اینها صاحبان از شنیدن آنها
حالت مرغ بسمل داشتند ناچار بنابرین گذاشته شد که سلیمان و محتشم طال عمرهما اینجا
بیایند چون ممکن نبود که محسن بی مادر خود بماند مادرش را نیز آوردند و محتشم را نیز که مسکین
بی مادر است و هنگامیکه در پرورش او میباشد همان بجای دایه و عاشق اوست با آن مذکوره
همین جا آوردند چون نظامی و اسحق هم در پنجی با درس شریک محتشم اند آنها نیز با آنها یکجا در
کنار ایشان بزرگ شده اند از شهر بچهاونی نقل کردند حالا از اطفال سوای محمد میر که بعید بر
ساعت پرستی ام مکانات اینجا همین جا خواهد آمد در حویلی نخاس کسی نیست زینب نیز بعد اسد آنجا
اینجا دیدن والدین خود آمده است ولش رخصت نمید که در شهر بیاید هر قدر دختر
کوچکی او وسط شما نیز در شهر اند دیگر در اینجا هم آمده بودند انچه از احوال حسن پرسیده بودید
و اخفای محبت خود با او کرده اید یعنی چه آیا در دنیا کسی هست که محبت با فرزندان خود نداشته
باشد بر انسان چه موقوف است که حیوان با وجود بی نصیب بودن از عقل فریفته بچه خود
میباشد بالجمله محسن و حسن هر دو برادر بخیریت هستند و دیگر اطفال هم که شما گذاشته
آمده اید یک یک بفضل الهی در زیر سایهٔ عاطفت جد امجد شما شب را بروز می آرند خاطر شریف
از همین رهگذر جمع باید داشت و بر شکوه آباد موقوف نیست اگر آقا بکابل بفرستند
باید رفت رحمت خدا بر حوصله و همت شما کار مردم غیور همین است این عادت عا
بجا نیست که بر نخ و محنت نان بزرگان خورده در یک مکان بسگذرند باید که اگر سواری فیل
از بیعزتی بدست آید صد بار پیاده راه رفتن به از آن است نقشهٔ زمین و مکان نو
بناید ضرورت نیست که از دروازه اول تا بدروازه دوم یک قطعهٔ زمین است که

رقعه صد و بست و ششم

نامه خیریت بنگارش قلم و براعت رقم
بلاغت سلمکم الله تعالی سلام شوق سونگر اشتیاق و اتیان با ذکر رقیمة الوداد محرره
بلده هم شهر حال در لف منیقه انیقه مخدوم مفخم خواجه محمد امین اصفهانی المخاطب سمرقندی الموطن
که نشو ونمای ایشان از خاک صفاهان است متضمن صحت و عافیت جمیع صاحبان
در جواب سطور مرقومه فقیر غالیه سای کاکل وصول گردیده چشم نگران را نمایه دارد
گردانید سبحان الله شاهد فارسی را بوشاح لآلی متلالی الفاظ ترکیب پیراستن طرفه کاریست
اللهم زد فزد دل را از جا لا طبیعت ما بسیار خوش شد در تمام خط هیچ جا غلط نبوده است الا دو جا
این غلط را غلط نمی گویند بلکه خطا باعتبار کثرت و شهرت است و آن این است که
شاید شنیده اید سمت ابلوبوس که دو حکیم زبردست بوده اند مثل جالینوس و بقراط و ابو علی
دانسته معالجه را بآنها منسوب ساخته بودید هر چند این هر دو کس در طب هم مهارت
تام داشته اند لیکن از کثرت مزاولت در فنون ریاضی مشهور بمهندس و ریاضی شده اند
و اقلیدس نیز همین حال دارد آینده احتراز ضرور است این سقم سقم عبارت نیست بلکه غلط
در تحقیق احوال است بالجمله درین روزها اکثر باڑهه و دراج و بیلدرچی بحضور پرنور ناظر
تعالی می آید و کباب و قورمه و آب یخ که خورده میشود یاد می آید و جای شما سبز و سیر
و تماشا هم لطف دیگر دارد مرگ خودم که اینگونه کیفیت گاه گاهی بعد سالها در شهر نصیب
مردم میشود بعد مسافت یک کوچ زیاده ازین نیست که از حویلی شما تا مسورج کنڈ رفتن و
آمدن است و اگر زیاده ازین مشتاق اند از خانه خود به بندابان رفتن و آمدن تصور نمایند و
دیمقراطیس علیه السلام آدمیست افیونی بیشتر مثل شیخ محی الدین عربی علیه الرحمه
با عالم قدس نیز دو کار دارد هیچ سفر را طی راحت طلبش بیش تا بد بجای خود نشسته

بزرگ صحبت آدم سخن مردانه و او را از دست ندهد لیکن اول بخانصاحب موصوف
باید نوشت که من در ترک علاقهٔ رفاقت جناب از دست نخواهم داد برین نوکری حصه
موقوف است اگر داخل بزار ملتمس منظور باشد یکساعت آب درین جا نمی خورم کیفیتهای
این زمین مثل عقرب می گزد بعد ازان با بو الحسن خان دیوان بهانه دیگر پیش آورده
ترک علاقه باید کرد والا آئین انگریزی نیست که کسی بپاس خاطر کسی ترک نوکری نماید بلکه
ماخوذ میشود و ضرورت تحریر خط برای خانصاحب ازین سبب است که مبادا شما بدوستی
ایشان نوکری بگذارید و مردم گمان برند که بسبب خفگی صاحب کلکتر نوکری را گذاشتند یا صاحب
موصوف خود ایشان را طفل و نارسا دانسته جواب داد هرچند میرزا ابو الحسن خان زیاده
از خانصاحب با شما بذل محبت و شفقت خواهند کرد و ترقی هم بسعی خان معزی الیه متصور
لیکن حق احسان خانصاحب که مفر از زیاده ازین است امور دنیا اتفاقی است بران
نازان نباید شد همیشه اهتمام دران باید کرد که زبان مردم وا نشود از زبان مردم باید ترسید
دیگر آنکه در القاب کسانیکه در سن از خود بزرگتر باشند یا محبت و شفقت بیش بیایند
لفظ مشفق نباید نوشت قبله نوشته منبع عنایت و احسان یا مخدوم امیدگاه باید
نوشت زیاده خیریت

رقعهٔ صد و چهل و دوم

رقعهٔ شریف در لف
عرضی اسمی جناب قبله و کعبه از لشکر ظفر اثر مرقوم دهم ربیع الاول سنه ۱۲۲۲ هجری در اسعد ازمنه
تاریخ چهاردهم تقویمی و بیست و دهم رویتی بروز شنبه که عبارت از دیروز باشد رسیده
سرور ساخت حق تعالی در همه اوقات درین سفر همراه باد از خط دی روزه چنین مترشح
می باید که هنوز دو سه ماه تشریف داشتن ملازمان الای جناب والا مناقب عالیشان درین
ضلع اتفاق افتد خدا کند که درین لیالی و ایام پولی بدست شما بیاید تا از کسیکه قرض

گرفته بمصرف می آید لیکن مفقود شد آنچه باقی ماند اینجا بنظر رسید و دو بار از ولایت
و بهمین درین مقام تعجیل و اضطراب ندارم لیکن شما ام خدا احوال اهل زمانه را خوب میدانید
و در فرستادن باورچی چند چیز مانع شد یکی بهمت آوردن باورچی جوان خوش طبع
و پخته کار در صناعت طبخ شما هم بجای خود انصاف بکنید که شخص صاحب این قابلیت
کجا پیدا میشود و اگر هم هست لکهنو را بده یا پانزده کی می گذارد دوم نصیحت بزرگان است
که آدم را لازم نیست که بخانه آقا یا امیر عظیم الشان سوای آقا باورچی یار کار بدار یا طباخ
معرفت خود بیارد در این امور اینده را دو [illegible] باورچیخانه باید گذاشت زیرا که بیشتر اینگونه
آدمیان متوهم و متلون الطبع و طفل مزاج واقع میشوند بعضی شان از همین یک کاه و با
که بعد طعام خوردن چیزی در معده پیدا شد و تخمه یا بیضه رو داد خورنده بهمان مرض جان
داده و باورچی و هر سبب بیچاره بدنام یا مقید شدند یا بمعرض تلف درآمدند لیکن این بدگمانیها
در جاهای بزرگ مثل جناب عالی دام اقباله یا دیگر امرای بد طبع متوهم است صاحب
مناقب شما مرد بزرگ و دانا و رفقایش نیکو خصال اند اگر همه جا همین معامله باشد لیکن
که در دنیا کسی بسبب نوکری کسی نشود و بر باورچی چه موقوف است خدمتکار هم میتواند که
آقا را بزهر هلاک کند همیشه دوستان برای دوستان هدایا از قسم حلویات و غیر آن
می فرستند اگر همین وسوسها گنجایش داشته باشد ممکن نیست که کسی چیزی از دست
کسی یا فرستاده کسی بخورد لیکن با اینهمه احتیاط این میخواهم که برای اعاظم امرا اگر کسی
و مقید نمودن آدمی قادر باشد باورچی نباید برد و هدیه و پیشکش از خوردنیها نیز باید آورد
و برای همین در دعوت چنین کسان زر نقد برای مصرف باورچیخانه فرستاده که همانجا
پخته شود نان بار برای این فقیر هستم که جوان و خوش ظاهر و سلیقه اینجا باید اگر با

هم هفت روپیه کلکته‌والی از دست می دهد سوای این طلب باقی و خدمتگاری دو عهده یکی بهتر
هم خدمتی دیگر چند روز است که پیر بخش نام شخصی که عمرش زیاده از بیست و پنج نباشد و صورت شریف
هم صورت آدمیت پیش من امیدوار نوکری صاحب والامناقب آمده بود و من هم
راضی شده بودم میخواستم که او را به هفت روپیه خرسند ساخته بفرستم چون درین
ایام خط شما متضمن کوچ صاحب عالیجاه رسید و این اندیشه هم بخاطر راه یافت که مبادا
اینهم پسند نیفتد اگر باز هم زری داده مرخص نمایند مضایقه ندارد والا تحت خرابی است
اگر چه پیش یک دو آدم که از طرف من رفته اند خیلی با نکته برگشته اند دل اجازت نداد برای
اینکه مبادا بخاطر طرف ثانی بگذرد که این مرد از کلکته آدمهای ناکاره را به این تصور که زری به دست
آیند و حق من دعای خیر کنند بی صرفه روانهٔ این طرف می کند بالجمله اگر شما بنویسید پیر بخش
مذکور را بشاهرهٔ هفت روپیه راضی نموده بلشکر بفرستم والا فلا رقعهٔ صد
و چهل و سوم مخفی نماند که بتاریخ هجدهم رجب خط فرحت نمط من رسید و مطلب
و توقیع بفهم در آمد آنچه نوشته بودید که شاید جواب بعضی سوالهای من از نسخهٔ چار شربت وقت
تحریر خط در خاطر شما نمانده باشد صورتش این است که من هنگام تحریر جواب خط شما با وجود
اینکه آن خط را برای همین مسلم گذاشته بودم که آنچه استفسار نموده اید با حسن وجوه
خاطرنشان شما سازم لیکن چه بگویم که وقت تحریر جواب چنین بخیال رسید که آن خط را پاره
نموده ام زیرا که معمول و مرسوم همین است که هر خطی که از طرف شما میرسد بعد مطالعه برای احتیاط
پاره می کنم تا زود زود بیاید الا خطی که متضمن مطلبی می باشد آنرا بعد تحریر جواب درین ملا
پرکار می سازم چنانچه این خط را هم چون مشتمل بر سوالی چند بود نگاه داشته بودم از اتفاق
آن وقت چنین در دل گذشت که شاید حواله بقوت حافظه کرده ام ازین سبب بعضی

سوالات را جواب نوشته شد و بعضی را ملتوی ماند بعد روانگی جواب روزی خط مذکور جائی
که گذاشته بودم از انجا پیدا شد و آن را دیده خیلی شناسعت شده من بعد قلم برداشتم
و جواب سوالها را دران درج نموده حواله کوروئیان کردم که بذاک برسانند چون رسیدن
خط در ذاک انگریزی از یقینیات هست لهذا این وقت اعاده آن نمیکنم اگر بعد ازین خط شما
آمد و اشاره از خط من که سوای لفافه خالی شما هست نخواهد بود تکرار آن چیزها خواهم کرد و اگر بحث
بیجا چه ضرور لیکن از شما توقع آن دارم که اگر آن خط رسیده باشد جواب آن را در خط خود مطلع
آن سوالها نمایید زیرا که بعد تحریر این خط خطهای مذکور را معدوم محض ساختم و تمامی سوالها نه
مانده است لیکن دران خط هم ذکر لفظ اسامی بیچ نکرده بودم زیرا که تا در لغت احوال
لفظ دیده نشود خاطر جمع نمیکردد و در صراح احوال لغت بکمال اختصار می نویسد
همچنین در لغات دیگر الا در قاموس ازین جهت چند روز صبر کردم تا قاموس از خانه
مستغنای طلبیده دیدم لفظ اتامی با تای مثلثه باین صورت اثامی هیچ جا نیافتم و
محض است لفظی است که متصدیان ساخته اند و اسامی با سین بی نقطه و فتح الف و بزبر
جمع الجمع اسم است لیکن در فارسی بر یک کس هم اطلاق آن جایز هست و توقف دو
سه روزه در جواب خط ازین جهت بعمل آمد که تاج الدین حسین خان صاحب را درد سر قدیم
عارض بود و خط جناب ممدوح هم ملفوف بین خط است ملاحظه باید نمود این بار در خط من بنگی
میرزا حاجی صاحب بنویسید که اکثر اوقات ازمن مستفسر حالی شمامی باشند دیگر همه
و شریف خانه بعافیت هستند من درین روزها برای دیدن والد شما رفته بودم پنج شش
روز انجا بودم اگرچه شبها این مکان هوای خوب دارد و روزها نظر از دیدن سبزی
درختان سیری حاصل است لیکن آن چیزها که در شهر کجا زیاده خیریت

وچہل وچہارم لودعی الملیح بن مسلکم اللہ تعالی بعد اشتیاق زیادہ از تحریر
رقیمہ بدیع الصبح باد کہ دی روز کہ دوازدہم ربیع الاول ۱۲۸۲ ہجری بود مکتوب دل نواز در لف
عنایت نامۂ سوی والا قدر شما کہ مرقوم ہم شہر مذکور بودہ است ورا سعد از منہ غازہ طراز رخسار
خبر وصول مسرت شمول ومضمونش ذہن نشین گردید روانی عبارتش ہمایہ آب
زندگی بود لیکن بعد ازین از دو لفظ کہ در مکاتیب یاران مستعمل است وشما از عدم تتبع لغت
مجبور احتراز ضروریست یکی اینکہ نوشتہ بودید کہ بہر فراز نامہ خلو از اخیار اخیار صاحب
من اخیار جمع خیر است بتشدید یا واین لفظ صفت ذوی العقول است نہ صفت
غیر ذوی العقول وخبر ہرگز داخل ذوی العقول نمی تواند شد دوم اینکہ مقارن ہمین
عبارت از کلک بلاغت سلک شما ترشح نمودہ بود کہ شرف صدور بخشیدہ ریش
افکار دل راخستہ ای مرہم اطمینان گردانید این فقرہ لائق تحسین وآفرین است لیکن
ہمین لفظ افکار کہ صفت ریش واقع شدہ خرابی کرد پوشیدہ نماند کہ ریش دو معنی
دارد یکی زخم دوم صاحب زخم را گویند دل ریش یعنی دل زخم دار است دل موصوف
و ریش صفت آن و ریش دل بمعنی زخم دل می آید و ریش افکار ہیچ معنی ندارد ظاہر است
کہ اگر ریش را مضاف و افکار را مضاف الیہ قرار دہیم مفید معنی نمی افتد و اگر افکار را
بصفت ریش بدانیم باز ہم ہمین حال دارد این غلطہا مخصوص بشما نیست اکثری از منشیان
صاحب دعوی درین مقام لغزش پا می نمایند خصوصاً در لفظ اخیار کہ در رقائم
اکثر کسانی دیدہ میشود کہ بغرور ہمہ دانی جانشینی فرعون و نمرود را سزاوار اند لیکن چون شما
ذہن خوبی دارید و مشتاق صحت الفاظ می باشید و پدر شما یگانہ یکی از ملک تحقیق است
صدور این اغلاط از مثل شما قنفذ دستگاہ موجب نزول از نام اعتبار است دیگر

قدر برای صاحب کلان آمده بود دیروز هم که سواری اندیشی سرادق دولت حضرت
ولیعهد زاده گذشت بود آداب بدست خواص پیش کرده بودند لیکن هنوز ملاقات نیست
دیگر کار خواهد شد فقط

رقعهٔ صد و پنجاه و یکم خواجه امامی صاحب سلمکم الله
تعالی دیروز بنا بسخاط شما در مقدمهٔ شیخ محمد حسین عرضی بجای معلوم فرستاده بودم
الحمد لله دستخط شده است تحریر راقم را از اصلاً همین گمان بود لیکن بپاس خاطر شما نوشته شد نوکری
در سرکار ایشان خیلی مشکل است کسانیکه این سرکار را دیده اند مایوس گردیده و آنهاییکه نوکر
اند در فکر ترک بسر می برند لیکن توقفی که در ترک نوکری رو مینماید از همین است بر نیامدن تنخواه است
انتظار بر آمدن تنخواه اول تنخواه دیگر جمع میشود و بیچارها این قدر پول بجا نمیدارند که
از تنخواه دست بردارند

رقعهٔ صد و پنجاه و دوم خواجه امامی صاحب
سلمکم الله تعالی افسانهٔ ترکی را که خود بنفس نفیس تحریر فرموده اید بمیر نصیر الدین برای مطالعه
بدهید جناب ممدوح درین روزها لغات چهار شربت را به تصحیح رسانیده یاد می گیرند و عبارت
هم کم کم بطور خود می نویسند میخواهند که از تصنیف صاحب هم حظی بردارند لیکن اگر و
جناب ممدوح بیاید آدم خود همراه آن آدم کرده باید فرستاد این از برای آن است
که شما آدم ایشان را خوب نمی شناسید و الا این قدر سعی مصرف نداشت این رقعه
هم برای [illegible] نوشته شد و الا اگر جناب ممدوح خود دو چار شده می طلبیدند حاجت رقعه
نبود زیاده خیریت

رقعهٔ صد و پنجاه و سوم خواجه امام الدین سلمکم
الله الاحد سلمکم الله تعالی مسودهٔ افسانهٔ تازه رسید دل بسیار خوش شد صد آفرین
بلکه هزار مرحبا بخشی و کوب بخشی باد و لیکن در بعضی مقام های شما اندکی لغزشی است
بلکه هم از سبب [illegible] مواظبت است این قدر بخاطر داشته باشید که [illegible]

بعد نقل آن برداشته بودند من هرگز نخواهم نداشتم لای کتاب یک ماده بدست آمده بود
و قطعه آن نیز درست شد لیکن چون عدد مصرع بیشتر دوا آوردم ده عدد کم بود و محبوب
ستوه ساده شدم بعد زمانی این ماده بدست آمد **نظم** ز نقره ساختیم
شاه دین چو صفدر قلی بود وزیر اعظم بنده آن سپهر جلال مه دید جهان به تنم با تقی
این تاریخ هم شان مجد و کمال و سعادت و اقبال مه و دیگر آنکه امروز یا فردا اگر
فرصت این چهار قطعه تاره فقیر را بر کاغذی نقل کرده بدست آدم خود نزد آقا صاحب
مخدوم باید فرستاد فردا بتکلیف مرزا حاجی صاحب به کربلا می روم و از انجا با
حضوری آیم زیاده خیریت **رقعه صد و شصت و ششم**
امامی صاحب دریافت نمائید که معلوم نیست که دیروز یا امروز مرزا محبوب بیک پهلوان
و آن مرد جو گندم ریش که وقت آمدن این جا شما را بالائی بام طلبیده سفارش او
کرده بودم آمده بودند یا خیر و صاحب در مقدمه هر دو کس بطوری که گفته بودم بجناب
قبله و کعبه عرض کردید یا وقت مناسب نبود بهر حال اگر گفته باشید مفصل بنویسید
والا بگوئید و فردا جواب بنویسید **رقعه صد و شصت و هفتم**
امامی صاحب سلمکم الله تعالی پنج روپیه بدست رستم خان فرستاده شد
... و نزد والده میان کور رفته باید گفت که مرزا قتیل بیشتر که دوستانش
... بر گشته در ملک انگریز بودند سفارش اکثر مردم با آنها می نوشت
و همه بقدر مقصود خود کامیاب می شدند در لکهنؤ که آشنا یانش همه معزول
شده اند سفارش ... روپیه با آنها روانی دارد و سابق هم خط نوشته بود ...
می داد این نیست که زر برای کسی بطلبد گر دو سه بار از بعضی دوستان ...